بسم ربنا العلی الاعلی

الباب المذکور فی بیان ان العباد لن یصلوا الی شاطی بحر العرفان
الا بالانقطاع الصرف عن کل من فی السموات والارض قدسوا
انفسکم یا اهل الارض لعل تصلن الی المقام الذی قدر الله لکم و
تدخلن فی سرادق جعله الله فی سماء البیان مرفوعا

جوهر این باب آنکه سالکین سبیل ایمان و طالبین کؤس ایقان باید نفوس
خود را از جمیع شئونات عرضیه پاک و مقدس نمایند یعنی گوش را از استماع
اقوال و قلب را از ظنونات متعلقه بسبحات جلال و روح را از التعلق
باسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه و متوکلا علی الله
و متوسلا الیه سالک شوند تا آنکه قابل تجلیات اشراقات شموس علم
و عرفان الهی شوند و محل ظهورات فیوضات غیب نامتناهی گردند

زیرا که اگر عبد بخواهد اقوال و اعمال عباد را از عالم و جاهل میزان
معرفت حق و اولیای او قرار دهد هرگز برضوان معرفت رب العزة
داخل نشود و بعیون علم و حکمت سلطان احدیت فائز نگردد و هرگز
بسر منزل بقا نرسد و از جام قرب و رضا مرزوق نگردد ناظر بایام
قبل شوید که چه قدر مردم از اعالی و ادانی که همیشه منتظر ظهورات احدیه
در هیاکل قدسیه بودند بقسمی که در جمیع اوقات و اوان مترصد و منتظر بودند
و دعاها و تضرعها مینمودند که شاید نسیم رحمت الهیه بوزیدن آید و جمال
موعود از سرادق غیب بعرصه ظهور قدم گذارد و چون ابواب عنایت
مفتوح میگردید و غمام مکرمت مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر
میشد جمیع تکذیب مینمودند و از لقاء او که عین لقاء الله است احتراز
میجستند چنانچه تفصیل او در جمیع کتب سماویه مذکور و مسطور است
حال قدری تأمل نمائید که سبب اعتراض ناس بعد از طلب و آمال
ایشان چه بود بقسمی هجوم و اعتراض مینمودند که زبان و بیان و تقریر
و تحریر از ذکر آن عاجز و قاصر است و احدی از مظاهر قدسیه و مطالع
انوار الهیه ظاهر نشد مگر آنکه [illegible]

برمظاهر قدرت و مطالع عزت وارد می آوردند آنچه را که قلم از ذکرش خجل
و منفعل است شاید این اذکار سبب شود که بعضی از ناس از اعراض و اعتراض
علما و جهال عصر مضطرب نشوند بلکه بر ایقان و اطمینانشان بیفزاید و از جمله انبیا
نوح بود که نهصد و پنجاه سال نوحه نمود و عباد را بوادی ایمن روح دعوت
فرمود و احدی او را اجابت ننمود و در هر یوم بقدری ایذا و اذیت بر آن
وجود مبارک وارد می آوردند که یقین بر هلاکت او مینمودند و چه مراتب
سخریه و استهزاء و کنایه که بآنحضرت وارد شد چنانچه میفرماید و کلما مر علیه
ملأ من قومه سخروا منه قال ان تسخروا منا فانا نسخر منکم کما تسخرون
فسوف تعلمون و بعد از مدتها چند مرتبه وعدهٔ انزال نصر باصحاب
خود فرمودند و بوعدهٔ معین و در هر مرتبه بدا شد و بعضی از آن اصحاب
معدوده بعلت ظهور بدا اعراض مینمودند چنانچه تفصیل آن در اکثر
کتب مشهوره ثبت شده و البته بنظر عالی رسیده یا میرسد تا آنکه
باقی نماند از برای آنحضرت مگر چهل نفس و یا هفتاد و دو نفس چنانچه
در کتب اخبار مذکور است تا آنکه بالاخره ندا رب لا تذر علی الارض

میفرماید یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من رسول الا کانوا
به یستهزئون و در مقام دیگر میفرماید و همّت کلّ امة برسولهم
لیأخذوه و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحقّ و همچنین کلمات
منزله که از غمام قدرت صمدانیه و سماء عزت ربانیه نازل شده زیاده
از حدّ احصا و احاطهٔ عباد است و اولو الافئده و صاحبان بصر را سورهٔ هود
کفایت میکند قدری در آن سورهٔ مبارکه تأمل فرمائید و بفطرت اصلیه
تدبر نمائید تا قدری بر بدایع امور انبیا و ردّ و تکذیب کلمات نفی الله اطلاع
یابید شاید که ناس را از موطن غفلت نفسانیه بآشیان وحدت و معرفت
الهیه پرواز دهید و از زلال حکمت لایزال و اثمار شجرهٔ علم ذی الجلال
مشروب و مرزوق گردید اینست نصیب نفس مجرده از مائدهٔ منزله
قدسیهٔ باقیه اگر بر ابتلای انبیا و علت و سبب اعتراضات عباد
بر آن شموس هویه آگاه شوید بر اکثری از امور اطلاع یابید و دیگر هرچه
اعتراضات مردم را بر مشارق شموس صفات بیشتر ملاحظه کنید
در دین خود و امر الله محکمتر و راسختر شوید لهذا بعضی از حکایات انبیا
مجملا در این الواح ذکر میشود تا معلوم و مبرهن آید که در جمیع اعصار و قرون

مفتخر و فائز نشدند و دیگر چرا در وعده‌های الهی بدا شد که سبب ادبار بعضی
مقبلین شود بسیار تأمل باید نمود تا باسرار امور غیبی واقف شوید و از طیب معنوی
گلستان حقیقی بوئی برید و تصدیق نمائید که امتحانات الهیه همیشه در بین
عباد او بوده و خواهد بود تا نور از ظلمت و صدق از کذب و حق از باطل و هدایت
از ضلالت و سعادت از شقاوت و خار از گل ممتاز و معلوم شود چنانچه فرموده
است الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون و بعد
از نوح جمال هود از مشرق ابداع مستشرق شد و قریب هفتصد سنه او ازید
باختلاف اقوال مردم را برضوان قرب ذوالجلال دعوت نمود و چه مقدار
بلایا که مثل غیث هاطل بر آن حضرت بارید تا آنکه کثرت دعوت سبب کثرت
اعراض شد و شدت اهتمام علت شدت اغماض گردید و لا یزید الکافرین
کفرهم الا خسارا و از بعد هیکل صالحی از رضوان غیبی معنوی قدم بیرون نهاد و عباد را
بشریعه قرب باقیه دعوت نمود و صد سنه او ازید امر باوامر الهی و نهی از مناهی
میفرمود و ثمری نبخشید و اثری ظاهر نیامد و چند مرتبه غیبت اختیار فرمود با آنکه

ثمود اخاها [illegible] ما لکم من اله غیره
الی آخر القول قالوا یا صالح قد کنت فینا مرجوا قبل هذا أتنهینا ان نعبد
ما یعبد آباؤنا و اننا لفی شک مما تدعونا الیه مریب و هیچ فائده نبخشید تا آنکه
بصیحه جمیع بنار راجع شدند و بعد جمال خلیل کشف نقاب نمود و علم هدی مرتفع
شد و اهل ارض را بنور تقی دعوت فرموده هرچه مبالغه در نصیحت فرمود جز حسد
ثمری نیاورد و غیر غفلت حاصلی نبخشید الا الذین هم انقطعوا بکلهم الی الله و
عرجوا بجناحین الایقان الی مقام جعله الله عن الادراک مرفوعا و تفصیل
آن حضرت مشهور است که چه مقدار اعدا احاطه نمودند تا آنکه نار حسد و اعراض
افروخته شد و بعد از حکایت نار آن سراج الهی را از بلد اخراج نمودند
چنانچه در جمیع رسایل و کتب مذکور است و بعد زمان آن منقضی شد تا نوبت
بموسی رسید و آن حضرت بعصای امر و بیضای معرفت از فاران محبت آلهیه با ثعبان
قدرت و شوکت صمدانیه از سینای نور بعرصه ظهور ظاهر شد و جمیع من
فی الملک را بملکوت بقا و اثمار شجره وفا دعوت نمود و شنیده شد که فرعون
و ملأ او چه اعتراضها که نمودند و چه مقدار احجار ظنونات از انفس مشرکه بر آن

اینگونه امور در عالم رو دهد که جمیع انبیا و اصفیا را در هر عهد و عصر اینگونه
ظلم و جبر و تعدی نمایند چنانچه میفرماید افکلما جاءکم رسول بما لا تهوی
انفسکم استکبرتم ففریقا کذبتم و فریقا تقتلون میفرماید هر زمان و عهد
که آمد بسوی شما رسولی از جانب پروردگار بغیر هوای نفس شما تکبر نمودید
و موقن نشدید و گروهی از آن انبیا را تکذیب نمودید و گروهی را میکشتید
آخر تامل فرمائید که سبب این افعال چه بود که باین قسم با طلعات جمال
ذو الجلال سلوک مینمودند و هرچه که در آن ازمنه سبب اعراض و اغماض
آن عباد بود حال هم سبب اغفال این عباد شده و اگر بگوئیم حجج الهیه کامل
و تمام نبودند لهذا سبب اعراض عباد شدند این کفریست صراح لاجل
آنکه این بغایت از فیض فیاض دور است و از رحمت منبسطه بعید که نفسی را از میان
جمیع عباد برگزیند برای هدایت خلق خود و باو حجت کافیه وافیه عطا نفرماید
و مع ذلک خلق را از عدم اقبال باو معذب فرماید بلکه لم یزل جود سلطان
وجود بر جمیع ممکنات بظهور مظاهر نفس خود احاطه فرموده و آنی نیست که فیض او
منقطع شود و یا آنکه امطار رحمت از غمام عنایت او ممنوع گردد پس نیست

حکمت الهیه از آب عنصری افسرده نشود و سراج قدرت ربانیه از بادهای
مخالف خاموشی نپذیرد بلکه در احتجاب ماء سبب اشتعال شود و باد علت حفظ
لو انتم ببصر الحدید تنظرون و فی رضی الله تسلکون و چه بیان خوش فرموده مؤمن آل
فرعون چنانچه حکایت او را رب العزة برای حبیب خود میفرماید و قال رجل
مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله و قد
جاءکم بالبینات من ربکم و ان یک کاذبا فعلیه کذبه و ان یک
صادقا یصبکم بعض الذی یعدکم ان الله لا یهدی من هو مسرف کذاب
و بالاخره امر بجائی کشید که همین مؤمن را بنهایت عذاب شهید نمودند الا لعنة
الله علی القوم الظالمین حال قدری در این امورات تامل فرمائید که چه
سبب اینگونه اختلافات میشد که ظهور حقی که در امکان از افق لامکان
ظاهر میشد اینگونه فساد و اغتشاش و ظلم و انقلاب در اطراف عالم ظاهر و
هویدا میگشت با اینکه جمیع انبیا در حین ظهور خود مردم را بشارت میدادند
بنبی بعد و علاماتی از برای ظهور بعد ذکر میفرمودند چنانچه در همه کتب مسطور است

تا شمس فیما بینند لهذا غیر از اعراض امری ندارند و جز اعماض حاصلی نخواهند دید و این

معلوم است نزد هر ذی بصری که اگر این عباد در ظهور هر یک از مظاهر شمس حقیقت

چشم و گوش و قلب را از آنچه دیده و شنیده و ادراک نموده پاک و مقدس مینمودند البته

از جمال الهی محروم نمیماندند و از حرم قرب و وصال مطالع قدسیه ممنوع نمی گشتند

و چون در هر زمان حجت را بمعرفت خود که از علمای خود شنیده بودند میزان مینمودند

و بعقول ضعیفهٔ آنها موافق نمی آمد لهذا از اینگونه امور غیر مرضیه از ایشان در عالم

ظهور بظهور می آمد و در همه اوقات سبب صد عباد و منع ایشان از شاطی بحر احدیه

علمای عصر بودند که زمام آن مردم در کف کفایت ایشان بود و ایشان هم بعضی بلحاظ حب

ریاست و بعضی از عدم علم و معرفت ناس را منع مینمودند چنانچه بجمیع انبیا باذن

و اجازهٔ علمای عصر سلسبیل شهادت را نوشیدند و باعلی افق عزت پرواز نمودند

چه ظلمها که از رؤسای عهد و علمای عصر بر سلاطین وجود و جواهر مقصود وارد شد

و باین ایام محدوده فانیه قانع شدند و از ملک لایفنی باز ماندند چنانچه چشم را از مشاهدهٔ

انوار جمال محبوب بی نصیب نمودند و گوش را از بدایع نغمات ورقاء مقصود

تشهدون و در جای دیگر میفرماید یا اهل الکتاب لم تلبسون الحق

بالباطل و تکتمون الحق و انتم تعلمون و در مقام دیگر میفرماید قل یا

اهل الکتاب لم تصدون عن سبیل الله و این معلوم است که اهل

کتاب که صد نمودند مردم را از صراط مستقیم علمای آن عهد بودند چنانچه اسم و رسم

جمیع در کتب مذکور است و از اکثر آیات و اخبار مستفاد میشود لو انتم بطرف الله

تنظرون پس قدری بدیدهٔ بصیرت الهیه در آفاق علم ربانی و انفس کلمات

تامهٔ صمدانیه تعقل فرمائید تا جمیع اسرار حکمت روحانیه بی سبحات جلال از خلف

سرادق فضل و افضال ظاهر و هویدا شود و کلیهٔ اعتراض مردم و احتجاجات ایشان

از عدم ادراک و عرفان حاصل شده مثلاً بیانات انبیا را که طلعات جمال حق در علامات

ظهور بعد فرمودند آن بیانات را ادراک ننمودند و بحقیقت آن واصل نشدند

لهذا علم فساد برافراختند و رایات فتنه برپا نمودند و این معلوم است که تأویل

کلمات حمامات ازلیه را جز هیاکل ازلیه ادراک ننمایند و نغمات ورقاء معنویه را

جز مسامع اهل بقا نشنود و هرگز قبطی ظلم از شراب سبطی عدل نصیب ندارد و

والراسخون في العلم مع ذلك تأويل كتاب را از اهل حجاب مستفسر شدند و علم را
از منبع او اخذ ننمودند مثلاً چون ایام موسی گذشت و انوار عیسی از فجر روح
عالم را احاطه نمود جمیع یهود اعتراض نمودند که آن نفس که در تورات موعود است
باید مروّج و مکمّل شرایع تورات باشد و این جوان ناصری که خود را مسیح الله می‌نامد
حکم طلاق و سبت که از احکام اعظم موسی است نسخ نموده و دیگر آنکه علایم ظهور
هنوز ظاهر نشده چنانچه یهود هنوز منتظر آن ظهورند که در تورات مذکور است چه قدر
از مظاهر قدس احدیه و مطالع نور ازلیه که بعد از موسی در ابداع ظاهر شده و هنوز
یهود بحجبات نفسیه شیطانیه و ظنونات افکیه نفسانیه محتجب بوده و هستند و منتظر
که هیکل مجعول با علامات مذکوره که خود ادراک نموده‌اند کی ظاهر خواهد شد
کذلک اخذهم الله بذنبهم و اخذ عنهم روح الایمان و عذبهم بنار کانت
في هاوية الجحيم موقودا و این نبود مگر از عدم عرفان یهود عبارات مسطوره در
تورات را که در علایم ظهور بعد نوشته شده چون بحقیقت آن پی نبردند و بظاهر
هم چنین امور واقع نشد لهذا از جمال عیسوی محروم شدند و بلقاء الله فائز
نگشتند و کانوا من المنتظرین و لم یزل و لایزال جمیع امم بهمین خطیات افکار نجسه تمسک
جسته‌اند و از عیون نضاخه لطیفه رقیقه جاریه خود را بی بهره و بی نصیب نموده‌اند و در

احکام

باری اسرار ذکر بعضی از عبارات انبیا را ببدایع نغمات حجازی در الواح مسطور
قبل که برای یکی از احباب نوشته شده بود مذکور گشت و حال هم بتقعبات
خوش عراقی نظر بخواهش آن جناب در این اوراق مجدد ذکر مینمائیم که شاید
تشنگان صحراهای بعد را بحر قرب دلالت نماید و گمگشتگان
بیابانهای هجر و فراق را بخیام قرب و وصال رساند تا غمام ضلالت مرتفع شود
و آفتاب جهانتاب هدایت از افق جان طالع گردد و علی الله التکلان و به نستعین
لعل یجری من هذا القلم ما یحیی به افئدة الناس لیقومن الکل عن مراقد غفلتهم
و یستمعن اطوار ورقات الفردوس من السدرة التی کانت فی رضوان الاحدیة
من ایدی القدرة باذن الله مغروسا تا بر اولوا العلم معلوم و واضح بوده که
چون نار محبت عیسوی حجبات حدود یهود را سوخت و حکم آنحضرت فی الجمله
بر حسب ظاهر جریان یافت روزی آن جمال غیبی بعضی از اصحاب روحانی ذکر
فراق فرمودند و نار اشتیاق افروختند و فرمودند که من میروم و بعد می آیم
و در مقام دیگر فرمودند من میروم و می آید دیگری تا بگوید آنچه من نگفته‌ام و تمام
نماید آنچه گفته‌ام و این دو عبارت فی الحقیقه یکیست لو انتم فی مظاهر التوحید

توقیر موعود چنانچه در اناجیل اربعه مسطور است و این خادم فانی ملتمس است که ابرا

ذکر ایتام و نعمتهای مکنونه سدره مخزونه را لوجه الله بر عباد الله مبذول

نمایند و هم تا اهل کل فانیه از اثمار باقیه محروم نمانند که شاید بر شحی از انهار بیزوال

حضرت ذو الجلال که در دار السلام بغداد جاری شده فائز شوند بی آنکه اجر و

مزدی طلب نمایم انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا و این

طلعتیست که ارواح و افسرده مخمره را بحیات باقیه بخشد و این همان مائده است

که میفرماید ربنا انزل علینا مائدة من السماء و این مائده هرگز از اهلش

منقطع نشود و نفاد نجوید و در کل حین از شجره فضل میروید و از سموات رحمت

و عدل نازل میشود چنانچه فرموده است کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها

ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین حیفست که انسان از این

عطیه لطیفه خود را منع نماید و از این نعمت باقیه و حیات دائمه خود را محروم

نماید و لیس بعد از این مائده معنویرا دانسته که طلبه از الطاف لطیف ذات الشمس

جمیع اجساد فانیه مرده حیات تازه یابد و ارواح پژمرده بروح بی اندازه فائز

شود و امام در جنت حضرت احدیت مائده ایام باقیست از اکواب باقی و چشمه تسنیم

عـ۱

هم کتاب عیسی و امر او ثابت شد در مقام اسم که خود حضرت فرمودند عیسی

و آثار و اخبار و کتاب عیسی را هم تصدیق فرمود که من عند الله بوده و در این مقام

نه در خودشان فرق مشهود و نه در کتابشان غیریتی ملحوظ زیرا که هر دو قائم بامر الله

بوده‌اند و هم ناطق بذکر الله و کتاب هر دو هم مشعر بر اوامر الله بود از اینجهت است

که خود عیسی فرمود من میروم و مراجعت میکنم مثل شمس که اگر شمس الیوم بگوید

من شمس یوم قبلم صادق است و اگر بگوید در حدود یومی که غیر آنم صادق است

و همچنین در ایام ملاحظه نمائید که اگر گفته شود که کل یک شیئ اند صحیح و صادق است

و اگر گفته شود که بحدود اسمی و رسمی غیر همند آنهم صادق است چنانچه می‌بینی

که با اینکه یک شیئ اند با وجود این در هر کدام اسمی دیگر و خواصی دیگر و رسمی دیگر ملحوظ

میشود که در غیر آن نمیشود و بهمین بیان و قاعده مقامات تفصیل و فرق و اتحاد مظاهر

قدسی را ادراک فرمائید تا تلویحات کلمات آن مبدع اسما و صفات را در مقامات

جمع و فرق عارف شوی و واقف گردی و جواب مسئله خود را که موسوم نمودن

آن جمال ازلی در هر مقام خود را باسمی و رسمی بتمامه بیابی و بعد اصحاب و تلمیذ آنحضرت

استدعا نمودند که علامت رجعت و ظهور حضرتت و چه وقت این ظاهر خواهد

شد و در چند مقام این سوال را از آن طلعه بیمثال نمودند و آنحضرت در هر مقام علامتی

ممنوع نماید و قبلهٔ عهد نسیان از [illegible]
نماید دیگر نغمهٔ طیر شنوی و نه جمال گل بینی پس تا حمامهٔ ازلی در شور و تغنّی است
و بهار الهی در جلوه و تزیین غنیمت شمرده گوش قلب را از سروش او بی بهره
مکن اینست نصیحت این عبد آنجناب و احبّای خدا را فمن شاء فلیقبل و من شاء
فلیعرض انّ الله کان غنیّاً عن کلّ من فی العالمین مجموعاً و اینست نغمات
عیسی بن مریم که در رضوان انجیل بالحان جلیل در علایم ظهور بعد فرموده و در سفر
اوّل که منسوب بمتّی است در وقتی که سؤال نمودند از علامات ظهور بعد
جواب فرمود و للوقت من بعد ضیق تلک الایّام تظلم الشّمس و القمر لا یعطی
ضوئه و الکواکب تتساقط من السّماء و قوّات الارض ترتجّ حینئذ یظهر علامات
ابن الانسان فی السّماء و ینوح کلّ قبایل الارض و یرون ابن الانسان آتیاً علی
سحاب السّماء مع قوّات و مجد کبیر و یرسل ملائکته مع صوت السّافور العظیم انتهی
و ترجمهٔ آن بفارسی اینست که بعد از تنگی و ابتلا که همه مردم را احاطه می نماید شمس از افاضه
ممنوع میشود یعنی تاریک میگردد و قمر از اعطای نور باز میماند و ستاره های
سما بر ارض نازل میشوند و ارکان ارض متزلزل میشود در آنوقت ظاهر میگردد
نشانهای پسر انسان در آسمان یعنی طلعت موعود و ساذج وجود بعد از ظهور این علامات

از عرصهٔ غیب بعالم شهود می آید و میفرماید در آن حین جمیع قبیله ها که در ارض
ساکنند نوحه و ندبه می نمایند و می بینند خلایق آنجمال احدیّه را که
می آید از آسمان در حالتیکه سوار بر ابر است با قوّت و بزرگی و بخشش
بزرگ و میفرستد ملائکه های خود را با صدای سافور عظیم انتهی و در اسفار
ثلاثهٔ دیگر که منسوب بلوقا و مرقس و یوحناست همین عبارات مذکور است
و چون در الواح عربیّه بتفصیل مذکور شد دیگر در این اوراق متعرّض
ذکر آنها نشدیم و اکتفا بیکی از آنها نمودیم و علمای انجیل چون عارف
بمعانی این بیانات و مقصود مودعه در این کلمات نشدند و بظاهر آن
متمسّک شدند لهذا از شریعهٔ فیض محمّدیّه و از سحاب فضل احمدیّه ممنوع
گشتند و جهّال آن طایفه هم تمسّک بعلمای خود جسته از زیارت جمال
سلطان جلال محروم ماندند زیرا که در ظهور شمس احمدیّه چنین علامات
که مذکور شد ظاهر نیامد اینست که قرنها گذشت و عهدها باخر رسید
و آن جوهر روح بمقرّ بقای سلطنت خود راجع شد و نفخهٔ دیگر از نفس
الهی دمیده شد و نفسهای مرده از قبور غفلت و ضلالت بارض

بمعانی آن از غایهٔ قصوی و سدرهٔ منتهی محجوب شده‌اند از ظهورات احدیه در هر ظهور بتمام خضوع سؤال مینمودند البته بانوار شمس هدایت مهتدی میشدند و باسرار علم و حکمت واقف میگشتند حال این بنده رشحی از معانی این کلمات را ذکر مینمایم تا اصحاب بصیرت و فطرت از بعضی آن جمیع تلویحات کلمات الهی و اشارات بیانات مظاهر قدسی واقف شوند تا از هیمنهٔ کلمات از بحر اسما و صفات ممنوع نشوند و از مصباح احدیه که محل تجلی ذات است محجوب نگردند قوله من بعد ضیق تلک الایام یعنی وقتیکه ناس در سختی و تنگی مبتلا شوند و این در وقتی است که آثار شمس حقیقت و اثمار سدرهٔ علم و حکمت از میان مردم زایل شود و زمام ناس بدست جهال افتد و ابواب توحید و معرفت که مقصود اصلی از خلق است مسدود شود و علم بظن تبدیل گردد و هدایت بشقاوت منقلب شود چنانچه الیوم مشاهده میشود که زمام هر گروهی بدست جاهلی افتاده و بهر نحو که اراده کنند حرکت میدهند و در میان ایشان از معبود جز اسمی و از مقصود جز حرفی نمانده و بقسمی بادهای هوی و نفس غالب شده

و فیوضات قدس منور و مهتدی گشتند بقسمی که در هر شئی بابی از علم باز گشته و در هر ذره آثاری از شمس مشهود شده و با همهٔ این ظهورات علمی که عالم را احاطه نموده هنوز باب علم را مسدود دانسته‌اند و امطار رحمت را مقطوع گرفته‌اند بظن تمسک جسته از عروة الوثقای محکم علم دور مانده‌اند و آنچه از ایشان مفهوم میشود گویا بعلم و باب او بالفطره رغبتی ندارند و در خیال ظهور او هم نیستند زیرا که در ظن وگمان ابوابی برای نان یافته‌اند و در ظهور مظهر علم جز انفاق جان چیزی نیافته‌اند لهذا البته از این گریزانند و بآن متمسک و با اینکه حکم الهی را یکی میدانند از هر گوشه حکمی صادر میشود و از هر محلی امری ظاهر دو نفس بر یک حکم ملاحظه نمیشود زیرا جز هوی الهی نجویند و غیر از خطا سبیلی نخواهند ریاست را نهایت وصول مطلوب دانسته‌اند و کبر و غرور را غایت بلوغ بمحبوب شمرده‌اند تزویرات نفسانی را مقدم بر تقدیرات ربانی دانسته‌اند از تسلیم و رضا گذشته‌اند و بتدبیر و ریا اشتغال نموده‌اند و بتمام قوت و قدرت حفظ این مراتب را
[illegible] نقص [illegible] شئونات [illegible] خللی [illegible] عزت [illegible]

المقصود و تکونون من الذین هم کانوا عن کاس العلم شربوا و قوله اظلم الشمس
و القمر لا یعطی ضوئه و الکواکب متساقط من السماء الی وجه الارض مقصود
از شمس و قمر که در کلمات انبیا مذکور است منحصر باین شمس و قمر ظاهری
نیست که ملاحظه میشود بلکه از شمس و قمر معانی بسیار اراده فرموده‌اند که
در هر مقام بمناسبت آن مقام معنی اراده میفرمایند مثلاً یک معنی از شمس شمسهای
حقیقتند که از مشرق قدم طالع میشوند و بر جمیع ممکنات ابلاغ فیض میفرمایند و این
شموس حقیقت مظاهر کلیه الهی هستند در عوالم صفات و اسمای او و
همچنانکه شمس ظاهری تربیت اشیای ظاهره از اثمار و اشجار و الوان و
فواکه و معادن و دون ذلک از آنچه در عالم ملک مشهود است بامر معبود
حقیقی باعانت اوست و همچنین اشجار توحید و اثمار تفرید و اوراق تجرید و
گلهای علم و ایقان و ریاحین حکمت و بیان از عنایت و تربیت شمسهای
معنوی ظاهر میشوند اینست که در حین اشراق این شموس عالم جدید میشود و
انهار حیوان جاری میگردد و ابحر احسان بموج می‌آید و سحاب فضل مرتفع
میشود و نسمات جود بر هیاکل موجودات میوزد و از حرارت این شمسهای

با نفوس عباد افتاده‌اند حال کدام ضیق و تنگیست که ازید از مراتب
مذکوره باشد که اگر نفسی طلب حق و یا معرفتی بخواهد نماید نمیداند نزد کدام
رود و از که جویا شود از غایت آنکه رایها مختلف و سبیلها متعدد شده
و این تنگی و ضیق از شرایط هر ظهور است که تا واقع نشود ظهور شمس حقیقت
نشود زیرا که صبح ظهور هدایت بعد از لیل ضلالت طالع میشود اینست که در
روایات و احادیث جمیع این مضامین هست که کفر عالم را فرو میگیرد
و ظلمت احاطه مینماید و امثال اینها چنانچه مذکور شد و این عبد بواسطه
شهرت این احادیث و اختصار دیگر متعرض ذکر عبارات حدیث نشده‌ام
حال اگر مقصود از این ضیق را بتوان ادراک نمایند که عالم ضیق بهم رساند و یا خیالات
دیگر که بخیال خود توهم نمایند هرگز مشهود نگردد و البته گویند که این
شرط ظهور نیافته چنانچه گفته‌اند و میگویند باری مقصود از ضیق ضیق از معارف
الهیه و ادراک کلمات ربانیه است که در ایام غروب شمس و مرایای او
خلق در تنگی و سختی افتند و ندانند بکه توجه نمایند چنانچه مذکور شد که تلک

اولیّه انبیا و اولیا و اصحاب ایشانند که از انوار معارفشان عوالم غیب
و شهود روشن و منوّر است و در مقام دیگر مقصود از شمس و قمر و نجوم
علمای ظهور قبلند که در زمان ظهور بعد موجودند و زمام دین مردم در دست
ایشان است و اگر در ظهور شمس آخری بضیای او منوّر گشتند لهذا مقبول
و منیر و روشن خواهند بود و الّا حکم ظلمت در حقّ آنها جاریست اگرچه بظاهر
هادی باشند زیرا که جمیع این مراتب از کفر و ایمان و هدایت و ضلالت
و سعادت و شقاوت و نور و ظلمت منوط بتصدیق آن شمس معنوی الهی
است هر نفسی از علما حکم ایمان از مبدء عرفان در یوم تغابن و احسان
جاری شد حکم علم و رضا و نور و ایمان درباره او صادق است و الّا حکم
جهل و نفی و کفر و ظلم در حقّ او جریان یابد و این بر هر ذی بصری مشهود است
که همچنانکه نور ستاره محو میشود نزد اشراق شمس ظاهری همچنین شمس علم
و حکمت و عرفان ظاهره نزد طلوع شمس حقیقت و آفتاب معنوی محو
و تاریک میشود و اطلاق شمس بر آن علما بمناسبت علوّ و شهرت
و معروفیت است مثل علمای مسلّم عصر که مشهور بلاد و مسلّمند بین عباد و
[illegible]

میشود و از عنایت این ارواح مجرّده است که روح حیوان باقیه بر اجساد
مردگان فانیه مبذول میگردد و فی الحقیقه این شمس ظاهری یک آیه
از تجلّی آن شمس معنوی است و این شمسی است که از برای او مقابل و
شبه و مثل و ندّی ملاحظه نمی‌شود و کلّ بوجود او قائمند و از فیض او
ظاهر و باو راجع منها ظهرت الاشیاء و الی خزائن امرها رجعت و منها
بدئت الممکنات و الی کنائز حکمها عادت و اینکه در مقام بیان و ذکر
تخصیص داده میشوند ببعضی از اسما و صفات چنانچه شنیده‌اید و میشنوید
نیست مگر برای ادراک عقول ناقصه ضعیفه و الّا لم یزل و لایزال مقدّس
بوده و اند از هر اسمی و منزّه خواهند بود از هر وصفی جواهر اسما را
بساحت قدسشان راهی نه و لطائف صفات را در ملکوت عزّشان
سبیلی نه فسبحان الله من ان یعرف اصفیائه بغیر ذواتهم او یوصف
اولیائه بغیر انفسهم فتعالی عمّا یذکرون العباد فی وصفهم و تعالی عمّا هم یعرفون
و اطلاق شموس بر آن انوار مجرّده در کلمات اهل عصمت بسیار شده
از آنجمله در دعای ندبه میفرمایند این الشّموس الطّالعة این الاقمار المنیرة

منسوخ میشود لهذا علمای مسیحا باسم شمس و قمر ذکر نموده اند لیبلوکم ایکم
احسن عملاً و در حدیث هم اطلاق شمس و قمر بر صوم و صلوة شده و چنانچه
میفرماید الصوم ضیاء و الصلوة نور و لیکن روزی در محلی نشسته بودم
شخصی از علمای معروف وارد شد و بمناسبتی این حدیث را ذکر نمود و فرمود
چون صوم حرارت در مزاج احداث مینماید لهذا بضیا که شمس باشد تعبیر یافته
و صلوة لیل چون برودت میطلبد لهذا بنور که قمر باشد معبر گشته ملاحظه
نمودم که آن فقیر بقطره از بحر معانی موفق نشده و بجذوه از نار سدره
حکمت ربانی فائز نگشته بعد از مدتی در نهایت ادب اظهار داشتم که
جناب آنچه فرمودید در معنی حدیث در السن و افواه ناس مذکور است و لیکن
گویا مقصود دیگر هم از حدیث مستفاد میشود و بیان آن را طلب نمود ذکر شد
که خاتم انبیاء و سید اصفیاء دین مرتفعه در فرقان را تشبیه بسما فرموده اند بعلت
علو و رفعت و عظمت و احاطه او بر جمیع ادیان و چون در سماء ظاهره
دو رکن اعظم اقوم مقرر شده است که نیرین باشند و شمس و قمر نامیده
همچنین در سماء دین هم دو نیر مقدر گشته که صوم و صلوة باشد الاسلام

همچنین چنانچه میفرماید الشمس و القمر بحسبان و معنی شمس و قمر هم که در آیه
مذکور است البته شنیده اید احتیاج بذکر نیست و بر نفسی هم که از عنصر این
شمس و قمر باشد یعنی در اقبال بباطل و اعراض از حق البته از حسبان ظاهر و
بحسبان راجع خواهد شد پس ای سائل باید بعروة الوثقی متمسک شویم که
شاید از شمال ضلالت بنور هدایت راجع گردیم و از ظل نفی فرار نموده
در ظل اثبات در آئیم و از نار حسبان آزاد شده و بنور جمال حضرت منان
منور گردیم و السلام کذلک نعطیکم من اثمار شجرة العلم لتکونن فی رضوان
حکمة الله لمن المحبرین و در مقامی هم مقصود از اطلاقات شمس و قمر و نجوم
علوم و احکام مرتفعه در هر شریعت است مثل صلوة و صوم که در شریعت
فرقان بعد از افول جمال محمدی از جمیع احکام محکم تر و اعظم تر است
چنانچه احادیث و اخبار مشعر بر آن است و بعلت شهرت احتیاج ذکر
نیست بلکه در هر عصری حکم صلوة محکم و مجرا بوده چنانچه از انوار مشرقه از
شمس محمدیه ماثور است که بر جمیع انبیا در هر عهدی حکم صلوة نازل شده نهایت
آنکه در هر عصر باقتضای وقت بقسمی و آدابی جدید مخصوص گشته و چون در هر

محبوب شوی که میفرماید الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة
تا جمیع این اسرار را ببصر خود مشاهده فرمائی ای برادر من قدم روح بردار
تا بادیه های بعیده بعد و هجر را آنی طی فرمائی و در رضوان قرب و وصل
درآئی و در نفسی با نفس الهیه فائز شوی و بقدم جسد هرگز این مراحل طی نشود و مقصود
حاصل نیاید والسلام علی من اتبع الحق بالحق وکان علی صراط الامر فی شاطئ العرفان
باسم الله موقوفا اینست معنی آیه مبارکه که میفرماید رب المشارق والمغارب
زیرا که از برای هر شمس از این شموس مذکوره محل اشراق و غروبیست
و چون علمای تفسیر بحقیقت این شمسهای مذکوره اطلاع نیافتند لهذا در
تفسیر این آیه مبارکه معطل شدند و بعضی ذکر نمودند که چون آفتاب در هر روز
از نقطه طلوع مینماید غیر از نقطه یوم قبل لهذا بلفظ جمع ذکر فرموده و بعضی
دیگر نوشته اند که مقصود فصول اربعه است که در هر فصلی چون شمس از
محلی طالع میشود و بمحلی غروب مینماید لهذا مشارق و مغارب ذکر شده اینست
علم علما و با وجود این با جواهر علم و لطائف حکمت چه جهلها و عیبها

مظاهر الهی پس اطلاقات شمس و قمر در این مراتب با نعامات مذکوره و آیات
نازله و اخبار وارده محقق و ثابت شد اینست که مقصود از تاریکی شمس و قمر
و سقوط انجم ضلالت علما و نسخ شدن احکام مرتفعه در شریعت است
که مظهر آن ظهور باین تلویحات اخبار میدهد و جز ابرار از این کاس نصیب
نیست و جز اخیار را قسمتی نه ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها
کافورا و این مسلم است که در هر ظهور بعد شمس علوم و احکام و اوامر و نواهی
که در ظهور قبل مرتفع شده و اهل آن عصر در ظل آن شمس و قمر معارف و اوامر
منور و مهتدی میشدند تاریک میشود یعنی حکمش و اثرش تمام میگردد و حال ملاحظه
فرما که اگر امت انجیل مقصود از شمس و قمر را ادراک مینمودند و یا از
مظهر علم الهی مستفسر میشدند بدون اعتراض و لجاج البته معانی آن واضح
میگشت و اینگونه در ظلمت نفس و هوی مبتلا و گرفتار نمیشدند بلی چون
علم را از مبدء و معدنش اخذ ننمودند لهذا در وادی مهلکه کفر و ضلالت
بهلاکت رسیده اند و هنوز مشعر نشدند که علامات کل ظاهر شد و شمس
موعود از افق قدسی اشراق نمود و شمس و قمر علوم و احکام و معارف

السماء انفطرت مقصود سماء ادیانست که در هر ظهور مرتفع میشود و
بظهور بعد شکافته میگردد یعنی باطل و منسوخ میشود قسم بخدا که اگر درست
ملاحظه شود انفطار این سما اعظمتر است از انفطار سماء ظاهری قدری تأمل فرمائید
که دینی که سالها مرتفع شده باشد و جمیع در تحت او نشو و نما نموده باشند و
باحکام مشرقه او مدتها تربیت یافته و از آباء و اجداد خبر ذکر او را شنیده بقسمی
که چشمها جز نفوذ امرش را ادراک نکرده و گوشها جز احکامش را استماع
ننموده بعد نفسی ظاهر شود و جمیع اینها را بقوت و قدرت الهی تفریق نماید و
فصل کند بلکه همه را نفی فرماید حال فکر نما که این اعظمتر است یا آنچه این همج
رعاع گمان نموده اند از انفطار سماء و دیگر زحمت و مرارت آن طلعات را ملاحظه
نما که بی ناصر و معین ظاهری در مقابل جمیع اهل ارض اقامه شده اند و القته بمعرضها
با آنچه ابد اند که بر آن وجودهای مبارکه لطیفه رقیقه وارد می شود و با کمال قدرت
صبر میفرمایند و با نهایت غلبه تحمل مینمایند و همچنین معنی تبدیل ارض را ادراک
نما که بتمام رحمت آن سحاب بر قلوبیکه نیسان بکرمت مبذول داشت تبدیل شد

قلوبشان انبات شده و چه شقایق های حقایق علم و حکمت که از صدور منیرشان
روئیده و اگر ارض قلوبشان تبدیل نشده چگونه رجالیکه حرفی تعلیم نگرفته اند و
معلم را ندیده اند و بهیچ دبستانی قدم نگذاشته اند بکلمات و معارفی تکلم مینمایند که
احدی ادراک نتواند نمود گویا از تراب علم سرمدی سرشته شده اند و از آب حکمت
لدنی عجین گشته اند چنانچه میفرماید العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء و
این نحو از علم است که ممدوح بوده و هست نه علوم محدوده که از افکار محجوبه
کدره احداث شده و او را گاهی از هم سرقت مینمایند و بر دیگران افتخار می کنند
ای کاش صدرهای عباد از نقوش این تحدیدات و کلمات مظلمه پاک و
مقدس میشد که شاید تجلی انوار شمس علم و معانی و جواهر اسرار حکمت لدنی
فائز میگشت حال ملاحظه نما اگر این اراضی جرزه وجود تبدیل نشده چگونه
محل ظهور اسرار احدیه و بروز جواهر هویه میشد این است که میفرماید یوم
تبدل الارض غیر الارض و از نسمات جود آن سلطان وجود ارض ظاهر
هم تبدیل یافته لو انتم فی اسرار الظهور تتفکرون و دیگر معنی این آیه را ادراک
نما که میفرماید و الارض جمیعاً قبضته یوم القیمة و السموات مطویات
بیمینه سبحانه و تعالی عما یشرکون مضمون آن اینست که همه زمین اخذ

اوست حال قدری انصاف میخواهد که اگر مقصود نیست که مردم ادراک
نموده‌اند چه ثمر بر آن مترتب میشود و آنکهی این مسلّمست که حق منیع و سنی
که مرئی شود ببصر ظاهر و مرتکب این امورات شود منسوب بذات نیست
بلکه کفر نیست محض و شرکیست صرف اقرار بر چنین امری و اگر بکوئی مظاهر
امر او هستند که در قیامت باین امر مأمور میشوند اینهم بغایت بعید است
و بیفایده بلکه مقصود از ارض ارض معرفت و علم است و از سموات سموات
ادیان حال ملاحظه فرما که چگونه ارض علم و معرفت که از قبل مبسوط
شده بود بقبضهٔ قدرت و اقتدار قبض نموده و ارض منیعهٔ تازه در قلوب
عباد مبسوط فرموده و ریاحین جدیده و گلهای بدیعه و اشجار منیعه از
صدور منیره انبات نموده و همچنین ملاحظه کن که سموات ادیان مرتفعه
در قبل چگونه در یمین قدرت پیچیده شد و سماء بیان بامر الله مرتفع گشت
و بشمس و قمر و نجوم اوامر بدیعه جدیده تزیین یافت اینست اسرار کلمات
که بیحجاب کشف و ظاهر گشته تا ادراک صبح معانی فرمائی و سراجهای ظنون

ملتزمه که از مصادر امریه ظاهر میشود مقصود امتحان عباد است چنانچه مذکور
شد تا معلوم شود اراضی قلوب جیده طیبه از اراضی جرزه فانیه و همیشه این
از سنت الهی در میان عباد بوده و چنانچه در کتاب مسطور است و همچنین آیه
قبله را ملاحظه فرمائید که بعد از هجرت شمس نبوت محمدی از مشرق بطحا بیثرب
رو به بیت المقدس توجه میفرمودند در وقت صلوة تا آنکه یهود بعضی سخنهای
ناشایسته بر زبان راندند که ذکرش شایسته این مقام نیست و سبب تطویل
کلام میشود تا اینکه آنحضرت بسیار مکدر شدند و بلحاظ تفکر و تحیر در سما نظر
میفرمودند بعد جبرئیل نازل شد و این آیه تلاوت نمود قد نری تقلب وجهک
فی السماء فلنولینک قبلة ترضیها تا آنکه در یومی آنحضرت با جمعی اصحاب
بفریضه ظهر مشغول شدند و دو رکعت از نماز بجا آورده بودند که جبرئیل نزول
نموده عرض کرد فول وجهک شطر المسجد الحرام در اثنای نماز حضرت
از بیت المقدس انحراف جسته بکعبه مقابل شدند فی الحین تزلزل و اضطراب
در میان اصحاب افتاد بقسمی که جمعی نماز را برهم زده اعراض نمودند این فتنه نبود
مگر برای امتحان عباد و الا آن سلطان حقیقی قادر بود که هیچ قبله را تغییر ندهد

ببینید جمیع علم و اسرار را از آن جناب مستور فرمائید و نیست این امور
مگر برای تربیت و خلاصی نفوس از قفس نفس و هوی والا آن سلطان حقیقی لم یزل
بذات خود غنی بوده و از معرفت موجودات و لایزال بکینونه خود مستغنی خواهد بود
از عبادت ممکنات یک نسیم از غنای او جمیع عالم را بخلع غنا مفتخر نماید و یک قطره
از بحر جود او همه هستی را بحیات باقیه مشرف فرماید ولیکن چون مقصود
امتیاز حق از باطل و شمس از ظل است این است که در کل حین امتحانهای منزله
از جانب رب العزه چون غیث هاطل جاریست اگر عباد در انبیای قبل و
ظهور ایشان تعقل روند امر بسیار بر اهل دیار سهل شود بقسمی که از افعال و اقوالیکه
مخالف نفس و هوی است محتجب نمی‌مانند و همه حجبات را بنار سدره عرفان محترق
نمایند و بر عرش سکون و اطمینان مستریح شوند مثلا موسی بن عمران که یکی از انبیای
معظم و صاحب کتاب بود در اوائل امر قبل از بعثت روزی در سوق میگذشت
دو نفر با یکدیگر معارضه مینمودند یکی از آن دو نفس از موسی استمداد جست
آنحضرت او را اعانت نمود و مدعی را بقتل رسانید چنانچه در کتاب
مسطور است و ذکر تفصیل [illegible]

و در آن عصر هم بیت المقدس را قرار فرماید و این خلعت قبول را از وی سلب
نماید چنانچه در عهد اکثری انبیا که بعد از موسی مبعوث برسالت شدند مثل
داود و عیسی و دون آنها از انبیای اعظم که مابین این دو نبی آمدند هیچ
حکم قبله تغییر داده نشد و همه این مرسلین از جانب رب العالمین مردم را
بتوجه همان جهت امر میفرمودند و نسبت اراضی هم بآن سلطان حقیقی یکیست مگر
بر ارضی را که در ظهور مظاهر خود بتخصیصی بامری [illegible] چنانچه میفرماید و لله
المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله با وجود تحقق این امور
چرا تبدیل شد که سبب جزع و فزع عباد شود و علت تزلزل و اضطراب اصحاب
گردد بلی اینگونه امور که سبب وحشت جمیع نفوس است واقع نشود مگر
برای آنکه کل بمحک امتحان الله درآیند تا صادق و کاذب از هم تمیز و تفصیل
یابد اینست که بعد از اختلاف ناس میفرماید و ما جعلنا القبلة التی کنت
علیها الا لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه که مضمون آن
اینست که ما نگردانیدیم و برهم نزدیم قبله را که آن بیت المقدس باشد مگر آنکه بدانیم
که متابعت تو مینماید و که راجع بر عقبیه میشود یعنی اعراض مینماید و اطاعت

تا آنکه بخبر ان الملأ یأتمرون بک لیقتلوک مخبر شد و از مدینه بیرون تشریف
بردند و در مدین در خدمت شعیب اقامت فرمودند و در مراجعت در وادی
مبارکه که در بریه سینا باشد وارد شدند و تجلی سلطان احدیه از شجره لا شرقیه
و لا غربیه مشاهده نمودند و ندای جانفزای روحانی از نار موقده ربانی استماع
فرمودند و مأمور بهدایت انفس فرعونی گشتند تا مردم را از وادی نفس و هوی
نجات داده بصحراهای دلگشای روح و هدی وارد نماید و از سلسبیل انقطاع
جمیع من فی الابداع را از حیرت بعد بدار السلام قرب رساند و چون در سرای
فرعون وارد شد و تبلیغ نمود بآنچه مأمور بود فرعون زبان بی ادبی
گشود و گفت آیا تو نبودی که قتل نفس نمودی و از کافران شدی مثل اینکه
رب العظمة خبر داد از لسان فرعون که بموسی عرض نمود و فعلت فعلتک
التی فعلت و انت من الکافرین قال فعلتها اذاً و انا من الضالین
ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکماً و جعلنی من المرسلین
حال تفکر در فتنه‌های الهی و بدایع امتحانهای او کن که نفسی که معروف است

شده یکمرتبه او را از مابین عباد برگزیده و بامر هدایت کبری مأمور فرمود
و حال آنکه سلطان مقتدر قادر بر آن بود که موسی را از قتل ممنوع فرماید تا
باین اسم در بین عباد معروف نباشد که سبب وحشت قلوب شود و علت
احتراز نفوس گردد و همچنین در حالت مریم مشاهده نما که آن طلعت قدم
از عظمت امر و تحیر آرزوی عدم فرمود چنانچه مستفاد از آیه مبارکه میشود که
بعد از تولد عیسی مریم ناله نمود و باین کلمه زبان گشود که یا لیتنی مت قبل هذا
و کنت نسیاً منسیاً که ترجمه آن اینست ای کاش مرده بودم قبل از ظهور این امر
و آنکه بودم از فراموش شدگان قسم بخدا که کبدها از استماع این سخن بگدازد
و روانها میریزد و این اضطراب و حزن نبود مگر از شماتت اعدا و اعتراض اهل
کفر و شقا آخر تفکر نمائید که مریم چه جواب بامردم میگفت طفلی که پدرش معین
نباشد چگونه میتوان بمردم معین نمود که این از روح القدس است این بود
که آن مخدره بقا آن طفل را برداشته بمنزل خود مراجعت فرمود تا چشم قوم باو
افتاد گفتند یا اخت هارون ما کان ابوک امرء سوء و ما کانت امک

بهم اشتهاف آثار شود از جمیع این بیانات مشهود میگردد که مظهر همه این امور د
نتیجه همه الیوم ظاهر است با آنکه امثال این امور در این ظهور واقع نشده با وجود
این متمسکند بظنونات انفس مردوده شده چه نسبتها که دادند و چه بلاها
که وارد آوردهاند که در ابداع شبه آن بظهور نیامده الله اکبر بیان که بدین مقام
رسید رائحه روحانی از صبح صمدانی مرور نمود و صبای صبحگاهی از مدینه سبای
لایزالی وزید و اشارتش بجان بشارت تازه بخشید و روح فتوحی بی اندازه
بساط جدیدی مبسوط نمود و ارمغان بیشمار بیکران از آن یار بی نشان آورد
که خلعت ذکر از قد لطیفش بسی قاصر است و رداء بیان از قامت منیرش بس کوتاه
بی لفظ رمز کشف معانی نماید و بی لسان اسرار تبیان میگوید و بلبلهای شاخسار
هجر و فراق را ناله و افغان می آموزد و قاعده و رسوم عشق و عاشقی و رمز دلدادگی
تعلیم نماید و گلهای بدیع رضوان قرب و وصال را رسم دلبری و آداب عشوه
گری تلقین نماید و اسرار حقایق بر شقایق بستان عشق می بخشد و دقایق رموز
و رقایق آنرا در صدر عشاق بودیعه میگذارد و بقسمی عنایت در این ساعت فرموده
که روح القدس بغایت حسرت میبرد قطره را امواج بحری داده و ذره را
طراز خورشیدی عنایت نموده و الطاف بمقامی رسیده که جعل قصد نافه

بدیگار حال ناظر باین فتنه کبری و امتحان عظمی شوید و از همه گذشته همان جوهر
روح که در میان قوم بنسبت بی پدری معروف بوده او را پیغمبر تمجید و
حجت خود نمود در کل اهل سموات و ارض حال مشاهده فرمائید که چه قدر امور
مظاهر ظهور مغایر نفس و هوای عباد از سلطان ایجاد ظاهر میشود و چون
بر این جواهر اسرار مطلع شوی بمقصود آن نگار اطلاع یابی و اقوال و افعال
آن ملیک با اقتدار را مثل هم ملاحظه نمائی بقسمی که آنچه در افعال او مشاهده
شود در کلمات او هم ملاحظه گردد و هر چه در کلمات او ملاحظه گردد در افعال او
بنظر آید اینست که این افعال و اقوال در ظاهر نقمتند برای فجار و در باطن
رحمتند برای ابرار اگر بدیده قلب ملاحظه رود در کلمات منزله از سماء مشیت
با امور ظاهره از ملکوت قدرت یکیش مشاهده شود و بر یک قسم ادراک گردد
چنانچه مذکور شد حال ای برادر ملاحظه نما اگر در این عهد چنین اموری ظاهر شود و
چنین حکایات بروز نماید چه خواهند نمود قسم بمربی وجود و منزل کلمات که در حین
حکم بر کفر و امر بر قتل نمایند کجا گوش میدهند که گفته شود که عیسی از نفخه روح القدس
ظاهر شده و یا موسی از امر مبرم مأمور گشته اگر صد هزار خروش برآری بگوش احد

[illegible]

از قبور جسد مبعوث نموده و جاهلان را بر مسند علم منزل داده و ظالمان را
بر فراز عدل محل معین نموده و عالم هستی بجمیع این عنایات حامله گشته تا کی
اثر این عنایات غیبی در خاکدان ترابی ظاهر شود و تشنگان از پا افتاده
را بکوثر زلال محبوب رساند و گمگشتگان صحرای بعد و فنا را بسرادق
قرب و هستی معشوق فائز گرداند و در ارض قلوب که این حبهای قدس انبات
نماید و از ریاض نفوس که شقایقهای حقایق غیبی بشکافد باری نه چنان سدره
عشق در سینای حب مشتعل شده که به آبهای بیان افسرده گردد و یا اتمام
پذیرد و عطش این حوت را بحور تسکین نشاند و این سمندر ناری جز در نار روی نیارد
مقر نگزیند پس ای برادر سراج روح را از مشکاة قلب بدهن حکمت برافروز
و بزجاج عقل حفظش نما تا نفسهای انفس مشرکه او را خاموش نکند و از نور
باز ندارد و کذلک نرش علیک من انوار شموس الحکمة و العرفان لتطمئن
بها قلبک و تکون من الذینهم کانوا بجناحین الایقان فی هواء العلم مطیورا
و قوله حینئذ یظهر علامة ابن الانسان فی السماء یعنی بعد از کسوف شمس

[illegible]

ابن الانسان در آسمان و مقصود از سماء سماء ظاهر است که قریب ظهور آن
فلک سموات معدلت و جریان فلک هدایت بر بحر عظمت در آسمان
نجمی بر حسب ظاهر پیدا میشود که مبشر است خلق سموات را بظهور آن نیر اعظم
و همچنین در آسمان معنی نجمی ظاهر میشود که مبشر است اهل ارض را بآن فجر اقوم
اکرم و این دو علامت در سماء ظاهر و سماء باطن قبل از ظهور هر نبی ظاهر گشته
چنانچه شنیده و اند از جمله خلیل الرحمن که قبل از ظهور آنحضرت نمرود خوابی دید
و کهنه را خواست اخبار دادند بر طلوع نجمی در سماء و همچنین شخصی در ارض
ظاهر شد که مردم را بشارت میداد بر ظهور آنحضرت و بعد از او حکایت
کلیم الله بود که کهنه آن زمان فرعون را خبر دادند که کوکبی در سماء طالع
شده که دال است بر انعقاد نطفه که هلاک تو و قوم تو بر دست اوست
و همچنین عالمی پیدا شد که شبها بنی اسرائیل را بشارت و تسلی میفرمود
و اطمینان میداد چنانچه در کتب مسطور است و اگر تفصیل این امور
ذکر شود این رساله کتابی میشود و دیگر دوست ندارم حکایات واقعه قبل را
ذکر نمایم و خدا شاهد حال است که [illegible]

باحجاب لدسما مجمعی فقرای ارض بر بساط عما وارد شوند و یا گروهی از جاهلان
برنجر علم وارد گردند و یا تشنگان معرفت بر سلسبیل حکمت وارد آیند الا
این عبد اشتغال با مقالات از ذنبی عظیم میدانم و عصیانی کبیر میشمرم همچنین
نزدیک ظهور عیسی شد چند نفر از مجوس که اطلاع یافتند بر ظهور نجم عیسی
در سما باثر آن نجم آمدند تا داخل شدند شهری که مقر سلطنت هیرودس بود
و در آن ایام سلطنت آن ممالک در قبضه تصرف او بود و کانوا قائلین این
هو المولود ملک الیهود لانا قد رأینا نجمه فی المشرق و وافینا لنسجد له و بعد
از تفحص معلوم نمودند که در بیت اللحم یهود آن طفل متولد شد این علامت
در سماء ظاهر و علامت در سماء باطن که سماء علم و معانی باشد ظهور یحیی بن
ذکریا بود که مردم را بشارت میداد بظهور آنحضرت چنانچه میفرماید
ان الله یبشرک بیحیی مصدقاً بکلمة من الله و سیداً و حصوراً مقصود
از کلمه حضرت عیسی است که یحیی مبشر بظهور او بود و در الواح سماوی هم
مسطور است کان یوحنا یکرز فی بریة یهودا قائلاً توبوا لانه اقترب
ملکوت السموات و مقصود از یوحنا یحیی است و همچنین قبل از ظهور جمال
محمدی آثار سماء ظاهری ظاهر شد و آثار باطن که مردم را در ارض بشارت

میداد بظهور آن شمس هویه چهار نفر بودند واحداً بعد واحد چنانچه روزبه
که موسوم بسلمان شد بشرف خدمتشان مشرف بود و در زمان وفات هر یک
میرسید روزبه را نزد دیگری میفرستاد و تا نوبت بچهارم رسید و او در حین
موت فرمود ای روزبه بعد از تکفین و تدفین من برو بحجاز که شمس محمدی
اشراق مینماید و بشارت باد ترا بلقای آنحضرت تا رسید باین امر بدیع منیع
و اکثر از منجمان خبر ظهور نجم را در سماء ظاهر داده اند و همچنین در ارض هم
نورین نیرین احمد و کاظم قدس الله تربتهما پس از این معانی مبرهن شد که قبل
از ظهور هر یک از مرایای احدیه علامات الظهور در آسمان ظاهر و آسمان
باطن که محل شمس علم و قمر حکمت و انجم معانی و بیانست ظاهر میشود و آن
ظهور انسان کامل است قبل از هر ظهور برای تربیت و استعداد عباد از برای
لقای آن شمس هویه و قمر احدیه و قوله و یضج کل قبایل الارض و یرون ابن
الانسان آتیاً علی سحاب السماء مع قوة و مجد کبیر تلویح این بیان اینست
که بعضی در آنوقت نوحه میکنند عباد از جهة فقدان شمس جمال الهی و قمر علم
و انجم حکمت لدنی و در این اثنا مشاهده میشود که آن طلعت موعود و جمال
معبود از آسمان نازل میشود و در حالتیکه بر ابر سوار است یعنی آن جمال

الهی از سموات مشیت ربانی در هیکل بشری ظهور میفرماید و مقصود از سما
نیست مگر جهت علو و سمو که آن محل ظهور آن مشارق قدسیه و مطالع قدمیه است
و این کینونات قدیمه اگرچه بحسب ظاهر از بطن امهات ظاهر میشوند
ولیکن فی الحقیقه از سموات امر نازلند و اگرچه بر ارض ساکنند
ولیکن بر رفرف معانی متکئاند و در حینی که میان عباد مشی مینمایند در هوای
قرب طایرند بلی حرکت رجل در ارض روح مشی نمایند ولی بر معارج احدیه
پرواز فرمایند در هر نفسی مشرق و مغرب ابداع را طی فرمایند و در
هر آنی ملکوت غیب و شهاده را سیر نمایند بر عرش لایشغله شأن عن
شأن واقفند و بر کرسی کل یوم هو فی شأن ساکن از علو قدرت سلطان
قدم و سمو مشیت ملیک اعظم مبعوث میشوند اینست که میفرماید از آسمان
نازل میشود و لفظ سماء در بیانات شموس معانی بر مراتب کثیره اطلاق میشود
مثلا سماء امر و سماء مشیت و سماء اراده و سماء عرفان و سماء ایقان
و سماء تبیان و سماء ظهور و سماء بطون و امثال ذلک و در هر مقام
از لفظ سماء معنیی اراده میفرماید که غیر از واقفین اسرار احدیه و شاربین

من السماء. با اینکه از لسان عباد اسماء ظاهر میشود اگر قدری مرآت
قلب را از غبار عارضه پاک و لطیف فرمائی جمیع تلویحات کلمات
کلمه جامعه ربوبیه را در هر ظهوری ادراک مینمائی و بر اسرار علم واقف
میشوی ولیکن تا حجبات علمیه را که مصطلح بین عباد است بنار انقطاع نسوزانی
بصبح نورانی علم حقیقی فائز نگردی و علم بر دو قسم منقسم است علم الهی
و علم شیطانی آن از الهامات سلطان حقیقی ظاهر و این از تخیلات
انفس ظلمانی باهر معلم آن حضرت باری و معلم این وساوس نفسانی
بیان آن اتقوا الله یعلمکم الله و بیان این العلم حجاب الاکبر اثمار آن شجر صبر و
شوق و عرفان و محبت و اثمار این شجر کبر و غرور و نخوت و از بیانات
صاحبان بیان که در معنی علم فرموده اند هیچ رایحه این علوم ظلمانی
که ظلمت آن همه بلاد را اخذ کرده استشمام نمیشود این شجر جز بغی و فحشا
ثمری نیارد و جز غل و بغضا حاصلی نبخشد ثمرش سم قاتل است و ظلش
نار مهلک فنعم ما قال تمسک باذیال الهوی و اخلع الحیا و خل سبیل الناسکین

قواعد و رسوم عادیه و تقدم مؤمنین از عوام بر معرضین از علما و همچنین ظهور
آن جمال ازلیه بر حدودات بشریه از اکل و شرب و فقر و غنا و عزت
و ذلت و نوم و تیقظ و امثال ذلک از آنچیزهائیکه مردم را بشبهه
می اندازد و منع مینماید باری این حجبات بغمام تعبیر شده اینست آن غمامیکه سموات
علم و عرفان کل من فی الارض باو میشکافد و شق میگردد چنانچه میفرماید یوم
تشقق السماء بالغمام و همچنانکه غمام ابصار ناس را منع مینماید از مشاهده
شمس ظاهری بهمین قسم هم این شئونات مذکوره مردم را منع می نماید از
ادراک آن شمس حقیقی چنانچه مذکور است در کتاب از لسان کفار و قالوا
ما لهذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق لولا انزل الیه ملک
فیکون معه نذیرا مثل اینکه ملاحظه میشد از انبیا فقر ظاهری و ابتلای
ظاهری و همچنین لزومات عنصری جسدی از قبیل جوع و امراض و حوادث
امکانیه چون این مراتب از آن هیاکل قدسیه ظاهر میشد مردم در صحراهای شک
و ریب و بیابانهای وهم و تحیر متحیر می ماندند که چگونه میشود نفسی از جانب خدا

[illegible]
علوم ربانی گردد اینست که میفرماید السالک فی النهج البیضا و الرکن الحمرا
لن یصل الی مقام وطنه الا بکف الصفر عما فی ایدی الناس اینست شرط سالک
درست تفکر و تعقل فرمائید تا بیحجاب بر مقصود کتاب واقف شوی
باری از مطلب دور ماندیم اگرچه همه ذکر مطلب است ولکن قسم بخدا آنچه
میخواهم اختصار نمایم و باقل کفایت کنم می بینم زمام قلم از دست
رفته و با وجود این چه قدر از لئالی شهوار که ناسفته در صدف قلب مانده و چه
مقدار حوریات معانی که در غرفهای حکمت مستور گشته که احدی مس آنها
ننموده لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان و با همه این بیانات گویا حرفی از
مقصود ذکر نشده و رمزی از مطلوب مذکور نیامده تا کی محرمی یافت شود
و احرام حرم دوست بندد و بکعبه مقصود واصل گردد و بی گوش و لسان
اسرار بیان بشنود و بیابد پس از این بیانات محکمه واضحه لائحه مقصود
از بیان در آیه منزله معلوم شد و مفهوم گشت و اینکه میفرماید با ابر و غمام
نازل میشود مقصود از ابر آن اموریست که مخالف نفس و هوای ناس است
[illegible]

بامور جزئیه شود چنانچه شنیده‌اند از ابتلای بعضی از اصحاب او از فقر و امراض
و ذلت چنانچه سرهای اصحاب ایشان را از شهرها بهدیه میفرستادند و ایشان را
منع مینمودند از آنچه باو مأمور بودند و هر کدام در دست اعدای
دین مبتلا بودند بقسمی که بر ایشان وارد می‌آوردند آنچه اراده می‌نمودند
و این معلوم است که تغییرات و تبدیلات که در هر ظهور واقع میشود همان
غمامیست تیره که حائل میشود و بصر عرفان عباد را از معرفت آن شمس الهی که از مشرق
هویه اشراق فرموده زیرا که سالها عباد بر تقلید آباء و اجداد باقی هستند و بآداب
و طریقی که در آن شریعت مقرر شده و تربیت یافته‌اند یکمرتبه بشنوند و یا ملاحظه نمایند
شخصی که در میان ایشان بوده و در جمیع حدودات بشریه با ایشان یکسان است
و مع ذلک جمیع آن حدودات شرعیه که در قرنهای متواتره بآن تربیت یافته‌اند
و مخالف و منکر آنرا کافر و فاسق و فاجر دانسته‌اند همه را از میان بردارد
البته این امور حجاب و غمام است از برای آنهائیکه قلوبشان از سلسبیل
انقطاع نچشیده و از کوثر معرفت نیاشامیده و بمجرد استماع این امور چنان

اول و این زمان نیز ملاحظه شد پس باید جهدی نمود تا باعانت غیبی از این حجبات
ظلمانی و غمام امتحانات ربانی از مشاهده آن جمال نورانی ممنوع نشویم و او را بنفسه
او بشناسیم و اگر هم حجت بخواهیم بیک حجت و برهان اکتفا نمائیم تا بمنبع فیض
نامتناهی که جمیع فیوضات نزد او معدوم صرفست فائز گردیم نه آنکه
هر روز بخیالی اعتراض نمائیم و بهوائی تمسک جوئیم سبحان الله با وجود
اینکه از قبل این امورات را بتلویحات عجیبه و اشارات غریبه خبر داده‌اند
تا جمیع ناس اطلاع یابند و در آن روز خود را از بحر البحور فیوضات محروم
نسازند مع ذلک امر چنین واقع میشود که مشهود است و این مضمونات در قرآن
هم نازل شده چنانچه میفرماید یوم یأتی الله فی ظلل من الغمام و علمای
ظاهر بعضی این آیه را از علائم قیامت موهوم که خود تعقل نموده‌اند گرفته‌اند که مضمون
آن اینست که روزیکه میآید خدا در سایه ابر و حال آنکه این مضمون در اکثر کتب
سماوی مذکور است و در همه اماکن در ذکر علامات ظهور بعد ذکر فرموده‌اند چنانچه
از قبل ذکر شد و همچنین میفرماید یوم تأتی السماء بدخان مبین یغشی الناس

قل موتوا بغیظکم ان الله علیم بذات الصدور و عنقریب است که
اعلام قدرت الهی را بدیهیه بلاد مرتفع بینی و آثار غلبه و سلطنت او را در جمیع
دیار ظاهر مشاهده فرمائی باری اکثر علما چون این آیات را ادراک ننموده
و از مقصود قیامت واقف نشده اند لهذا جمیع را بقیامت موهوم من حیث
لا یشعر تفسیر مینمایند خدای واحد شاهد است که اگر قدری ببصیرت باشند از تلویح
همین دو آیه جمیع مطالب را که مقصود است ادراک میشود و بصبح منیر المعانی
بعنایت رحمن واصل میگردند که لکی تغن علیک حمامة البقاء علی افنان
سدرة البهاء لعل تکونن فی مناهج العلم و الحکمة باذن الله مسلوکا و قوله یرسل
ملائکته الی آخر القول مقصود از این ملائکه آن نفوسی هستند که بقوه روحانی صفات
بشریه را بنار محبت الهی سوختند و بصفات عالین و کروبیین متصف گشتند
چنانچه حضرت صادق در وصف کروبین میفرماید قومی از شیعیان ما هستند
خلف عرش و از ذکر خلف العرش اگرچه معانی بسیار منظور بوده هم بر حسب
ظاهر و هم بر حسب باطن ولیکن در کلام مدلست بر عدم وجود شیعه چنانچه در مقام

و قهر میگیرد مردم را و اینست عذاب الیم و همچنین امورات را که مغایر انفس
خبیثه و مخالف هوای ناس است حضرت رب العزة محک و میزان
قرار داده و بآنها امتحان میفرماید عباد خود را و تمیز میدهد سعید را از شقی
و معرض را از مقبل چنانچه مذکور شد و اختلافات و نسخ و هدم رسومات
عادتیه و انعدام اعلام محدوده را بدخان در آیه مذکوره تعبیر فرموده و کدام
دخان است اعظم از این دخان که فرو گرفته همه ناس را و عذابیست برای
آنها که هر چه میخواهند رفع آن نمایند قادر نیستند و بنار نفس در هر حین بعذاب
جدید معذب اند زیرا که هر چه میشنوند که این امر بدیع الهی و حکم منیع صمدانی در اطراف
ارض ظاهر شده و هر روز در علو است ناری جدید در قلوبشان مشتعل میشود
و آنچه ملاحظه مینمایند از قدرت و انقطاع و ثبوت این اصحاب که هر روز
بعنایت الهی محکم تر و راسخ تر میشوند اضطراب تازه در نفوسشان
ظاهر میگردد و در این ایام که بحمد الله سطوت الهی چنان غلبه فرموده که
جرئت تکلم ندارند و اگر یکی از اصحاب حق را که صد هزار جان بدل

باشد بلکه فی الفور همه اهل ارض را اضطراب بقسمی احاطه میکند که قادر بر حرف
و تکلّم نیستند تا چه رسد برد و قبول و نظر بعدم ادراک این معانی بود که جمعی از علمای
نصاری با آنحضرت معارضه نمودند که اگر تو آن نبیّ موعودی چرا با تو نیستند
آن ملائکه که در کتب ما مسطور است که باید با جمال موعود بیایند تا او را اعانت
نمایند در امر او و منذر باشند برای عباد چنانچه ربّ العزّه از لسان ایشان
خبر داده که لولا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا که مضمون او اینست
چرا فرو فرستاده نشد با محمّد ملکی پس باشد با او بیم دهنده و ترساننده مردمان را اینست
که در همهٔ اعهاد و اعصار اینگونه اعتراضات و اختلافات در میان قوم
بوده و همیشه ایّام مشغول بزخارف قول میشدند که فلان علامت ظاهر نشد
و فلان برهان باهر نیامد و این مرضها عارض نمیشد مگر آنکه تمسّک بعلمای
عصر میجستند در تصدیق و تکذیب این جواهر مجرّده و هیاکل الهیّه و ایشانهم
نظر باستغراق در شئونات نفسیه و اشتغال بامورات دنیه فانیه این شموس
باقیه را مخالف علم و ادراک و معارض جهد و اجتهاد خود میدیدند و معانی کلمات

این قول آنحضرت و حال مشاهده کن چه قدر از این خلق بی انصاف که رایحهٔ
ایمان نشنیده اند مع ذلک کسانیرا که بقول ایشان ایمان محقّق میشود نسبت
بکفر میدهند باری چون این وجودات قدسیه از عوارض بشریه پاک و مقدّس
گشتند و متخلّق باخلاق روحانیین و متّصف باوصاف مقدّسین شدند لهذا
اسم ملائکه بر آن نفوس مقدّسه اطلاق گشته باری اینست معنی این کلمات که بهر
فقرهٔ آن بآیات واضحه و دلیلهای متقنه و براهین لائحه اظهار شد و چون امم
عیسی باین معانی نرسیدند و این علامات بر حسب ظاهر چنانچه خود و علمای
ایشان ادراک نموده اند ظاهر نشد لهذا بمظاهر قدسیه از آن یوم تا حال اقبال
ننمودند و از جمیع فیوضات قدسیه محروم شدند و از بدایع کلمات صمدانیه
محجوب گشتند اینست شأن این عباد در یوم معاد و اینقدر ادراک ننمودند
که اگر در هر عصری علایم ظهور مطابق آنچه در اخبار است در عالم ظاهر ظاهر
شود دیگر کرا یارای انکار و اعراض میماند و چگونه میان سعید و شقی و مجرم
و متّقی تفصیل میشود مثلاً انصاف دهید که اگر این عبارات که در انجیل

از جواب عاجز میشوند تمسک باین نمایند که این کتب تحریف شده و من عند الله
نبوده و نیست و حال آنکه خود عبارات آیه شهادت میدهد از اینکه من عند الله
است و مضمون همین آیه در قرآن هم موجود است لو انتم تعرفون و با اینکه
مقصود از تحریف را ادراک ننموده اند بلی در آیات منزله و کلمات
مرایای احمدیه ذکر تحریف غالین و تبدیل متکبرین هست ولیکن در مواضع
مخصوصه ذکر شده و از آنجمله حکایت ابن صوریا است که در وقتیکه اهل خیبر
در حکم قصاص زنای محصن و محصنه از نقطهٔ فرقان سؤال نمودند آنحضرت
فرمود حکم خدا رجم است و ایشان انکار نمودند که در تورات چنین حکمی نیست
حضرت فرمود از علمای خود که را مسلم و کلام او را معتقدید ابن صوریا را
قبول نمودند و حضرت او را احضار نمود و فرمود اقسمک بالله الذی فلق
لکم البحر و انزل علیکم المن و ظلل لکم الغمام و نجیکم من فرعون و ملائه و فضلکم علی
الناس بان تذکر لنا ما حکم به موسی فی قصاص الزانی المحصن و الزانیة
المحصنة که مضمون او اینست که آنحضرت ابن صوریا را باین قسمهای مؤکد
قسم داد و [illegible] در تورات حکم قصاص در زنای محصن [illegible]

مأیوس و مهجور نمودند با اینکه خود مدعی و مقرند بحدیث مشهور که میفرماید حدیثنا
صعب مستصعب و در جای دیگر میفرماید ان امرنا صعب مستصعب لا یحتمله الا
ملک مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه للایمان و مسلم است نزد خود
ایشان که هیچیک از این ثلاثه در حق ایشان صادق نیست در قسم اول که واضح
است و اما ثالث هرگز از امتحانات الهی سالم نماندند و در ظهور محک الهی جز غش
چیزی از ایشان بظهور نرسید سبحان الله با وجود اقرار باین حدیث علما اینکه در
مسائل شرعیه هنوز در ظن و شکند چگونه در غوامض مسائل اصول الهیه و جواهر
اسرار کلمات قدسیه اظهار علم مینمایند و متبحر [illegible] فلان حدیث که از علائم ظهور قائم است
هنوز ظاهر نشده با اینکه رایحه معانی احادیث را ابداً ادراک ننموده و غافل
از اینکه جمیع علامات ظاهر شد و صراط امر کشیده گشت و المؤمنون کالبرق
علیه یمرون و هم بظهور العلامة ینتظرون قل یا ملاء الجهال فانتظروا کما
کان الذین من قبلکم لمن المنتظرین و اگر از ایشان سؤال شود که از شرایط ظهور
انبیای بعد که در کتب قبل است از جملهٔ آنها علامات ظهور و اشراق شمس

[illegible] بود پس چرا این هم بیان یهود مسموع شده و بجز ا

عرض نمود چون بخت النّصر بیت المقدّس را بسوخت و جمیع یهود را بقتل رسانید

و دیگر یهودی در ارض باقی نماند الّا معدودی قلیل و علمای آن عصر نظر بقلّت

یهود و کثرت عمالقه متشاور و مجتمع شدند که اگر موافق حکم تورات عمل شود آنچه

از دست بخت النّصر نجات یافتند بحکم کتاب مقتول میشوند و باینمصالح حکم قتل را

از میان بالمرّه برداشتند باری در این حین جبرئیل بر قلب منیرش نازل شد و این

آیه عرض نمود یحرّفون الکلم عن مواضعه این یک موضع بود که ذکر شد و در

اینمقام مقصود از تحریف چنانست که این همج رعاع فهم نموده‌اند چنانچه بعضی

میگویند که علمای یهود و نصاری آیاتی را که در وصف طلعت محمّدیّه بود از کتاب

محو نمودند و مخالف آنرا ثبت کردند این قول نهایت بی معنی و بی اصل است

آیا میشود کسیکه معتقد بکتابی گشته و من عند الله دانسته او را محو نماید

و از این گذشته تورات در همه روی ارض بود منحصر بمکّه و مدینه نبود که بتوانند

تغییر دهند و یا تبدیل نمایند بلکه مقصود از تحریف همین است که الیوم جمیع

علمای فرقان بآن مشغولند و آن تفسیر و معنی نمودن کتابست بر هوی و میل

خود و چون یهود در زمان آنحضرت آیات تورات را که مدلّ بر ظهور آنحضرت بود

درباره آنها صدور یافت چنانچه الیوم مشهود است که چگونه تحریف نموده‌اند

امّت فرقان آیات کتاب و علامات ظهور را بمیل و هوای خود تفسیر مینمایند

چنانچه مشهود است و در مقام دیگر میفرماید وقد کان فریق منهم یسمعون

کلام الله ثمّ یحرّفونه من بعد ما عقلوه وهم یعلمون و این آیه هم دلالت بر تحریف

معانی کلام الهی نه در محو کلمات ظاهریه چنانچه از آیه مستفاد میشود و عقول مستقیمه

هم ادراک مینماید در موضع دیگر میفرماید فویل للّذین یکتبون الکتاب بایدیهم

ثمّ یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمناً قلیلاً الی آخر الآیه و این آیه

درشان علمای یهود و بزرگان ایشان نازل شد که آنعلما بواسطه استرضای

خاطر اغنیا و استجلاب زخارف دنیا و اظهار غلّ و کفر الواحی چند بردّ حضرت

نوشتند و بدلایلی چند مستدل شدند که ذکر آنها جایز نه و نسبت دادند آنها را

خود را که از اسفار تورات مستفاد گشته چنانچه الیوم مشاهده میشود که چه مقدار

ردّ بر این امر بدیع علمای جاهل عصر نوشته‌اند و گمان نموده‌اند که این مفتریات

مطابق آیات کتاب و موافق کلمات اولو الالباب است باری مقصود

[illegible]

ازلیه که انوار الله نور السموات و الارض عالم را احاطه نموده و سراج
عصمت و حفظ و یأبی الله الا ان یتم نوره مرتفع گشته و ید قدرت بر
ملکوت کل شیء مبسوط و قائم شده کمر همت را محکم باید بست که شاید بعنایات
و مکرمت الهی در مدینهٔ قدسیه انا لله وارد شویم تا بمواقع عز انا الیه راجعون
مقر یابیم انشاء الله باید چشم دل را از اشارات آب و گل پاک نمود تا
ادراک مراتب ما لانهایهٔ عرفان نمائید و حق را اظهر از آن ببینید که در اثبات
وجودش بدلیلی محتاج شوید و یا بحجتی تمسک جوئید ای سائل محب اگر
در هوای روح روحانی طائری حق را ظاهر و فوق کل شیء بینی بقسمی که جز
او را نیابی کان الله و لم یکن معه من شیء و این مقام مقدس از آنست که
بهیچ دلیلی مدلل شود و یا آنکه برهانی باهر آید و اگر در فضای قدس حقیقت
سایری کل اشیا بمعرفت او معروفند و او بنفسه معروف بوده
و خواهد بود و اگر در ارض دلیل ساکنی کفایت کن بآنچه خود فرموده اولم
یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب اینست حجتی که خود قرار فرموده
[illegible]

و افترای صرف است بلی ذکر تحریف بامعنی که ذکر شد در اماکن مشخصه هست
چنانچه بعضی از آنرا ذکر نمودیم تا معلوم و مبرهن شود بر هر ذی بصری که احاطه علوم
ظاهره هم نزد بعضی از امیین الهی هست دیگر معارضین باین خیال نیفتند و معارضه
ننمایند که فلان آیه دلیل بر تحریف است و این اصحاب از عدم اطلاع ذکر این
مراتب و مطالب را نموده‌اند و دیگر آنکه اکثر آیات که مشعر بر تحریف است
درباره یهود نازل شده لو انتم فی جزایر علم الفرقان تحبرون اگرچه از بعضی همج
ارض شنیده شد که انجیل سماوی در دست نصاری نیست و بآسمان رفته
دیگر غافل از آنکه از همین قول نسبت کمال ظلم و جبر برای حضرت باری جل و عز
ثابت میشود زیرا که بعد از آنکه شمس جمال عیسی از میان قوم غایب شد و بفلک
چهارم ارتقا فرمود و کتاب حق جل ذکره که اعظم برهان او است
میان خلق او او هم غایب شود دیگر آن خلق از زمان عیسی تا زمان اشراق
شمس محمدی بچه متمسکند و بکدام امر مامور و دیگر چگونه مورد انتقام منتقم حقیقی
میشوند و محل نزول عذاب و سیاط سلطان معنوی میگردند از همه گذشته

از اهل بیان و عرفا و علما و شهدای آن استدعا مینمائیم که وصایای الهی
که در کتاب فرموده فراموش ننمایند و همیشه ناظر باصل امر باشند
که مبادا حین ظهور آن جوهر الجواهر و حقیقة الحقایق و نور الانوار متمسک
ببعضی عبارات کتاب شوند و بر او وارد بیاورند آنچه را که در کور فرقان
وارد آمد چه که آن سلطان هویه قادر است بر اینکه جمیع بیان و خلق او را بحرفی از بدایع
کلمات خود قبض روح فرماید و یا بحرفی جمیع را حیات بدیعه قدمیه بخشد و از قبور
نفس و هوی محشور و مبعوث نماید ملتفت و مراقب بوده که جمیع منتهی بایمان باو
و ادراک ایام و لقای او میشود لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق
والمغرب و لکن البر من آمن بالله و الیوم الاخر فلتسمعن یا اهل
البیان ما وصیناکم بالحق لعل تسکنن فی ظل کان فی ایام الله ممدوداً

الباب المذکور فی بیان ان شمس الحقیقه و مظهر نفس

الله لیکونن سلطاناً علی من فی السموات و الارض و ان لن یطیعه احد
من اهل الارض و غنیاً عن کل من فی الملک و ان لم یکن عنده دینار
کذلک نظهر لک من اسرار الامر و نلقی علیک من جواهر الحکمه

مبرهن و واضح شود که شموس حقیقت و مرایای احدیت در هر عصر
و زمان که از خیام غیب هویه بعالم شهاده ظهور میفرمایند برای تربیت
ممکنات و ابلاغ فیض بر همه موجودات با سلطنت قاهره و سطوت غالبه
ظاهر میشوند چه که این جواهر مخزونه و کنوز غیبیه مکنونه محل ظهور یفعل ما یشاء
و یحکم ما یرید و بر اولوا العلم و افئده منیره واضح است که غیب هویه و ذات
احدیه مقدس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالیست
از وصف هر واصفی و ادراک هر مدرکی لم یزل در ذات خود غیب بوده
و هست و لایزال بکینونه خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود لا تدرکه
الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر چه میان او و ممکنات
نسبت و ربط و فصل و وصل و یا قرب و بعد و جهت و اشاره بهیچ وجه ممکن نه
زیرا که جمیع من فی السموات و الارض بکلمه امر او موجود شدند و باراده
او که نفس مشیت است از عدم و نیستی بحت بات بعرصه شهود و هستی قدم
گذاشتند سبحان الله بلکه میانه ممکنات و کلمه او هم نسبت و ربطی نبوده

[illegible]

شئ بخلعت هستی متخلع نباید و بوجود مشرف نشود و چه آفتابهای معارف

که در ذره مستور شد و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان گشته خاصه

انسان که از بین موجودات باین خلع تخصیص یافته و باین شرافت ممتاز

گشته چنانچه جمیع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی بنحو اکمل و اشرف

ظاهر و هویداست و کل این اسما و صفات راجع باوست اینست که فرمود

الانسان سری و انا سره و آیات متواتره که تدل و مشعر بر این مطلب

رقیق لطیف است در جمیع کتب سماویه و صحف الهیه مسطور و مذکور است چنانچه میفرماید

سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم و در مقام دیگر میفرماید و فی انفسکم

افلا تبصرون و در مقام دیگر میفرماید و لا تکونوا کالذین نسوا الله فانسیهم

انفسهم چنانچه سلطان بقا روحی من فی سرادق الفدا فدا میفرماید من عرف

نفسه فقد عرف ربه قسم بخدا ای مخدوم من اگر قدری در این عبارات

تفکر فرمائی ابواب حکمت الهیه و مصابیح علم نامتناهی را بر وجه خود گشوده یابی

باری از این بیانات معلوم شد که جمیع اشیا حاکی از اسما و صفات الهیه

هستند هر کدام بقدر استعداد خود مدل و مشعر بر معرفت الهیه بقسمی که احاطه [illegible]

[illegible]

و حکما بر عدم بلوغ معرفت آن جوهر الجواهر و بر عجز از عرفان و وصول آن

حقیقة الحقایق مقر و مذعن شده‌اند و چون ابواب عرفان ذات ازل بروجه

ممکنات مسدود شد لهذا باقتضای رحمت واسعه سبقت رحمته کل شیء و وسعت

رحمتی کل شیء جواهر قدس نورانیه را از عوالم روح روحانی بهیاکل عز انسانیه

در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیه و ساذج قدمیه

و این مرایای قدسیه و مطالع هویه بتمامهم از آن شمس وجود و جوهر مقصود

حکایت مینمایند مثلا علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او

و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان

از ظهور او و ایشانند مخازن علوم ربانی و مواقع حکمت صمدانی و مظاهر

فیض نامتناهی و مطالع شمس لایزالی چنانچه میفرماید لا فرق بینک و

بینهم الا بانهم عبادک و خلقک و اینست مقام انا هو و هو انا

که در حدیث مذکور است و احادیث و اخبار که دال بر این مطلب بسیار است

و این بنده نظر باختصار متعرض ذکر آنها نشدم بلکه آنچه در آسمانها و زمین است

[illegible]

میفرماید ایکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک
عمیت عین لاتراک و باز سلطان بقا میفرماید ما رایت شیئا الا و قد رایت
الله فیه او قبله او بعده و در روایت کمیل نور اشرق من صبح الازل فیلوح علی
هیاکل التوحید آثاره و انسان که اشرف و اکمل مخلوقات است اشد دلیلا
و اعظم حکایة است که از سایر معلومات و اکمل انسان و افضل و الطف او
مظاهر شمس حقیقتند بلکه ما سوای ایشان موجودند باراده ایشان و متحرکند بافاضه ایشان
لولاک لما خلقت الافلاک بلکه کل در ساحت قدس ایشان معدوم صرف و مفقود
بحتند بلکه منزه است ذکر ایشان از ذکر غیر و مقدس است وصف ایشان از وصف ما سوی و
این هیاکل قدسیه مرایای اولیه ازلیه هستند که حکایت نموده‌اند از غیب
الغیوب و از کل اسما و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت
و رحمت و حکمت و عزت و جود و کرم و جمیع این صفات از ظهور این جواهر
احدیه ظاهر و هویداست و این صفات مختص ببعضی دون بعضی نبوده
و نیست بلکه جمیع انبیای مقربین و اصفیای مقدسین باین صفات موصوف

پس معلوم و محقق شد که محل ظهور و بروز جمیع این صفات عالیه و اسمای
غیر متناهیه انبیا و اولیای او هستند خواه بعضی از این صفات در آن هیاکل
نوریه بر حسب ظاهر ظاهر شود و خواه نشود نه اینست که اگر صفتی
بر حسب ظاهر از آن ارواح مجرده ظاهر نشود نفی آن صفت از آن
محال صفات الهیه و معادن اسماء ربوبیه شود لهذا بر همه این وجودات منیره
و طلعات بدیعه حکم جمیع صفات الله از سلطنت و عظمت و امثال آن
جاریست اگرچه بر حسب ظاهر بسلطنت ظاهره و غیر آن ظاهر نشوند و این فقره
بر هر ذی بصری ثابت و محقق است و دیگر احتیاج برهان نیست بلی این عباد
چون از عیون صافیه منیره علوم الهیه تفاسیر کلمات قدسیه را اخذ ننموده
اند لهذا تشنه و افسرده در وادی ظنون و غفلت سایرند و از بحر عذب
فرات معرض شده در حول ملح اجاج طائف هستند چنانچه در وصف ایشان
ورقاء هویه بیان فرموده و ان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلا
و ان یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلا ذلک بانهم کذبوا بآیاتنا و کانوا

و ضلالت را مشاهده کنند او را برای خود رد و وصول بحق قرار دهند

و این اقبال بباطل و اعراض از حق ظاهر شد یعنی باین ضلالت و گمراهی مبتلا

نشدند مگر بسبب آنکه تکذیب کردند آیات ما را و بودند از نزول آیات ما

و ظهورات آن غفلت کنندگان چنانچه مشاهده شد در این ظهور بدیع که

کرورها آیات الهیه از سماء قدرت و رحمت نازل شد با وجود این جمیع خلق اعراض

نموده و تمسک جسته‌اند باقوال عبادی که یک حرف از آنرا ادراک ننمایند از این

اینجهت است که در امثال این مسائل واضحه شبهه نموده و خود را از رضوان

علم احدیه و ریاض حکمت صمدیه محروم نموده‌اند باری راجع بمطلب

میشویم که سؤال از آن شده بود که سلطنت قائم با آنکه در احادیث ماثوره از انجم

مضیئه وارد شده با وجود این اثری از سلطنت ظاهر نشد بلکه خلاف آن تحقق

یافت چنانچه اصحاب و اولیای او در دست ناس مبتلا و محصور بوده

و هستند و در نهایت ذلت و عجز در ملک ظاهرند بلی سلطنتی که در کتب

درخصوص قائم مذکور است حق و لا ریب فیه ولیکن آن نه آن سلطنت و حکومت

مسطور است و این تخصیص بقائم ندارد و در حق جمیع آن مظاهر قبل و بعد حکم سلطنت

و جمیع صفات و اسما ثابت و محقق است زیرا که مظاهر صفات غیبیه و

مطالع اسرار الهیه‌اند چنانچه مذکور شد و دیگر آنکه مقصود از سلطنت احاطه

و قدرت آنحضرت است بر همه ممکنات خواه در عالم ظاهر باستیلای

ظاهری ظاهر شود یا نشود و این بسته باراده و مشیت خود آنحضرت است

ولیکن بر آنجناب معلوم بوده که سلطنت و غنا و حیات و موت و حشر و نشر

که در کتب قبل مذکور است مقصود این نیست که الیوم این مردم احصا و ادراک

مینمایند بلکه مراد از سلطنت سلطنتی است که در ایام ظهور هر یک از شموس حقیقت

بنفسه لنفسه ظاهر میشود و آن احاطه باطنیه است که باین احاطه محیطند بکل

من فی السموات والارض و بعد باستعداد کون و زمان و خلق در عالم

ظاهر بظهور میاید چنانچه سلطنت حضرت رسول حال در میان ناس ظاهر

و هویدا است و در اول امر آنحضرت آن بود که شنیده‌اید که چه مقاله از اهل کفر و

ضلال که علمای آن عصر و اصحاب ایشان باشند بر آن جوهر فطرت و ساذج

ازلی را سبب رستگاری خود میدانستند زیرا که جمیع علمای عصر مثل عبدالله
ابی و ابوعامر راهب و کعب بن اشرف و نضر بن حارث جمیع آنحضرت را
تکذیب نمودند و نسبت بجنون و افترا دادند و نسبتها ئیکه نعوذ بالله من
ان یجری به المداد او یتحرک علیه القلم او یحمله الالواح بلی این نسبتها بود که سبب
ایذای مردم نسبت بآنحضرت شد و این معلوم و واضح است که علمای وقت
اگر کسی را رد و طرد نمایند و از اهل ایمان ندانند چه بر سر آن نفس میآید چنانچه
بر سر این بنده آمد و دیده شد اینست که آنحضرت فرمود ما اوذی نبی بمثل
ما اوذیت و در فرقان نسبتها که دادند و اذیتها که بآنحضرت نمودند همه مذکور است
فارجعوا الیه لعلکم بمواقع الامر تطلعون حتی قسمی بر آنحضرت سخت شد
که احدی با آنحضرت و اصحاب او چندی معاشرت نمی‌نمود و هر نفسی که خدمت
آنحضرت میرسید کمال اذیت را با او وارد می‌نمودند در این موقع یک آیه ذکر
نمائیم که اگر چشم بصیرت باز کنی تا زنده‌ئی بر مظلومی آنحضرت نوحه و ندبه
نمائی و آن آیه در وقتی نازل شد که آنحضرت از شدت بلایا و اعراض ناس

... این آیه ... نازل شد و ان کان کبر علیک اعراضهم فان
استطعت ان تبتغی نفقا فی الارض او سلما فی السماء که ترجمه آن اینست که اگر بزرگ
است بر تو اعراض معرضین و سخت است بر تو آزار منافقین و ایذای
ایشان پس اگر مستطیعی و میتوانی طلب کن نقبی در زیر ارض یا نردبانی بسوی
آسمان که تلویح بیان اینست که چاره نیست و دست از تو بر نمیدارند مگر آنکه
در زیر زمین پنهان شوی و یا بآسمان فرار نمائی و حال امروز مشاهده نما که چه
قدر از سلاطین باسم آنحضرت تعظیم مینمایند و چه قدر از بلاد و اهل آن که در ظلش ساکنند
و بنسبت بآنحضرت افتخار دارند چنانچه بر منابر و گلدسته‌ها این اسم مبارک را
بکمال تعظیم و تکریم ذکر مینمایند و سلاطینی هم که در ظل آنحضرت داخل نشده‌اند و قمیص
کفر را تجدید ننموده‌اند ایشان هم ببزرگی و عظمت آن شمس عنایت مقر و معترفند
اینست سلطنت ظاهره که مشاهده میکنی و این لابد است از برای جمیع انبیا
که یا در حیات و یا بعد عروج ایشان بموطن حقیقی ظاهر و ثابت میشود چنانچه
الیوم ملاحظه میگردد و لیکن آن سلطنت که مقصود است لم یزل و لایزال طائف
حول ایشان است و همیشه با ایشان است و آنی انفکاک نیابد و آن سلطنت باطنی
است که احاطه نموده کل من فی السموات و الارض را و از حیث سلطنت

[illegible]

وسعید و شقی و مؤمن و کافر فصل فرمود و جمیع اشارات و دلالات قیامت
که شنیدی از حشر و نشر و حساب و کتاب و غیره جمیع تنزیل همان یک آیه هویدا
شد و بعرصه شهود آمد و همچنین آن آیه منزله رحمت بود برای ابرار یعنی آنهایکه در حین
استماع گفتند ربنا سمعنا و اطعنا و نقمت شد برای فجار یعنی آنهائیکه بعد از استماع
گفتند سمعنا و عصینا و سیف الله بود برای فصل مؤمن از کافر و پدر از پسر چنانچه
دیده اید که آنهائیکه اقرار نمودند با آنهائیکه انکار نمودند در صدد جان و مال هم بر آمدند
و چه پدرها که از پسرها اعراض نمودند و چه عاشقها که از معشوقها احتراز جستند و این
حاد و برنده بود این سیف بدیع که همه نسبتها را از هم قطع نمود و از جهت ملاحظه
فرمائید که چگونه وصل نمود مثل آنکه ملاحظه شد که جمعی از ناس که سالها شیطان
نفس تخم کینه و عدوان مابین ایشان کاشته بود و بسبب ایمان باین امر بدیع
منیع چنان متحد و موافق شدند که گویا از یک صلب ظاهر شده اند کذلک
یؤلف الله بین قلوب الذینهم انقطعوا الیه و آمنوا بآیاته و کانوا من کوثر الفضل
بایادی العز مشروبا و دیگر آنکه چه قدر از مردم مختلف العقاید و مختلف المذاهب

فی الصّور ذلک یوم الوعید و جائت کلّ نفس معها سائق و شهید که معنی ظاهر آن
اینست دمیده شد در صور و آنست یوم وعید که منظر ها بسیار بعید بود و آمد
هر نفسی برای حساب و با اوست راننده و گواه و در مثل اینمواقع یا بار کلمهٔ
انوار اعتقاد کرفتند و یا استدلال شدند بر اینکه چون قیامت محقق الوقوع
لهذا بفعل ماضی ادا شده که کویا کذشته است ملاحظه فرمائید چه قدر بی ادراک
و تمیز بند که نفخهٔ محمّدیه را که باین صریحی میفرماید از افاضهٔ این نقرهٔ الهی خود را محروم
نمایند و منتظر صور اسرافیل که یکی از عباد اوست میشوند با اینکه تحقق وجود
اسرافیل و امثال او بلسان خود آنحضرت شده قل اتستبدلون الّذی هو خیر لکم
فبئس ما استبدلتم بغیر حق و کنتم قوم سوء آخرین بلکه مقصود از صور صور محمّدیست
که بر همهٔ ممکنات دمیده شد و قیامت قیام آنحضرت بود بر امر الهی و غافلین را
که در قبور اجساد مرده بودند همه را بخلعت جدیدهٔ ایمانیه مخلّع فرمود و بحیات
تازه بدیعه زنده نمود اینست وقتیکه آنجمال احدیه اراده فرمود که رمزی
از اسرار بعث و حشر و جنت و نار و قیامت اظهار فرماید جبرئیل وحی این
آیه آورد فسینغضون الیک رؤسهم و یقولون متی هو قل عسی ان یکون قریبا

در مشکاة احمدیه مشتعل شد بر مردم حکم بعث و حشر و حیات و موت فرمود این بود
که اعلام مخالفت مرتفع شد و ابواب استهزاء مفتوح گشت چنانچه از زبان
مشرکین روح الامین خبر داده و لئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت
لیقولنّ الّذین کفروا ان هذا الا سحر مبین مضمون آن اینست که اگر بگوئی
باین مشرکین که شما مبعوث شده اید بعد از مردن هر آینه میگویند آنهائیکه کافر شدند
بخدا و آیات او نیست این مگر سحری ظاهر و آشکار و هویدا و در جای دیگر
میفرماید و ان تعجب فعجب قولهم ءاذا کنّا ترابا ءانّا لفی خلق جدید که ترجمهٔ
آن اینست که میفرماید اگر عجب میداری پس عجب است قول کافران و معرضان
که میگویند که آیا ما تراب بودیم و از روی استهزاء میگفتند که آیا ماییم مبعوث
شدگان اینست که در مقام دیگر فهذا لهم میفرماید افعیینا بالخلق الاوّل بل هم
فی لبس من خلق جدید که مضمون آن اینست که آیا ما عاجز و مانده شدیم
از خلق اوّل بلکه این مشرکین در شک و شبهه هستند از خلق جدید و علمای تفسیر و
اهل ظاهر چون معانی کلمات الهیه را ادراک ننمودند و از مقصود اصلی محتجب ماندند
[illegible]

میدیدند و میگویند چه زمان خواهد این امور ظاهر شد تو در جواب بگو که شاید
اینکه نزدیک باشد تلویح همین یک آیه مردم را کافیست اگر بنظر دقیق ملاحظه نمایند
سبحان الله چه قدر آن قوم از سبل حق دور بودند با اینکه قیامت بقیام آنحضرت
قائم بود و علامات و انوار او همه ارض را احاطه نموده بود مع ذلک سخریه
مینمودند و معتکف بودند بتماثیلیکه علمای عصر بافکار عاطل باطل جسته‌اند و از شمس
عنایت ربانیه و امطار رحمت سبحانیه غافل گشته‌اند بلی جعل از روایح قدس ازلی
محروم است و خفاش از تجلی آفتاب جهانتاب در گریز و این مطلب در همه اعصار
در حین ظهور مظاهر حق بوده چنانچه عیسی میفرماید لا بد لکم بان تولدوا مرة اخری و در
مقام دیگر میفرماید من لم یولد من الماء و الروح لن یقدر ان یدخل ملکوت الله
لان المولود من الجسد جسد هو و المولود من الروح و هو الروح که ترجمه آن اینست
که نفسی که زنده نشده است از ماء معرفت الهی و روح قدسی عیسوی قابل ورود
و دخول در ملکوت ربانی نیست زیرا هر چه از جسد ظاهر شده و تولد یافت
پس اوست جسد و متولد شده از روح که نفس عیسوی باشد پس اوست روح خلاصه

حکم غیر آن که موت و غفلت و ورود در نار لعن و غضب الهی است نشود و
در جمیع کتب و الواح و صحایف مردمی را که از جامهای لطیف معارف نچشیده‌اند
و از فیض روح القدس وقت قلوب ایشان فائز نشده بر آنها حکم موت و نار
و عدم بصر و قلب و سمع شده چنانچه از قبل ذکر شده لهم قلوب لا یفقهون بها
چنانچه در مقام دیگر در انجیل مسطور است که روزی یکی از اصحاب عیسی والدش
وفات نموده و او خدمت حضرت معروض داشت و اجازه خواست که برود
و او را دفن و کفن نموده راجع شود آن جوهر انقطاع فرمود دع الموتی لیدفنوا الموتی
یعنی واگذار مرده‌ها را تا دفن کنند مرده‌ها و همچنین دو نفر از اهل کوفه خدمت حضرت
امیر آمدند یکی را بیتی بود که اراده بیع او داشت و دیگری مشتری بود و قرار بر آن
داده بودند که باطلاع آنحضرت این مبایعه واقع شود و قباله مسطور گردد آن مظهر امر
الهی بکاتب فرمودند که بنویس قد اشتری میّت عن میّت بیتاً محدوداً بحدود
اربعة حدّ الی القبر و حدّ الی اللحد و حدّ الی الصراط و حدّ امّا الی الجنة و امّا الی النار
حال اگر این دو نفر از صور حیات علوی زنده شده بودند و از قبر غفلت بمحبّت

تعقل شود در همین بیان آنحضرت کشف جمیع امور میشود که مقصود از لحد و قبر و صراط
و جنت و نار چه بوده و لیکن چه چاره که جمیع ناس در لحد نفس محجوب و در قبر هوی
مدفونند خلاصه اگر قدری از زلال معرفت الهی مرزوق شوید میدانید که حیات
حقیقی حیات قلب است نه حیات جسد زیرا که در حیات جسد همه ناس و حیوانات
شریکند و لیکن این حیات مخصوص است بصاحبان افئده منیره که از بحر ایمان
مشروبند و از ثمره ایقان مرزوق و این حیات را موت از عقب نباشد و این بقا را
فنا از پی نیاید چنانچه فرموده اند المؤمن حی فی الدارین اگر مقصود حیات ظاهری
جسدی باشد که مشاهده میشود موت او را اخذ مینماید و همچنین بیانات دیگر که در همه
کتب مذکور و ثبت شده دلیلست بر این مطلب عالی و کلمه متعالی و همچنین آیه مبارکه
که در حق حمزه سید الشهدا و ابوجهل نازل شد برهانیست واضح و حجتیست
لائح که میفرماید او من کان میتا فاحییناه و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس
کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها و این آیه وقتی از سماء مشیت نازل
که حمزه بردای مقدس ایمان مفتخر شده بود و ابوجهل در کفر و اعراض ثابت

شده بهوای اعراض بحرکت آمد چنانچه فریاد برآوردند که حمزه چه زمان مرده و کی
زنده شده و چه وقت این حیات بر او عرضه گشت این بود چون این بیانات شریفه را
ادراک ننمودند و با اهل ذکر هم تمسک نجستند تا رشحی از کوثر معانی بر آنها مبذول
فرمایند لهذا این نوع فسادها در عالم جریان یافت چنانچه الیوم می بینی
که با وجود شمس معانی جمیع ناس از اعالی و ادانی تمسک بجعلهای ظلمانی و مظاهر
شیطانی جسته اند و متصل مسائل مشکله خود را از ایشان مستفسر میشوند و ایشان نظر
بعدم عرفان چیزی جواب میگویند که ضرری بر اسباب ظاهره ایشان نرساند و این
معلوم و واضح است که جعل خود قسمتی از نسیم مشک بقا نبرده و بر رضوان ریاحین
معنوی قدم نگذاشته با وجود این چگونه میتواند رائحه عطر بمشام دیگران رساند لم
یزل شأن این عباد این بوده و خواهد بود و لن یفوز بآثار الله الا الذین اقبلوا الی الحق
و اعرضوا عن مظاهر الشیطان و کذلک اثبت الله حکم الیوم من قلم العز علی الالواح
التی کانت خلف سرادق العز مکنونا اگر ملتفت باین بیانات شوید و تفکر در ظاهر و
باطن او نمائید جمیع مسائل مشکله را که الیوم سدی شده میان عباد و معرفت
[illegible] عارف شوید و دیگر حجتی [illegible] انشاء الله

اوست و جمیع عظمت و شوکت او و معترفند این نوع از سلطنت صادق نمی آید
چنانچه مشاهده میفرمائی که اکثر ارض در تصرف دشمنان اوست و جمیع بر خلاف
رضای او حرکت مینمایند و همه کافر و معرض و مدبرند از آنچه که آن امر فرموده و مقبل
و فاعلند آنچه را نهی نموده و دوستان او همیشه در دست دشمنان مبتلا و مقهورند
چنانچه همه اینها اظهر من الشمس و اضحست پس بدان ای سائل طالب که هرگز سلطنت
ظاهره در حق او و اولیای او معتبر نبوده و نخواهد بود و دیگر آنکه اگر مقصود از غلبه و قدرت
قدرت و غلبهٔ ظاهری باشد کار بسیار بر آنجناب سخت میشود مثل آنکه میفرماید
و ان جندنا لهم الغالبون و در مقام دیگر میفرماید یریدون ان یطفئوا
نور الله بافواههم و یأبی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون و دیگر
هو الغالب فوق کلشیء مثل اینکه اکثری از فرقان صریح بر این مطلب است و اگر مقصود
این باشد که این همج رعاع میگویند مفری برای ایشان نمیماند مگر انکار جمیع این کلمات قدسیه
و اشارات ازلیه را نمایند زیرا که جندی از حسین بن علی اعلی در ارض نبوده که اقرب
الی الله باشد و آنحضرت بر روی ارض مثل و شبهی نداشت لولاه لم یکن

لا الی الظهور راجع نشوید دیگر تا همت و مجاهدهٔ شما چه کند باری مقصود
از این بیانات واضحه اثبات سلطنت آن سلطان السلاطین بود حال انصاف
دهید که این سلطنت که بیک حرف در میان انهمه تصرف و غلبه و هیمنه داشته باشد
اکبر و اعظم است یا سلطنت این سلاطین که بعد از اعانت رعایا و فقرا ایشان را
چند صباحی مردم بحسب ظاهر تمکین مینمایند و لیکن بقلب همه معرض و مدبرند و آن
سلطنت بحرفی عالم را مسخر نمود و حیات بخشیده و وجود افاضه فرمود
ما للتراب و رب الارباب چه میتوان ذکر نسبت نمود که همه نسبتها منقطع است
از ساحت قدس سلطنت او و اگر خوب ملاحظه شود خدام درگاه او سلطنت مینمایند
بر همه مخلوقات و موجودات چنانچه ظاهر شده و میشود باری اینست یک معنی از
سلطنت باطنی که نظر باستعدادات و قابلیت ناس ذکر شد و از برای آن نقطهٔ
وجود و طلعت محمود سلطنتهاست که این خادم فانی قادر بر اظهار آن نیست
و خلق لایق ادراک آن نه فسبحان الله عما یصفون العباد فی سلطنته و تعالی عما هم یذکرون

از آن تراب مقدس را چنین کامل و معرفت ثابت و راسخ و دمبیت نکاشته
جمیع مالش محفوظ مانده و اینمراتب تأثیرات اوست در ظاهر و اگر تأثیرات باطنیه
ذکر نمایم البته خواهند گفت تراب را رب الارباب دانسته و از دین خدا بالمره
خارج گشته و همچنین ملاحظه نما با اینکه بنهایت ذلت آنحضرت شهید شد و احدی
نبود که آنحضرت را در ظاهر نصرت نماید و یا غسل دهد و کفن نماید مع ذلک حال
چگونه از اطراف و اکناف بلاد چه قدر مردم کمر شد رحال مینمایند برای حضور در آن
ارض که سر بر آن آستان بمالند هیبت غلبه و قدرت الهی و شوکت و عظمت
ربانی و همچه تصور نمائی که این امور بعد از شهادت آنحضرت واقع شده و چه ثمری
برای آنحضرت مترتب است زیرا که آنحضرت همیشه حی است بحیوة الهی و در رفرف
امتناع قرب و سدرهٔ ارتفاع وصل ساکن و این جواهر وجود در مقام انفاق
کل قائمند یعنی از جان و مال و نفس و روح همه را در راه دوست انفاق نموده و مینمایند
و هیچ رتبه نزدشان احب از انقطاع نیست عاشقان جز رضای معشوق مطلبی
ندارند و جز لقای محبوب منظوری نجویند دیگر اگر بخواهم رشحی از اسرار آ

ظاهر صادق نمی آید چه که آنحضرت که حقیتش مثل شمس لائح و واضحست در نهایت
مغلوبیت و مظلومیت در ارض طف کاس شهادت را نوشیدند و همچنین در آیه
مبارکه که میفرماید یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یابی الله
الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون اگر بظاهر ملکی تفسیر شود هرگز موافق نیاید زیرا
که همیشه انوار الهی را بحسب ظاهر اطفا نمودند و سراجهای صمدانی را خاموش
کردند مع ذلک غلبه از کجا ظاهر میشود و منع در آیهٔ شریفه که میفرماید و یابی الله
الا ان یتم نوره چه معنی وارد چنانچه ملاحظه شد جمیع انوار از دست مشرکین
در محل امنی نیاسودند و شربت راحتی نیاشامیدند و مظلومیت این انوار بقسمی بود
که هر نفسی بر آن جواهر وجود وارد میآورد آنچه را اراده می نمود چنانچه همه را
احصا و ادراک نمودند مع ذلک چگونه این مردم از عهدهٔ معانی و بیان این کلمات
الهی و آیات عز صمدانی بر می آیند باری مقصود چنان است که ادراک نموده بلکه
مقصود از غلبه و قدرت و احاطه معانی دیگر و امری دیگر است مثلا ملاحظه فرمائید
غلبه بر شهادت دم آنحضرت را که بر تراب ترشح نموده و بشرافت و غلبه آن دم

روزی شخصی از اصحاب در خدمت آنحضرت شکایت از فقر نمود آن جمال ایزدی
فرمودند که تو غنی هستی و از شراب غنا آشامیده‌ئی آن فقیر از بیان طلعهٔ منیر متحیّر شد
که چگونه غنی هستم که در مجلس محتاجم آنحضرت فرمود که آیا محبّت ما نزد تو هست عرض
نمود بلی یا ابن رسول الله فرمود آیا بهزار دینار این را مبایعه مینمائی عرض
نمود که بجمیع دنیا و آنچه در او هست نمیدهم حضرت فرمودند آیا شخصیکه
چنین چیزی نزد او باشد که او را بعالم ندهد چگونه فقیر است و این فقر
و غنا و ذلّت و عزّت و سلطنت و قدرت و ما دون آن که نزد این همج رعاع
معتبر است در آن ساحت مذکور نیست چنانچه میفرمایند یا ایها النّاس
انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی پس مقصود از غنا غنای از ما سوی
و از فقر فقر بالله بوده و دیگر آنکه روزی عیسی بن مریم را یهود احاطه نمودند
و خواستند که آنحضرت اقرار فرماید براینکه ادّعای مسیحی و پیغمبری
نمودند تا حکم بر کفر آنحضرت نمایند و حد قتل بر او جاری سازند تا آنکه آخر شمس
سماء معانی را در مجلس فیلاطس و قیافا که اعظم علمای آن عصر بود حاضر نمودند
[illegible]

ان شاء الله امیدواریم که نسیم رحمتی بوزد و جسد وجود از ربیع الهی خلعت جدید
پوشند تا باسرار حکمت ربّانی پی بریم و بعنایت او از عرفان کل شئ بی‌نیاز گردیم
تا حال که نفسی مشهود نگشت که باین مقام فائز آید مگر معدودی قلیل که هیچ معروف
نیستند تا بعد قضای الهی چه اقتضا نماید و از خلف سرادق امضا چه ظاهر شود کذلک
نذکرکم من بدایع امر الله و نلقی علیکم من نغمات الفردوس لعلّ انتم بمواقع العلم تصلون
و من ثمرات العلم ترزقون تیقّن باید دانست که این شموس عظمت اگر بر نقطهٔ ترابی
جالس باشند بر عرش اعظم ساکنند و اگر فلسی نزدشان موجود نباشد بر رفرف
غنا طائرند و در حینیکه بدست دشمنان مبتلا بینند بر یمین قدرت و غلبه ساکن
بوده در کمال ذلّت ظاهره بر عرش عزّت صمدانی جالس و متّکا و در نهایت عجز ظاهری
بر کرسی سلطنت و اقتدار قائم است که عیسی بن مریم روزی بر کرسی جالس شدند و بنفحات
روح القدس بیانی فرمودند که مضمون آن اینست ای مردم غذای من از گیاه ارض
است که بآن سدّ جوع مینمایم و فراش من سطح زمین است و سراج من در شبها روشنی
ماه است و مرکوب من پاهای من است و کیست از من غنی‌تر بر روی زمین قسم بخدا
که صد هزار غنا طائف حول این فقر است و صد هزار ملکوت عزّت طالب این

الارض لمغفرة الخطایا که ترجمه آن چنین است چون آنحضرت بآن عاجز مسکین
فرمودند که برخیز بدرستیکه معاصی تو آمرزیده و شد جمعی از یهود اعتراض نمودند
که آیا جز پروردگار غالب قادر کسی قادر بر غفران عباد هست آنحضرت
ملتفت بایشان شد و فرمودند که آیا کدام اسهل است نزد شما از اینکه
بگویم باین عاجز فالج که برخیز و برو و یا آنکه بگویم آمرزیده است گناهان تو
تا آنکه بدانید که از برای پسر انسان سلطنت است در ارض برای آمرزش ذنوب
مذنبان اینست سلطنت حقیقی و قدرت اولیای الهی همه این تفاصیل که مکرر
ذکر میشود از همه مقام و همه جا مقصود اینست که بر تلویحات کلمات اصفیای
الهی مطلع شوید که شاید از بعضی عبارات قدم ملغزد و قلب مضطرب نشود
و قدم یقین در صراط حق الیقین قدم گذاریم که لعل نسیم رضا از رضوان قبول الهی
بوزد و این فانیان را بملکوت جاودانی رساند و عارف شوی بر معانی سلطنت
و امثال او که در اخبار و آیات ذکر یافته و دیگر آنکه بر آنجناب محقق و معلوم بوده
که آنچه را که یهود و نصاری بآن تمسک جسته اند و بر جمال محمدی اعتراض

آنحضرت جمع شدند و هرچه از آنحضرت استفسار نمودند که شاید اقرار بنبوت
آنحضرت سکوت فرمودند و بهیچ متعرض جواب نشدند تا آنکه ملعونی برخواست و آمد
در مقابل آنحضرت و قسم داد آنحضرت را که آیا تو نیستی که میگفتی منم مسیح الله و منم ملک
الملوک و منم صاحب کتاب و منم مخرب یوم سبت آنحضرت راس مبارک را
بلند نمود و فرمودند اما تری بان ابن الانسان قد جلس عن یمین القدرة و القوة یعنی
آیا نمی بینی که پسر انسان جالس بر یمین قدرت و قوت الهی است و حال آنکه
بر حسب ظاهر هیچ اسباب قدرت نزد آنحضرت موجود نبود مگر قدرت باطنی
که احاطه نموده بود کل من فی السموات والارض را دیگر چه ذکر نمائیم که بعد از
این قول بر آنحضرت چه وارد آمد و چگونه با او سلوک نمودند بالاخره جان آنحضرت را
در صدد ایذا و قتل آنحضرت افتادند که [illegible] و همچنین در انجیل
لوقا مذکور است که روزی دیگر آنحضرت بر یکی از یهود گذشت که بمرض فلج
مبتلا شده بود و بر سریر افتاده چون آنحضرت را دید نظر بآنکه شناخت آنحضرت را
و استغاثه نمود و آنحضرت فرمودند که قم عن سریرک فانک مغفور الخطایا که

تلاوت فیما ینبغی و مر یهود من حیث لا یشعر اعتراض فیما ینبغی و ملتفت نشدند
و ادراک ننمودند باینکه خود سرا و جهرا میگویند آنچه را که یهود بآن معتقدند
چنانچه شنیده اید که میگویند جمیع ظهورات منتهی شده و ابواب رحمت الهی مسدود
گشته دیگر از مشارق قدس معنوی شمس طالع نمیشود و از بحر قدم صمدانی
امواج ظاهر نگردد و از خیام غیب ربانی هیکلی مشهود نیاید اینست ادراک
این همج رعاع فیض کلیه و رحمت منبسطه که بهیچ عقلی و ادراکی انقطاع آن جائز نیست
دانسته و از اطراف و جوانب کمر ظلم بسته و همت گماشته اند که نار سدره را
بآب ملح ظنون مخمود نمایند و غافل از اینکه زجاج قدرت سراج احدیت را
در حصن حفظ خود محفوظ میدارد و همین ذلت کافیست این گروه را که از اصل
مقصود محروم ماندند و از لطیفه و جوهر امر محجوب گشتند لاجل آنکه منتهی فیض
الهی که برای عباد مقدر شده لقاء الله و عرفان اوست که کل باو وعده داده
... فیض فیاض قدم است برای عباد او و کمال فضل مطلق ...

حرف یهود را الیوم میگویند و شاعر نیستند فنعم ما نزل من قبل فی شانهم ذرهم
فی خوضهم یلعبون و لعمرک انهم فی سکرتهم یعمهون چنانچه غیب ازلیه
سازج هویه شمس محمدیه را از افق علم و معانی مشرق فرمود از جمله اعتراضات
علمای یهودان بود که بعد از موسی نبی مبعوث نشود بلی طلعتی در کتاب
مذکور است که باید ظاهر شود و ترویج ملت و مذهب او را نماید تا شریعه شریعت
مذکوره در تورات همه ارض را احاطه نماید اینست که از لسان آن ماندگان وادی بعد
و ضلالت سلطان احدیت میفرماید و قالت الیهود ید الله مغلولة غلت
ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان که ترجمه آن اینست که گفتند
یهودان دست خدا بسته شده بسته باد دستهای خود ایشان و ملعون شدند بآنچه
افترا بستند بلکه دستهای قدرت الهی همیشه باز و مهیمن است ید الله فوق
ایدیهم اگرچه شرح نزول این آیه را علمای تفسیر مختلف ذکر نموده اند و لکن
بر مقصود ناظر شوید که میفرماید چنین است یهود خیال نمودند که سلطان حقیقی
طلعت موسوی را خلق نمود و خلعت پیغمبری بخشید و دیگر دستهایش مغلول

منع و ملک انکار نموده اند و بهوای خود تفسیر کرده اند چنانچه میفرماید و الذین
کفروا بآیات الله و لقائه اولئک یئسوا من رحمتی و اولئک لهم
عذاب الیم و همچنین میفرماید الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم و انهم
الیه راجعون و در مقام دیگر قال الذین یظنون انهم ملاقوا الله کم من فئة
قلیلة غلبت فئة کثیرة و در مقامی دیگر من یرجو لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً
و در مقامی دیگر یدبر الامر یفصل الآیات لعلکم بلقاء ربکم توقنون. جمیع این
آیات مدله بر لقا را که حکمی محکمتر از آن در کتب سماوی ملحوظ نگشته انکار نموده اند
و از این رتبه بلند اعلی و مرتبه ارجمند ابهی خود را محروم ساخته اند و بعضی ذکر
نموده اند که مقصود از لقاء تجلی الله است در قیامت و حال آنکه اگر گویند تجلی عام
مقصود است این در همه اشیا موجود است چنانچه از قبل ثابت شد که همه
اشیا محل و مظهر تجلی آن سلطان حقیقی هستند و آثار اشراق شمس مجلی در مرایای
موجودات موجود و لائح است بلکه اگر انسان ببصر معنوی الهی مفتوح شود
ملاحظه مینماید که هیچ شیء بی ظهور تجلی پادشاه حقیقی موجود نه چنانچه همه ممکنات و

طالبین را در این معارف و حکمت و دخول واصلین در حدائق علم و قدرت
و در هر حدیقه عروس معانی ملاحظه آید که در غرفهای کلمات در نهایت
تزیین و تلطیف جالسند و اکثر آیات فرقانی بر این مطلب روحانی دال و مشعر است
و ان من شیء الا یسبح بحمده شاهدیست ناطق و کل شیء احصیناه کتاباً گواهیست
صادق حال اگر مقصود از لقاء الله لقاء این تجلیات باشد پس جمیع ناس بلقاء
طلعت لایزال آن سلطان بی مثال مشرفند دیگر تخصیص بقیامت چرا و اگر گویند مقصود
تجلی خاص است هم اگر در عین ذات است در حضرت علم ازل چنانچه جمعی
از صوفیه این مقام را بتعبیر بفیض اقدس نموده اند بر فرض تصدیق این رتبه صدق
لقا برای نفسی در این مقام صادق نیاید لاجل آنکه این رتبه در غیب ذات متحقق است
و احدی بآن فائز نشود السبیل مسدود و الطلب مردود و افئده مقربین باین مقام
طیران ننماید تا چه رسد بعقول محدودین و محتجبین و اگر گویند تجلی ثانی است که معبر بفیض مقدس
شده این مسلماً در عالم خلق است یعنی در عالم ظهور اولیه و بروز بدعیه و این مقام
مختص بانبیا و اولیای اوست چه اعظم و اکبر از ایشان در عوالم وجود موجود

فی الحقیقه بحضرت ظاهر مستور راجع و معرفت مبدء و وصول باو حاصل نمیشود
مگر بمعرفت و وصول این کینونات مشرقه از شمس حقیقت پس از لقاء این انوار مقدسه
لقاء الله حاصل میشود و از علمشان علم الله و از وجهشان وجه الله و از اولیت
و آخریت و ظاهریت و باطنیت این جواهر مجرده ثابت میشود از برای
آن شمس حقیقت بانه هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و همچنین سایر اسماء
عالیه و صفات متعالیه لهذا هر نفسیکه باین انوار مضیئه ممتنعه و شموس مشرقه لائحه
در هر ظهور موفق و فائز شد او بلقاء الله فائز است و در مدینه حیات ابدیه باقیه
وارد و این لقاء میسر نشود برای احدی الا در قیامت که قیام نفس الله است بمظهر
کلیه خود و اینست معنی قیامت که در کل کتب مسطور و مذکور است و جمیع بشارت
داده شده اند بآن یوم حال ملاحظه فرمائید که آیا یومی از این یوم عزیزتر و بزرگتر
و معظم تر تصور میشود که انسان چنین روز را از دست بگذارد و از فیوضات این
یوم که بمثابه ابر نیسان از قبل رحمن در جریانست خود را محروم نماید و بعد از آنکه
بتمام دلیل مدلل شد که یومی اعظم از این یوم و امری اعز از این امر نه چگونه میشود

مشهور را نشنیده اند که میفرماید اذا قام القائم قامت القیامة و همچنین ائمه
هدی و انوار لاتطفی یوم یأتی الله فی ظلل من الغمام را که مسلماً از امورات
محدثه در قیامت میدانستند بحضرت قائم و ظهور او تفسیر نموده اند پس ای برادر معنی
قیامت را ادراک نما و گوش را از حرفهای این مردم مردود پاک فرما اگر قدری
بعوالم انقطاع قدم گذاری شهادت میدهید که یومی اعظم از این یوم و قیامتی
اکبر از این قیامت متصور نیست و یکعمل در این یوم مقابل است با اعمال صد هزار
سنه بلکه استغفر الله از این تحدید زیرا که مقدس است عمل آن یوم از جزای
محدود و این همج رعاع چون معنی قیامت و لقای الهی را ادراک ننمودند لهذا از فیض
او بالمره محجوب ماندند با اینکه مقصود از علم و زحمات آن وصول و معرفت
این مقام است مع ذلک همه مشغول بعلمهای ظاهره شده اند چنانچه آنی منفک
نیستند و از جوهر علم و معلوم چشم پوشیده اند گویا نمی از یم علم الهی ننوشیده اند و قطره
از سحاب فیض رحمانی فائز نگشته اند حال ملاحظه فرمائید اگر کسی در یوم ظهور حق
ادراک فیض لقاء و معرفت مظاهر حق را ننماید آیا صدق عالم بر او میشود اگر صد هزار

العصر را منع نموده از اقرار یا التماس و اذعان ابا نمود و همچنین بر اسرار رجعت و
بعثت مطلع شوی و باعلی غرف یقین و اطمینان تقرب یابی از جمله اینکه روزی
جمعی از معاندان آنجمال بیمثال و محرومان از کعبهٔ لایزال از روی استهزاء عرض
نمودند ان الله عهد الینا الا نؤمن لرسول حتی یأتینا بقربان تأکله النار
که مضمون آن اینست که پروردگار عهد کرده است با ما که ایمان نیاوریم بر رسولی مگر
آنکه معجزهٔ هابیل و قابیل را ظاهر فرماید یعنی قربانی کند و آتش از آسمان بیاید و او را
بسوزاند چنانچه در حکایت هابیل شنیده‌اند و در کتب مذکور است آنحضرت در جواب
فرمودند قد جاءکم رسل من قبلی بالبینات و بالذی قلتم فلم قتلتموهم ان
کنتم صادقین که ترجمهٔ آن اینست که آنحضرت فرمودند آمدند بسوی شما پیش
از من رسولهای پروردگار با بینات ظاهرات و با آنچه شما طلب نمودید پس
چرا کشتید آن رسل پروردگار را اگر هستید از راستگویان حال انصاف دهید
بر حسب ظاهر آن عباد که در عصر و عهد آنحضرت بوده‌اند کجا در عهد آدم یا انبیای
دیگر بوده‌اند که چند هزار سال فاصله بود از عهد آدم تا آن زمان مع ذلک چرا

باشد و باین شرافت کبری فائز شود البته او از علمای ربانی محسوب است زیرا
بغایت قصوای علم و نهایت و منتهای او فائز گشته و این رتبه هم از علائم ظهور است
چنانچه میفرماید یجعل اعلیکم اسفلکم و اسفلکم اعلاکم و همچنین میفرماید و نرید ان
نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و این
مشاهده شده که الیوم چه مقدار از علما که نظر باعراض در اسفل ارض جهل ساکن شده
و اسامیشان از دفتر عالین و علما محو شده و چه مقدار از جهال که نظر باقبال باعلی
افق علم ارتقا جستند و اسمشان در الواح علم بقلم قدرت ثبت گشته کذلک
یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب اینست که گفته‌اند طلب
الدلیل عند حصول المدلول قبیح و الاشتغال بالعلم بعد الوصول الی المعلوم مذموم
قل یا اهل الارض هذا فتی ناری یرکض فی بریة الروح و یبشرکم بسراج الله و یؤیدکم
بالامر الذی کان عن افق القدس فی شطر العراق تحت حجبات النور بالستر
مشهودا ای دوست من اگر قدری در سموات معانی فرقان طیران فرمائی
و در ارض معرفت الهی که در او مبسوط گشته تفرج نمائی بسیار از ابواب علوم بر وجه

چرا آن حضرت میفرماید چون ... [illegible]

باشد یا موسی یا دیگر کافر شدند و حال آنکه آن حضرت نظر بظاهر موسوم باسم دیگر بوده

که محمد باشد و از مدینه دیگر ظاهر شدند و بلسان دیگر و شرع دیگر آمدند

مع ذلک چگونه حکم آیه ثابت میشود و ادراک میگردد حال حکم رجوع را ادراک

فرما که بچه صریحی در خود فرقان نازل شده و احدی تا الیوم ادراک آن ننموده

حال چه میفرمائید اگر میفرمائید که آن حضرت رجعت انبیای قبل بود چنانچه

از آیه مستفاد میشود و همچنین اصحاب او هم رجعت اصحاب قبل خواهند بود

چنانچه از آیات مذکوره هم رجعت عباد قبل واضح و لائحست و اگر انکار کنند

بر خلاف حکم کتاب که حجت اکبر است قائل شده‌اند پس همین قسم حکم رجوع و بعث

و حشر را در ایام ظهور مظاهر هویه ادراک نما تا رجوع ارواح مقدسه را در اجساد

صافیه منیره بعین راس ملاحظه فرمائی و غبارهای جهل و نفس ظلمانی را بآب

رحمت علم رحمانی پاک و منزه نمائی که شاید بقوت یزدانی و هدایت سبحانی و سراج

نورانی سبیل صبح هدایت را از شام ضلالت تمیز دهی و فرق گذاری و دیگر معلوم

آن جناب بوده که حاملان امانت احدیه که در عوالم ملکیه بحکم جدید و امر بدیع ظاهر

میشوند چون این اطیار عرش باقی از سماء مشیت الهی نازل میگردند و جمیع برا

مداری تا آنکه نعوذ بالله نسبت کذب و یا کلام لغو بآن حضرت بدهی یا جهل

آن اشقیا همان اشقیا بودند که در هر عصری با نبیین و مرسلین معارضه مینمودند

تا آنکه بالاخره همه را شهید نمودند درست در این بیان تفکر فرما تا نسیم خوش

عرفان از مصر رحمن بوزد و جان را از بیان خوش جانان بحدیقه عرفان رساند

این بود که مردم غافل چون معانی این بیانات بالغه کامله را ادراک نمی‌نمودند

و جواب را بگمان خود مطابق سؤال نمی‌یافتند لهذا نسبت عدم علم و جنون

بآن جواهر علم و عقل میدادند و همچنین در آیه دیگر میفرماید تعریضاً باهل زمان و کانوا

من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما جائهم ما عرفوا کفروا به فلعنة الله علی الکافرین

میفرماید بودند این گروه که با کفار مجادله و قتال مینمودند در راه خدا و طلب

فتح مینمودند برای نصرت امر الله پس چون آمد ایشان را آنکسیکه شناخته بودند

کافر شدند باو پس لعنت خدا بر کافران حال ملاحظه فرمائید که از آیه

چنین مستفاد میشود که مردم زمان آن حضرت همان مردمی بودند که در عهد انبیای

قبل برای ترویج آن شریعت و ابلاغ امر الله مجادله و محاربه مینمودند و حال آنکه مردم

عهد عیسی و موسی غیر مردم زمان آن حضرت بودند و دیگر آنکه آن کسی را که از قبل

امر آمر فیست اتّحاد آن جواهر وجود و شموس غیر محدوده و معدوده پس اگر
یکی از این مظاهر قدسیّه بفرماید من رجوع کلّ انبیا هستم صادق است و همچنین
ثابت است در هر ظهور بعد صدق رجوع ظهور قبل و چون رجوع انبیا موافق
آیات و اخبار ثابت شد رجوع اولیا هم ثابت و محقّق است و این رجوع اظهر
از آنست که بدلیل و برهان محتاج شود مثلاً ملاحظه فرمائید از جمله انبیا نوح بود
که چون مبعوث بنبوّت شد و بقیام الهی بر امر قیام فرمود هر نفسی که باو مؤمن
و بامر او مذعن شد او فی الحقیقه بحیات جدید مشرّف شد و در حقّ او صادق میآید
حیات بدیع و روح جدید زیرا که او قبل از ایمان بخدا و اذعان بمظهر نفس او کمال علاقه
باحوال و اسباب متعلّقه بدنیا از قبیل زن و فرزند و اطعمه و اشربه و امثال
ذلک داشته بقسمی که اوقات لیل و نهار را مصروف بر اخذ زخارف و اسباب
تعیّش داشته و همّت در تحصیل اشیای فانیه گماشته و از این مراتب گذشته قبل
از ورود در لجّهٔ ایمان بحدودات آبا و اجداد و اتّباع آداب و شرایع ایشان
چنان راسخ و محکم بود که اگر حکم بقتل او میشد کابست رضا میداد و از امری که

الهی مشرق گشته و از آثار تجرید و توحید مرزوق و این مظاهر حق را دو مقام مقرّر
یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید و در این مقام اگر کلّ را بیک اسم و رسم موسوم
و موصوف نمائی باسی نیست چنانچه میفرماید لا نفرّق بین احد من رسله زیرا
که جمیع مردم را بتوحید الهی دعوت میفرمایند و بکوثر فیض و فضل نامتناهی بشارت
میدهند و کلّ بخلع نبوّت فائزند و بردای مکرمت مفتخر اینست که نقطهٔ فرقان میفرماید
امّا النّبیّون فانا و همچنین میفرماید منم آدم اوّل و نوح و موسی و عیسی و همین
مضمون را طلعت علوی هم فرموده اند و امثال این بیانات که مشعر بر توحید
از مواقع تجرید است از مجاری بیانات ازلیّه و مخازن لئالی علمیّه ظاهر شده
و در کتب مذکور گشته و این طلعات مواقع حکم و مطالع امرند و امر مقدّس از
حجبات کثرت و عوارض تعدّد است اینست که میفرماید و ما امرنا الّا
واحد و چون امر واحد شد البتّه مظاهر امر هم واحدند و همچنین ائمّهٔ دین
و سراجهای یقین فرموده اند اوّلنا محمّد و آخرنا محمّد و اوسطنا محمّد باری
معلوم و محقّق آنجناب بوده که جمیع انبیا هیاکل امر اللّه هستند که در قمایص

چنین تغییر می یافت و خوف بجرئت مبادله میگشت اینست شأن اکسیر الهی که
در یک حین عباد را تقلیب میفرماید مثلاً در ماده نحاس ملاحظه فرمائید که اگر
در معدن خود از غلبهٔ یبوست محفوظ بماند در مدت هفتاد سنه بمقام ذهبی
میرسد اگرچه بعضی خود نحاس را ذهب میدانند که بواسطهٔ غلبهٔ یبوست مریض
شده و بمقام خود نرسیده باری بهر حالت اکسیر کامل ماده نحاس را در آنی بمقام
ذهبی میرساند و منازل هفتاد ساله را بآنی طی نماید آیا آن ذهب را بعد میتوان گفت
که نحاس است و یا بعالم ذهبی نرسیده و حال آنکه محک در میان است و صفات
ذهبی را از نحاس معین و واضح مینماید همچنین این نفوس هم از اکسیر الهی در آنی
عالم ترابی را طی نموده بعوالم قدسی قدم گذارند و بقدمی از مکان محدود
بلامکان الهیه واصل شوند جهدی باید تا باین اکسیر فائز شوی که در یک آن مغرب
جهل را بمشرق علم رساند و ظلمت لیل ظلمانی را بصبح نورانی فائز گرداند و بعید
صحرای ظن را بچشمهٔ قرب و یقین دلالت کند و هیاکل فانیه را بر رضوان
باقیه مشرف فرماید حال اگر در حق این ذهب حکم نحاس صادق میآید در حق این

آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون برآوردند و این گروه بالمره
این حجبات محدوده و حدودات مذکوره مجرد شدند که صهبای ایمان از کأس
ایقان از ایادی مظاهر سبحان می نوشیدند بالمره تقلیب میشدند بقسمیکه
از زن و فرزند و اموال و اثقال و جان و ایمان بلکه از کل ماسوی میگذشتند
و بقسمی غلبات شوق الهی و جذبات ذوق صمدانی ایشانرا اخذ مینمود که دنیا
و آنچه در او هست بپرکاهی ندانسته آیا حکم خلق جدید و رجوع در اینها نمیشود
و همچنین ملاحظه شد که این نفوس قبل از فوز بعنایات بدیع جدید الهی جان
خود را بصد هزار حیله و تدبیر از موارد هلاکت حفظ مینمودند بقسمیکه
از خاری احتراز میجستند و از روباهی فی المثل فرار مینمودند و بعد از
تشرف بفوز کبری و عنایت عظمی صد هزار جان رایگان انفاق مینمودند بلکه
نفوس مقدسه شان از قفص تن بیزار و یکی از این جنود در مقابل گروهی مقابله
مینمودند مع ذلک چگونه میشود که اگر این نفوس همان نفوس قبل باشند اینگونه
امورات که مخالف عادات بشریه و منافی هوای جسمانیه است از ایشان
ظاهر شود باری این مطلب واضح است که بدون تغییر و تبدیل الهی محال است

شافیه کافیه وافیه اسرار خلق جدید و رجوع و بعث بی حجاب و نقاب ظاهر و هویدا ست
تا ان شاء الله بتأییدات غیبیه جامه کهنه را از جسم و جان دور کنی و بخلع جدیده باقیه
مفتخر گردی اینست که در هر ظهور بعد انفسیکه سبقت گرفتند بایمان از کل من علی
الارض و شربت زلال معرفت را از جمال احدیت نوشیدند و باعلی معارج ایمان
و ایقان و انقطاع ارتفاع جستند حکم رجوع انفس قبل که در ظهور قبل باین مراتب فائز
شده بودند بر این اصحاب ظهور بعد میشود اسماً و رسماً و فعلاً و قولاً و امراً زیرا آنچه از عباد
قبل ظاهر شد از این عباد بعد بعینه ظاهر و هویدا گشت مثلاً اگر شاخسار گلی در مشرق
ارض باشد و در مغرب هم از شاخه دیگر آن گل ظاهر شود اطلاق گل بر او میشود دیگر
در این مقام نظر بحدودات شاخه و هیئت آن نیست بلکه نظر بر رائحه و عطری است
که در هر دو ظاهر است پس نظر را از حدودات ظاهره طاهر و منزه کن تا همه را بیک
اسم و یک رسم و یک ذات و یک حقیقت مشاهده نمائی و اسرار رجوع کلمات را هم
در حروفات نازله ملاحظه فرمائی قدری تفکر در اصحاب عهد نقطه فرقان نما که چگونه
از جمیع جهات بشریه و مشتهیات نفسیه بنفحات قدسیه آنحضرت پاک و
مقدس و منقطع گشتند و قبل از جمیع اهل ارض بشرف لقا که عین لقاء الله بود فائز
شدند و از کل اهل ارض منقطع گشتند چنانچه شنیده اید که در مقابل آن مظهر

ملاحظه فرما در اصحاب نقطه بیان راجع شده و چنانچه ملاحظه فرموده اید که چگونه
این اصحاب از بدایع جود رب الارباب علم انقطاع بر رفرف امتناع بر افراشتند
باری این انوار از یک مصباح ظاهر شده‌اند و این اثمار از یک شجره روئیده اند
فی الحقیقه فرقی ملحوظ نه و تغییری مشهود نه کل ذلک من فضل الله یؤتیه من یشاء
من خلقه ان شاء الله از ارض نفی احتراز جوئیم و به بحر اثبات در آئیم تا عوالم جمع
و فرق و توحید و تفریق و تحدید و تجرید الهی را ببصر کلیه مقدس از عناصر
و اضداد درست مشاهده کنیم و باعلی افق قرب و قدس حضرت معانی
پرواز نمائیم پس از این بیانات معلوم شد که اگر در آخر لا آخر طلعتی بیاید و قیام
نماید بامری که قیام نمود بر او طلعت اول لا اول بر آینه صدق طلعت اول بر طلعت آخر میشود
زیرا که طلعت آخر لا آخر قیام نمود بهمان امری که طلعت اول لا اول بر آن قیام نمود
اینست که نقطه بیان روح ما سواه فداه شموس احدیه را بشمس مثال زده اند که اگر
از اول لا اول الی آخر لا آخر طلوع نماید همان شمس است که طالع میشود حال
اگر گفته شود این شمس همان شمس اولیه است صحیح است و اگر گفته شود که رجوع

[illegible]

و در حینیکه اسم اوّلیّت صادق است همان حین اسم آخریّت صادق و در حینیکه
بر سریر بدئیّت جالسند همان حین بر عرش ختمیّت ساکن و اگر بصر حدید یافت شود مشاهده
مینماید که مظهر اوّلیّت و آخریّت و ظاهریّت و باطنیّت و بدئیّت و ختمیّت این ذوات
مقدّسه و ارواح مجرّده و انفس الهیّه هستند و اگر در هوای قدس کان الله و لم یکن
معه من شیئ طایر شوی جمیع این اسماء را در آن ساحت معدوم صرف و مفقود بحت بینی
و دیگر بهیچ این حجبات و اشارات و کلمات محتجب نشوی چه لطیف و بلند است
اینمقام که جبرئیل بدلیل سبیل تجرید و طیر قدسی بال اعانت غیبی طیران نتواند حال تو
حضرت امیر ادراک نما که فرموده کشف سبحات الجلال من غیر اشارة و از جمله
سبحات جلال علمای عصر و فقهای زمان ظهورند که جمیع نظر بعدم ادراک
و اشتغال و حبّ ریاست ظاهره بتسلیم امر الله نمی‌نمایند بلکه گوش نمی‌دهند تا نغمه
الهی را بشنوند یجعلون اصابعهم فی آذانهم و عباد هم چون ایشانرا من دون الله
ولی خود اخذ نموده‌اند منتظر رد و قبول آن خشبهای مسنّده هستند زیرا از خود بصر و سمع
و قلبی ندارند که تمیز و تفصیل دهند میانهٔ حق و باطل با اینکه جمیع انبیاء و اصفیاء و اولیاء
من عند الله امر فرموده‌اند [illegible]

که جمال بدیع بر آن قیام فرموده [illegible]
صهبای علم و ایقان منع و ذلک چه مقدار از نفوس که بسبب عدم بلوغ
باین مطلب بذکر خاتم النّبیّین محتجب شده و از جمیع فیوضات محجوب و ممنوع شده‌اند
با اینکه خود آنحضرت فرموده امّا النّبیّون فانا و همچنین فرموده‌اند منم آدم و نوح و موسی
و عیسی چنانچه ذکر شد منع و ذلک تفکّر نمی‌نمایند بعد از آنکه بر آن جمال ازلی صادق میاید
با اینکه فرموده‌اند منم آدم اوّل همین قسم صادق میآید که نفرمایند منم آدم آخر و
همچنانکه بدء انبیاء را که آدم باشند بخود نسبت داده‌اند همین قسم ختم انبیاء هم بآن جمال
الهی نسبت داده میشود و این بسی واضحست که بعد از آنکه بدء النّبیّین بر آنحضرت
صادق است همان قسم ختم النّبیّین صادق آید و باین مطلب جمیع اهل ارض در این
ظهور ممتحن شده‌اند چنانچه اکثری بهمین قول تمسّک جسته از صاحب قول معرض شده‌اند
و نفهمیده‌اند این قوم از اوّلیّت و آخریّت حق جلّ ذکره چه ادراک نموده‌اند اگر مقصود
از اوّلیّت و آخریّت اوّلیّت و آخریّت ملکی باشد هنوز که اسباب ملکی باخر
نرسیده پس چگونه آخریّت بر آن ذات احدیّت صادق می‌آید بلکه در این رتبه

فرما که چه قدر از اسرار در سرادق علم الهی مستور است و چه مقدار جواهر
علم او در خزاین عصمت مکنون تا یقین نمائی که صنع او را بدایت و نهایتی نبوده
و نخواهد بود و فضای قضای او اعظم از آنست که ببیان تحدید شود و یا طیر
افئده اوراک نماید و تقدیرات قدرتیه او اکبر از آنست که با دراک نفسی منتهی شود
خلق او از اول لا اول بوده و آخری او را اخذ نکرده و مظاهر جمال او الی
نهایت لا نهایه خواهد بود و ابتدائی او را ندیده حال در همین بیان ملاحظه فرما که
چگونه حکم آن بر جمیع این طلعات صدق مینماید و همچنین نغمه جمال ازلی حسین ابن علی را
ادراک نما که بسلمان میفرماید که مضمون آن اینست بودم با الف آدم که فاصله هر
آدم با آدم بعد خمسین الف سنه بود و با هر یک ولایت پدرم را عرض نمودم و
تفصیل ذکر میفرماید تا آنکه میفرماید یا الف مره جهاد نمودم در سبیل الهی که اصغر
و کوچکتر از همه مثل غزوه خیبر بود که پدرم با کفار محاربه و مجادله نمود حال اسرار
ختم و رجع و لا اولیت و لا آخریت صنع نمه را از این دو روایت ادراک فرما باری
ای حبیب من مقدس است نغمه لاهوت که باستماع و عقول ناسوت محدود
شود نقطه وجود کی تواند بعرصه معبود قدم گذارد اگر چه نفوس ضعیفه از عدم ادراک

که عاری از لباس اهل علم باشد بگوئید یا قوم اتبعوا المرسلین جواب گویند آیا نه همه
علما و فضلا با این ریاست ظاهره و لباس منقطعه لطیفه نفیسه و انمود حق را از باطل
ادراک نموده اند و تو و امثال تو ادراک نموده اید و نهایت تعجب مینمایند از چنین
قول با اینکه امم سلف اکثر و اعظم و اکبر بوده و اگر کثرت و لباس علم سبب
و علت علم و صدق باشد البته امم سابقه اول و احق بودند و با اینکه این مقدم هم
معلوم و واضح است که در جمیع احیان ظهور مظاهر قدسیه علمای عهد مردم را
از سبیل حق منع می نمودند چنانچه در جمیع کتب و صحف سماوی مذکور و مسطور است
واحدی از انبیا مبعوث نشد مگر آنکه محل بغض و انکار و رد و سبّ علما گشت
قاتلهم الله بما فعلوا من قبل و من بعد کانوا یفعلون حال کدام سبحات جلال اعظم از این
علما کل ضلال است و الله کشف آن اعظم امور است و خرق آن اکبر فعل و قضا الله
و ایاکم یا معشر الروح لعل انتم بذلک فی رضوان المتعالی توفقون و من لقاء الله فی
ایامه لا تحتجبون و همچنین ذکر خاتم النبیین و امثال او از سبحات مجلّله است که
کشف او از اعظم امور است نزد این همج رعاع و جمیع باین حجبات محدود
و سبحات مجلّله عظمی محتجب مانده اند تا نغمه طیبه را نشنیده اند که مضمون

الناس بما کسبوا ما ترک علی ظهرها من دابة ولکن یوخرهم الی اجل مسمی
و از همه این مراتب چشم پوشیده اگر این قوم بنظره از چشم لطیف یفعل ما یشاء
و یحکم ما یرید مشروب هستند هیچ اینگونه اعتراضات غیر مرضیه بر محل امر نمی‌نمودند
امر و قول و فعل در قبضه قدرت اوست کل شیء فی قبضة قدرتک اسیر و ان ذلک
علیک سهل یسیر و علت آنچه را اراده نماید و عاملست آنچه میل فرماید من
قال لم و بم فقد کفر و اگر این عباد قدری شعور بیابند از آنچه مرتکب شده‌اند
هلاک میشوند و بدستهای خود خود را بنار که مقر و مرجع ایشانست راجع مینمایند
آیا نشنیده‌اند که میفرماید لا یسئل عما یفعل و با این بیانات چگونه میتوان جسارت
نمود و بزخارف قول مشغول شد سبحان الله جمیع دنیا و الی عباد بسر حد رشد
که بعلم و اراده خود مقبل شده از علم و اراده حق جل و عز معرض گشته‌اند حال انصاف
دهید اگر این عباد موقن باین کلمات دریه و اشارات قدسیه شوند و حق را یفعل ما یشاء
بدانند دیگر چگونه باین مزخرفات تشبث مینمایند و تمسک میجویند بلکه آنچه بفرماید
بجان اقرار نمایند و مذعن شوند قسم بخدا که اگر تقدیرات مقدره و حکمتهای قدریه

ذلک الا اولوا الالباب قل هو الختم الذی لیس له ختم فی الابداع ولا بدء له فی الاختراع
اذا یا ملاء الارض فی ظهورات البدء تجلیات الختم تشهدون بسیار تعجب است که
اینقوم در بعضی از مراتب که مطابق میل و هوای ایشانست متمسک بآیه منزله
در فرقان و احادیث اولی الایقان میشوند و از بعضی که مغایر هوای ایشانست
بالمره اعراض مینمایند قل اتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض ما لکم کیف تحکمون ما لا
تشعرون مثل آنکه در کتاب مبین رب العالمین بعد از ذکر ختمیت فی قوله تعالی
ولکن رسول الله و خاتم النبیین جمیع ناس را بلقای خود وعده فرموده چنانچه
آیات دال بر لقای آن ملیک لقا در کتاب مذکور است و بعضی از قبل ذکر شده
و خدای واحد شاهد مقال است که هیچ امری اعظم از لقا و اصرح از او در فرقان
ذکر نیافته فهنیئاً لمن فاز به فی یوم اعرض عنه اکثر الناس کما انتم تشهدون و مع ذلک
بحکم اول از امر ثانی معرض گشته‌اند با اینکه حکم لقا در یوم قیام منصوص است در کتاب
و قیامت هم مدلل و واضح ثابت و محقق شد که مقصود قیام مظهر اوست بر امر او
و همچنین از لقا لقای جمال اوست در هیکل ظهور او اذ انه لا تدرکه الابصار و هو یدرک

ادراک ننمایند تقسیمی که جمیع امور واقعه در این ظهور را از کلی و جزئی در آیات او ظاهر

و مکشوف ادراک ننمایند حتی خروج مظاهر اسما و صفات را از اوطان و اعراض و

اغماض ملت و دولت او سکون و استقرار مظهر کلیه در ارض معلوم مخصوص

ولکن لا یعرف ذلک الا اولوا الالباب اختم القول بما نزل علی محمد من قبل لیکون

ختامه المسک الذی یهدی الناس الی رضوان قدس منیر قال و قوله الحق

والله یدعوا الی دار السلام و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم لهم دار السلام

عند ربهم و هو ولیهم بما کانوا یعملون لیس هذا الفضل علی العالمین والحمد لله رب

العالمین بیانرا در هر مطلب مکرر نموده‌ایم که شاید هر نفسی از اعالی و ادانی از این

بیانات بقدر و اندازه خود قسمت و نصیب بردارد و اگر نفسی از ادراک بیانی

عاجز باشد از بیان دیگر مقصود خود را ادراک نماید لیعلم کل اناس مشربهم قسم

بجمال ابهی که این حمامه ترابیرا غیر این نغمات نغمه‌هاست و جز این بیانات رموزها که بر

از آن مقدس است از آنچه بیان شد و از قلم جاری گشت تا مشیت الهی چه وقت

قرار گیرد که عروسهای معانی بی حجاب از قصر روحانی قدم بظهور بعرصه قدم گذارند

[illegible]

و جمیع این همج رعاع در هر صباح تلاوت فرقان نموده‌اند و هنوز بحرفی از مقصود

فائز نشده‌اند و خود قرائت میکنند بعضی آیات را که صریح بر مطالب قدسیه و مطالب

غیر متناهیه است مع ذلک هیچ ادراک ننموده‌اند و اینقدر ادراک نشده که مقصود

از تلاوت کتب و قرائت صحف در هر عصری ادراک معانی آن و بلوغ بمعارج اسرار آنست

و الا تلاوت بی معرفت را البته فایده کلی نباشد چنانچه شخصی در یومی نزد این فقیر بحر معانی

حاضر بود و ذکری از علایم قیامت و حشر و نشر و حساب بمیان آمد و اصرار نمود که حساب

خلایق در ظهور بدیع چگونه شد که احدی اطلاع نیافت بعد قدری از صور علمیه و شئونات

حکمتیه بقدر ادراک و فهم بسامع القا شد و بعد ذکر شد که ایشان مکرر تلاوت فرقان نموده

و آیه مبارکه را که میفرماید فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان را ندیده‌اید و

بمقصود ملتفت نشده‌اید که معنی سؤال چنان نیست که ادراک نموده‌اید بلکه سؤال

بلسان و بیان نیست چنانچه همین آیه مشعر و مدل بر آنست و بعد میفرماید یعرف

المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی و الاقدام اینست که از وجه حساب

خلایق کشیده میشود و کفر و ایمان و عصیان جمیع ظاهر میشود چنانچه الیوم مشهود است

[illegible] از قبل دو مقام از برای شموس
مشرقه از مشارق الهیّه بیان نمودیم یکی مقام توحید و رتبهٔ تفرید چنانچه از قبل ذکر شد
لانفرّق بین احد منهم و مقام دیگر مقام تفصیل و عالم خلق و رتبهٔ حدودات
بشریّه است در این مقام هر کدام را هیکلی معیّن و امری مقرّر و ظهوری مقدّر
و حدودی مخصوص است چنانچه هر کدام باسمی موسوم و بوصفی موصوف و بامری
بدیع و شرعی جدید مأمورند چنانچه میفرماید تلک الرّسل فضّلنا بعضهم علی
بعض منهم من کلّم اللّه و رفع بعضهم درجات و آتینا عیسی ابن مریم البیّنات
و ایّدناه بروح القدس نظر باختلاف این مراتب و مقامات است که بیانات
و کلمات مختلفه از آن ینابیع علوم سبحانی ظاهر میشود و الّا فی الحقیقه نزد عارفین
معضلات مسائل الهیّه جمیع در حکم یک کلمه مذکور است چون اکثر ناس اطّلاع بر مقامات
مذکوره نیافته‌اند اینست که در کلمات مختلفهٔ آن هیاکل متّحده مضطرب و متزلزل
میشوند باری معلوم بوده و خواهد بود که جمیع این اختلافات کلمات از اختلافات مقامات
است اینست که در مقام توحید و علوّ تجرید اطلاق ربوبیّت و الوهیّت و احدیّت
صرفه و هویّهٔ بحته بر آن جواهر وجود شده و میشود زیرا که جمیع بر عرش ظهور اللّه

از جمال ایشان ظاهر چنانچه نغمات ربوبیّه از این هیاکل احدیّه ظاهر شد و در مقامی که مقام تمیز و تفصیل و تحدید و [illegible]
است عبودیّت صرف و فقر بحت و فنای بات از ایشان ظاهر است چنانچه
میفرماید انّی عبد اللّه و ما انا الّا بشر مثلکم و از این بیانات محقّقهٔ مثبته ادراک
فرما مسائل مسئولهٔ خود را که سؤال نموده بودی تا در دین الهی راسخ شوی و از اختلافات
بیانات انبیا و اصفیا متزلزل نشوی و اگر شنیده شود از مظاهر جامعه انّی انا
اللّه حقّ است و ریبی در آن نیست چنانچه مکرّرات مبرهن شد که بظهور و صفات
و اسمای ایشان ظهور اللّه و اسم اللّه و صفت اللّه در ارض ظاهر اینست که میفرماید
ما رمیت اذ رمیت و لکنّ اللّه رمی و همچنین انّ الّذین یبایعونک انّما
یبایعون اللّه و اگر نغمهٔ انّی رسول اللّه برآرند این نیز صحیح است و شکّی در آن نه
چنانچه میفرماید ما کان محمّد ابا احد من رجالکم و لکن رسول اللّه و در این مقام همه
مرسلند از نزد آن سلطان حقیقی و کینونت ازلی و اگر جمیع ندای انّی خاتم النّبیّین برآرند
آن هم حقّ است و شبهه را راهی نه و سبیلی نه زیرا که جمیع حکم یک ذات و یک نفس و یک
روح و یک جسد و یک امر دارند و همه مظهر بدئیّت و ختمیّت و اوّلیّت و آخریّت
و ظاهریّت و باطنیّت آن روح الارواح حقیقی و ساذج السّواذج ازلیّه‌اند و
همچنین اگر بفرمایند نحن عباد اللّه این نیز ثابت و ظاهر است چنانچه بظاهر

مطالع قدسیه احدی را اضطراب و تزلزل دست ندهد باری در کلمات
شموس حقیقت باید تفکر نمود و اگر ادراک نشد باید از واقفین مخازن علم
سؤال شود تا بیان فرمایند و رفع اشکال نمایند نه آنکه بعقل ناقص خود کلمات
قدسیه را تفسیر نمایند و چون مطابق نفس و هوای خود نیابند بیان آرند و اعتراض کنند
چنانچه الیوم علما و فقهای عصر که بر مسند علم و فضل نشسته‌اند و جهل را علم
نام گذاشته‌اند و ظلم را عدل نامیده‌اند اگر مجهولات خاطر خود را از شمس حقیقی
سؤال نمایند و جواب موافق آنچه فهمیده و یا از کتاب مثل خود ادراک نموده
اند نشنوند البته نفی علم از آن معدن و منبع علم نمایند چنانچه در هر زمانی از این
واقع شد مثل اینکه مذکور شد در سؤال از اهله که از سید وجود نمودند و آنحضرت
بامر الهی جواب فرمود که هی مواقیت للناس بعد از استماع نفی علم از آن
حضرت نمودند و همچنین در آیه روح که میفرماید و یسئلونک عن الروح
قل الروح من امر ربی و چون این جواب مذکور شد کل فریاد واویلا برآوردند که جاهلیکه
نمیداند که روح چه چیز است خود را عالم علم لدنی میداند و الیوم چون علمای عصر

در امکان ظاهر شود اینست که از آن جواهر وجود در مقام استغراق در بحار
قدس صمدی و استبلاغ بمعارج معانی سلطان حقیقی اذکار ربوبیه و الوهیه از
ایشان ظاهر شد اگر درست ملاحظه شود در همین رتبه منتهای نیستی و فنا در خود مشاهده
نموده‌اند در مقابل هستی مطلق و بقای صرف که گویا خود را معدوم صرف دانسته‌اند
و ذکر خود را در آن ساحت شرک شمرده‌اند زیرا که مطلق ذکر در این مقام دلیل هستی
و وجود است و این نزد واصلان بس خطا چه جای آنکه ذکر غیر شود و قلب و لسان
و دل و جان بغیر ذکر جانان مشغول گردد و یا چشم غیر جمال او ملاحظه نماید و یا گوش غیر نغمه
او شنود و یا رجل بغیر سبیل او مشی نماید در این زمان نسائم الله وزیده و روح الله
احاطه نموده قلم از حرکت ممنوع و لسان از بیان مقطوع گشته باری نظر باین مقام ذکر
ربوبیه و امثال ذلک از ایشان ظاهر شده و در مقام رسالت اظهار رسالت فرمودند
و همچنین در هر مقام باقتضای آن ذکری فرموده‌اند و همه را نسبت بخود داده‌اند
از عالم امر الی عالم خلق و از عوالم ربوبیه الی عوالم ملکیه اینست که آنچه بفرمایند و
هرچه ذکر نمایند از الوهیت و ربوبیت و نبوت و رسالت و ولایت
و امامت و عبودیت همه حق است و شبهه در آن نیست پس باید تفکر در این

چنانچه از اصحاب [illegible]

بی‌رتبه زده نمایند و اعتراف کنند و بهمان سخنهای قبل را اعاده نمایند چنانچه نمودند

با آنکه بجواهر وجود مقدسند از کل این علومهای محدوده و منزهند از جمیع کلمات

محدوده و متعالیند از ادراک بر هر یک کل این علوم نزد آن علم کذب محض

و جمیع این ادراکات افک محض بلکه هر چه از آن معادن حکمت الهی و مخازن علم

صمدانی ظاهر شود همان علم است و العلم نقطة کثرها الجاهلون دلیل بر آن و العلم نور

یقذفه الله فی قلب من یشاء مثبت این بیان باری چون معنی علم را ادراک ننموده

اند مجعولات خود را که ناشی از مظاهر جهل شده اسم آن را علم گذاشته

بر مبدع علوم وارد آورده اند آنچه دیده اند و شنیده اند مثلا در کتاب یکی از علما

که مشهور بعلم و فضل است و خود را از صنادید قوم شمرده و جمیع علمای راشدین را

رد و سب نموده چنانچه در همه جای از کتاب او تلویحا و تصریحا مشهود است

و این بنده چون ذکر او را بسیار شنیده بودم اراده نمودم که از رسائل او

قدری ملاحظه نمایم هر چند این بنده اقبال بملاحظه کلمات غیر نداشته و ندارم

ولیکن چون جمعی از احوال ایشان سؤال نموده و مستفسر شده بودند لهذا لازم

کتابی از ایشان که مسمی بارشاد العوام است در این مجلد یافت شد و از جبهه این اسم

رائحه کبر و غرور استشمام شد که مردم را عوام و خود را عالم فرض نموده و جمیع

مراتب او فی الحقیقه از همین اسم کتاب معلوم و مبرهن شد که در سبیل نفس و هوی

سالک شده و در تیه جهل و عمی ساکن گویا حدیث مشهور را فراموش نموده اند که میفرماید

العلم تمام المعلوم و القدرة و العزة تمام الخلق با وجود این کتاب برای طلب

نمودن چند نفر معدود نزد بنده بود و گویا دو مرتبه در او ملاحظه شد از اقصا ثمر

علم او چنانچه بدست آمد که حکایت معراج سید لولاک بود و ملاحظه شد که قریب بیست

علم او از شرط معرفت معراج نوشته اند و همچو مستفاد شد که اگر نفس این علوم را

درست ادراک ننموده باشد بمعرفت این امر متعالی فائز نگردد و از جمله علوم

علم فلسفه و علم کیمیا و علم سیمیا را مذکور نموده و ادراک این علوم فانیه مردوده را

شرط ادراک علوم باقیه مقدسه شمرده سبحان الله با این ادراک چه اعتراضات و تهمتها

که بهیاکل علم نامتناهی الهی وارد آورده فنعم ما قال تهمت داری کسانیرا که حق

که امین مخزن هفتم طبق و یکنفر از اهل بصیرت و دانش و صاحبان علوم معقول

الهی شنیده و بر حرفی از اسرار حکمت ربانی اطلاع نیافته بلکه اگر معنی علم لغه شود

البته مضطرب شود و جهل وجود او منکشف گردد با وجود این اقوال سخیفه

بمعنی چه دعوی‌های زیاد و از حد نموده فسبحان الله چه قدر متعجبم از مردم که باو

گرویده‌اند و تابع چنین شخصی گشته‌اند به تراب قناعت نموده و اقبال جسته

و از رب الارباب معرض گشته‌اند و از نغمه بلبل و جمال گل به نعیب زاغ و جمال

کلاغ قناعت نموده‌اند و دیگر چیزی ملاحظه شد از کلمات مجعوله این کتاب

که فی الحقیقه حیف است که قلم بتحریر ذکر آن مطالب مشغول شود و یا اوقات مصروف

بآن گردد و لیکن اگر محکی یافت شود حق از باطل و نور از ظلمت و شمس از ظل معلوم

می‌آمد از جمله علومی که این مرد مدعی آن شده صنعت کیمیاست بسیار طالبم که سلطانی

و یا نفسی که مقتدر باشد ظهور این علم را از عالم لفظ بعالم شهود و از قول بفعل از

ایشان طلب نماید و این ابی علم فانی را هم که دعوی اینگونه علوم نموده و ملکه کون

این علوم و فقدان آنرا علت علم و جهل میدانم با این مرد در همین قصر و قیام نمایم تا صدق

و کذب معلوم شود و لیکن چه فایده از ناس این زمان جز زخم سنان ندیده‌ام

و غیر ستم قاتل چیزی نچشیده‌ام هنوز اثر صد هیبر گردن باقیست و هنوز علائم

[illegible]

نزد علمای حقیقی ادراک این سر را از آن معارج معراج میشود با جمله

صاحب معراج حرفی از این علوم محدود و محجوب جهل اقر نموده و قلب ملیران بسته

و لاکن از جمیع این اشارات مقدس و منزه بوده چه خوب میگوید جمله ادراکات

بر خرهای لنگ حق سوار باد و پران چون خدنگ و الله هر کس بخواهد سیر

معراج را ادراک نماید یا قطره از عرفان این بحر بنوشد اگر چه علم این علوم نزد

او باشد بعضی مرآت قلب او از نقوش این علوم غبار گرفته باشد البته باید

پاک و منزه نماید تا سر این امر در مرآت قلب او تجلی نماید و الیوم مستغنیان بحر علوم

صمدانی و ساکنان فلک حکمت ربانی مردم را از تحصیل این علوم نهی میفرمایند و

صدور منیرشان بحمد الله منزه از این اشارات است و مقدس از این حجبات

حجاب اکبر را که میفرمایند العلم حجاب الاکبر بنار محبت یار سوختیم و خیمه دیگر بر اینها افراختیم

و باین افتخار نمائیم که الحمد لله سبحات جلال را بنار جمال محبوب دریدیم و جز

مقصود در قلب و دل جا ندادیم نه بعلمی جز علم یار متمسکیم و نه بمعلومی جز تجلی انوار

او متشبث باری بسیار متعجب شدم در این بیانات ندیدم مگر اینکه میخواهد بر مردم

فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ولیکن ای برادر من شخص مجاهد که اراده نمود
که قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد باید در بدایت امر قلب را
که محل ظهور و بروز تجلی اسرار غیبی الهی است از جمیع غبارات تیره علوم اکتسابی
و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزه فرماید و صدر را که سریر ورود و جلوس
محبت محبوب ازلی است لطیف و نظیف نماید و همچنین دل را از علاقه آب و گل یعنی
از جمیع نقوشات شبحیه و صور ظلیه مقدس گرداند بقسمی که آثار حب و بغض در قلب
نماند که مبادا آن حب او را بی دلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید چنانچه
الیوم اکثری باین دو وجه از وجه باقی و رفرف معانی باز مانده‌اند و بی شبان در صحراهای
ضلالت و نسیان میچرند و باید در کل حین توکل بحق نماید و از خلق اعراض کند و از عالم
تراب منقطع شود و تمسک برب الارباب جوید و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد
و افتخار و استکبار را از لوح قلب بشوید و بصبر و اصطبار دل بندد و صمت را
شعار خود نماید و از تکلم بی فایده احتراز کند چه زبان ناریست افسرده و کثرت بیان
سمی است هلاک کننده نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح و افئده را
بگدازد اثر آن نار بساعتی فانی شود و اثر این نار بقرنی باقی ماند و غیبت را ضلالت

بند از او امری ولی رشته و بیت میفرماید ان شجرة الزقوم طعام الاثیم
و بعد بیانات دیگر میفرماید تا آنکه منتهی میشود باین ذکر ذق انک انت العزیز
الکریم ملتفت شوید که چه واضح و صریح وصف او در کتاب محکم مذکور شده و این شخص
هم خود را در کتاب خود از بابت خفض جناح عبد اثیم ذکر نموده و اثیم فی الکتاب و عزیز
بین انعام و کریم فی الاسم تفکر در آیه مبارکه نموده تا معنی و لا رطب و لا یابس
الا فی کتاب مبین درست در لوح قلب ثبت شود و با وجود این جمعی معتقد او شده
و از موسی علم و عدل اعراض نموده بسامری جهل تمسک جسته‌اند و از شمس معانی که در
سماء لایزالی الهی مشرق است معرض گشته‌اند و کان لم یکن انگاشته‌اند باری ای برادر
من لئالی علم ربانی جز از معدن الهی بدست نیاید و رائحه ریحان معنوی جز از
گلزار حقیقی استشمام نشود و گلهای علوم احدیه جز از مدینه قلوب صافیه
نروید و البلد الطیب یخرج نباته باذن ربه و الذی خبث لا یخرج
الا نکدا و چون مفهوم گشت که تغنیات ورقاء هویه را احدی ادراک ننماید الا اهل
لهذا بر هر نفسی لازم و واجب است که مشکلات مسائل الهیه و معضلات اشارات
مطالع قدسیه را بر صاحبان افئده منیره و حاملان اسرار احدیه عرضه دارد
تا بتأییدات ربانی و افاضات الهی حل مسائل شود نه بتأییدات علوم اکتسابی

[illegible] مهیا شود [illegible] بشارت [illegible] خواهد شد و چون سرا[illegible]

طلب و مجاهده و ذوق و شوق و عشق و وله و جذب و حب در قلب روشن شد و

نسیم محبت از شطر احدیه وزید ظلمت ضلالت شک و ریب زایل شود و انوار

علم و یقین همه ارکان وجود را احاطه نماید در آن حین بشیر معنوی به بشارت روحانی

از مدینه الهی چون صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و روح را بصور معرفت

از نوم غفلت بیدار نماید و عنایات و تأییدات روح القدس صمدانی حیات

تازه جدید مبذول دارد بقسمی که خود را صاحب چشم جدید و گوش بدیع و قلب و فؤاد

تازه می‌بیند و رجوع به آیات واضحه آفاقیه و خفیات مستوره انفسیه نماید و بعین

الله بدیعه در هر ذره بابی مفتوح مشاهده نماید برای وصول بمراتب عین الیقین و حق

الیقین و نور الیقین و در جمیع اشیا اسرار تجلی وحدانیه و آثار تجلی صمدانیه ملاحظه

کند قسم بخدا که اگر سالک سبیل هدی و طالب معارج تقی باین مقام بلند اعلی واصل

گردد رایحه حق را از فرسنگهای بعیده استنشاق نماید و صبح نورانی هدایت را

از مشرق کل شیء ادراک کند و هر ذره و هر شیء او را دلالت بر محبوب و مطلوب نماید

و چنان ممیز شود که حق را از باطل چون شمس از ظل فرق گذارد مثلاً اگر نسیم حق از مشرق

[illegible] ابداع وزد و او در مغرب اختراع باشد البته استشمام کند و همچنین جمیع آثار حق را

[illegible]

غنیمت شمارد و عزلت از متمسکین و متکبرین را نعمت شمرد و در اسحار باذکار مشغول

شود و بتمام همت و اقتدار در طلب آن نگار کوشد غفلت را بنار حب و ذکر بسوزاند

و از ماسوی الله چون برق درگذرد و بر بی‌نصیبان نصیب بخشد و از محرومان عطا

و احسان دریغ ندارد و رعایت حیوان را منظور نماید تا چه رسد بانسان و اهل بیان

و از جانان جان دریغ ندارد و از شماتت خلق از حق احتراز نجوید و آنچه برای خود

نمی‌پسندد برای غیر نپسندد و نگوید آنچه را وفا نکند و از خاطئان در کمال استیلا

درگذرد و طلب مغفرت نماید و بر عاصیان قلم عفو درکشد و بحقارت ننگرد زیرا

حسن خاتمه مجهول است ای بسا عاصی که در حین موت بجوهر ایمان موفق شود و خمر بقا

چشد و بملاء اعلی شتابد و بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح تقلیب شود

و باسفل درکات نیران مقر یابد باری مقصود از جمیع این بیانات متقنه و اشارات

محکمه آنست که سالک و طالب جز خدا را فنا داند و غیر معبود را معدوم شمرد

و این شرایط از صفات عالین و سجیه روحانیین است که در شرایط مجاهدین

و مشی سالکین در مناهج علم الیقین ذکر یافت و بعد از تحقق این مقامات برای سالک

فارغ و طالب صادق لفظ مجاهد در باره او صادق می‌آید و چون بعمل و الذین جاهدوا

باید پس ای حبیب من باید جهدی نمود تا بآن مدینه وارد شویم و بعنایات الهیه و
نفحات ربانیه کشف سبحات جلال نمائیم تا باستقامت تمام جان پژمرده را
در ره محبوب تازه نثار نمائیم و صد هزار عجز و نیاز آریم تا بآن فوز فائز شویم
و آن مدینه کتب الهیه است در هر عهدی مثلا در عهد موسی تورات بود و در زمن
عیسی انجیل و در عهد محمد رسول الله فرقان و در این عصر بیان و در عهد من یبعثه الله
کتاب او که رجوع کل کتب باوست و مهیمن است بر جمیع کتب و در این مداین
ارزاق مقدر است و نعم باقیه مقرر غذای روحانی بخشند و نعمت قدمانی چشانند
بر اهل تجرید نعمت توحید عطا فرمایند بی نصیبان را نصیب کرم نمایند و آوارگان
صحرای جهل را کأس علم عنایت کنند و هدایت و عنایت و علم و معرفت و ایمان
و ایقان کل من فی السموات و الارض در این مداین مکنون و مخزون گشته مثلا
فرقان از برای امت رسول حصن محکم بود که در زمان او هر نفسی داخل او شد
از رمی شیاطین و رمح مخالفین و ظنونات مجتثه و اشارات شرکیه محفوظ
ماند و همچنین مرزوق شد بفواکه طیبه احدیه و اثمار علمیه شجره الهیه و از انهار ماء غیر
آسن معرفت نوشیدند و خمر اسرار توحید و تفرید چشیدند چنانچه جمیع ما یحتاج
آن امت در احکام دین و شریعت سید المرسلین در آن رضوان مبین موجود

از کلمات بدیعه و اعمال منیعه و افعال لمیعه از افعال و اعمال و آثار ما سوی امتیاز
دهد چنانچه اهل لؤلؤ لؤلؤ را از حجر و نیسان ربیع را از خریف و حرارت را از برودت و
دماغ جان چون از زکام کون و امکان پاک شد البته رائحه جانان را از منازل بعیده بیابد
و از اثر آن رائحه بمصر ایقان حضرت منان وارد شود و بدایع حکمت حضرت سبحانی را
در آن شهر روحانی مشاهده کند و جمیع علوم مکنونه را از اطوار ورقه شجره آن مدینه استماع
نماید و از تراب آن مدینه تسبیح و تقدیس رب الارباب بگوش ظاهر و باطن شنود
و اسرار رجوع و ایاب را بچشم سر ملاحظه فرماید چه ذکر نمایم از آثار و علامات و ظهورات
و تجلیات که بامر سلطان اسماء و صفات در آن مدینه مقدر شده بی آب رفع عطش نماید
و بی نار حرارت محبت الله بیفزاید در هر گیاهی حکمت بالغه معنوی مستور است و
بر شاخسار هر گل هزار بلبل ناطقه در جذب و شور از لاله های بدیعش سر نار موسوی ظاهر
و از نفحات قدسیه اش نفخه روح القدس عیسوی باهر بی ذهب غنا بخشد و بی
فنا بقا عطا فرماید در هر ورقش نعیمی مکنون و در هر غرفه اش صد هزار حکمت مخزون
و مجاهدین فی الله بعد از انقطاع از ما سوی چنان بآن مدینه انس گیرند که آنی از آن
منفک نشوند دلائل قطعیه را از سنبل آن محفل شنوند و براهین واضحه را از جمال
گل و نوای بلبل اخذ نمایند و این مدینه در رأس هزار سنه او ازید تجدید شود و تزیین

حکم او و محقق الوقوع است امر او و جمیع مأمور باتّباع او بوده‌اند تا ظهور بدیع
در سنه ستّین و اوست که طالبان را برضوان وصال میرساند و مجاهدان و مهاجران را
بسرادق قرب فائز میفرماید دلیلیست محکم و حجّتیست اعظم و غیر او از روایات
و کتب و احادیث این مرتبه را نداشته زیرا احادیث و صاحبان حدیث وجود و قولشان
بحکم کتاب ثابت و محقّق شده و دیگر آنکه در احادیث اختلاف بسیار است و شبهه
بسیار چنانچه نقطه فرقان در آخر امر فرمود که انّی تارک فیکم الثّقلین کتاب اللّه
و عترتی با اینکه احادیث بسیار که از منبع رسالت و معدن هدایت نازل شده
بود با وجود این جز کتاب چیزی نفرمودند و او را سبب اعظم و دلیل اقوم برای
طالبان مقرّر فرمودند که هادی عباد باشد تا یوم معاد حال بچشم انصاف و قلب طاهر و نفس
زکیّه ملاحظه فرمائید که در کتاب خدا که مسلّم من طرفین است از اهل عامّه و خاصّه
چه را حجّت برای معرفت عباد قرار فرموده باید بنده و شما و کلّ من علی الارض
بنور او تمسّک جسته حقّ را از باطل و ضلالت را از هدایت تمیز دهیم و فرق
گذاریم زیرا که حجّت منحصر شد بدو یکی کتاب و دیگر عترت که از میان رفته
پس منحصر شد بکتاب ... اوّل کتاب میفرماید الم ذلک الکتاب لا ریب فیه

هدی للمتّقین در حروف مقطعه فرقان اسرار ربوبیه مستور گشته و لئالی احدیه
در صدف آن حروف مخزون شده که اینمقام مجال ذکر آن نه ولکن بر حسب ظاهر
مقصود خود آنحضرتست که باو خطاب میفرماید یا محمّد این کتاب منزل از سماء
احدیه نیست ریبی و شکّی در او هدایتی است برای پرهیزکاران ملاحظه فرمائید
که همین فرقان را مقرّر و مقدّر فرموده برای هدایت کلّ من فی السّموات
والارض و خود آن ذات احدیه و غیب هویه شهادت داده بر آنکه شکّ و شبهه
در او نیست که هادی عباد است الی یوم معاد آیا انصاف هست که ثقل اعظم را
که خدا شهادت بر حقیّت او داده و حکم بر حقیّت او فرموده این عباد در او شکّ
نمایند و یا شبهه کنند و یا امری را که او سبب هدایت و وصول بمعارج معرفت قرار
فرموده از او اعراض نمایند و امر دیگر طلب نمایند و یا بحرف مزخرف ناس تشکیک
نمایند که فلان چنین گفته و فلان امر ظاهر نشده و حال آنکه اگر امری و یا احدی غیر کتاب الهی
علّت و دلیل برای هدایت خلق بود البتّه در آیه مذکور میشد باری از امر مبرم
الهی و از تقدیر مقدّره صمدانی که در آیه ذکر یافت تجاوز ننمائیم و کتب بدیعه را
مصدّق شویم چه اگر تصدیق این کتب را ننمائیم تصدیق این آیه مبارکه نشده چنانچه
این واضحست که هر کس تصدیق فرقان ننمود فی الحقیقه مصدّق کتب قبل از

نماید و در منتظرین برودت غفلت آورد ای رفیق باید از امر الهی کمند عرو بآنچه حجت
خود قرار فرموده راضی شویم و سر بتسلیم خلاصه حجت و برهان این آیه منزله
اعظم از آیات است که این علیل تواند اقامه دلیل نماید والله یقول الحق و هو یهدی السبیل
و هو القاهر فوق عباده و هو العزیز الحمید و همچنین میفرماید تلک آیات الله
نتلوها علیک بالحق فبای حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون میفرماید اینست آیات
منزله از سماء هویه میخوانیم بر شما پس بکدام سخن بعد از ظهور حق و نزول آیات او ایمان
می آورند اگر تلویح این آیه را ملتفت شوی مشخص که هرگز مظهری اکبر از انبیا
مبعوث نشده و حجتی هم اکبر و اعظم از آیات منزله در ارض ظاهر نشده بلکه اعظم از
این حجت حجتی ممکن نه الا ما شاء ربک و در جای دیگر میفرماید ویل لکل افاک
اثیم یسمع آیات الله تتلی علیه ثم یصر مستکبرا کان لم یسمعها فبشره
بعذاب الیم یعنی وای بر او که کننده کناره کار که می شنود آیات نازله از سما
مشیت الهیه را که خوانده می شود بر او پس استکبار مینماید که گویا نشنیده و آنرا
پس بشارت ده او را بعذابی دردناک اشارات همین آیه کل من فی السموات والارض

او ذکر شود و اسرار مکنونه او بیان گردد البته زمان آن بآخر رساند و کون حمل
نماید و کان الله بکل شیء شهیدا و همچنین در جای دیگر میفرماید و ان کنتم فی ریب
مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله وادعوا شهداءکم من دون الله
ان کنتم صادقین که ترجمه ظاهر آن اینست اگر بوده باشید در شک و شبهه در آنچه
که ما نازل فرموده ایم بر عبد خود محمد پس بیارید سوره مثل این سوره منزله و بخوانید
شهدای خود را یعنی علمای خود را تا اعانت نمایند شما را در انزال سوره اگر هستید از
راستگویان حال ملاحظه فرمائید چه مقدار عظیم است شأن آیات و
بزرگست قدر آن که حجت بالغه و برهان کامل و قدرت قاهره و مشیت نافذه
را باو ختم فرموده و هیچ شیء را آن سلطان احدیه در اظهار حجت خود باو شریک
نفرموده چه میان حجج و دلائل آیات منزله شمس است و سوای او نجوم
او است حجت باقیه و برهان ثابت و نور مضیئی از جانب سلطان حقیقی در
میان عباد و هیچ فضلی باو نرسد و هیچ امری بر او سبقت نگیرد کنز لئالی الهیه است
و مخزن اسرار احدیه و او است خیط محکم و حبل مستحکم و عروه وثقی و نور
لا یطفی شریعه معارف الهیه از او در جریانست و نار حکمت بالغه صمدانیه از او

دلیل میآیند و بعد از ظهور شمس معلوم باشارات علم مثلث حیثاند مثل اینست
که از آفتاب در اثبات نور او حجت طلبند و یا از باران نیسان در اثبات فیضش
برهان جویند حجت آفتاب نور اوست که اشراق نموده و عالم را فرا
گرفته و برهان نیسان جود اوست که عالم را بردای جدید تازه فرموده بلی کور
از آفتاب جز گرمی حاصلی ندارند و ارض جرز از رحمت نیسان فضلی احصا ننماید
عجب نبود که از قرآن نصیبی نیست جز نقش که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا
و در جای دیگر میفرماید و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات ما کان حجتهم الا ان قالوا
ائتوا بآبائنا ان کنتم صادقین یعنی در وقتیکه تلاوت کرده میشود بر ایشان
آیات ما نیست حجت ایشان مگر آنکه بگویند بیارید پدرهای ما را اگر هستید راست
گویان مشاهده نما که چه حجتها بر آن رحمتهای کامله واسعه میگرفتند بآیاتی که حرفی
از آن اعظم است از خلق سموات و ارض و مردگان وادی نفس و هوی را بروح
ایمان زنده میفرماید استهزا مینمودند و میگفتند پدرهای ما را از قبر بیرون آرید
بود اعراض و استکبار قوم و هر کدام از این آیات برای کل من علی الارض

اگر از آیات الهیه نازل شود احدی اعتنا ندارد که گویا پست‌ترین امور
نزد ایشان آیات الهیه است و حال آنکه اعظم از آیات امری نبوده و نخواهد بود
بگو بایشان ای بی‌خبران میگوئید آنچه را قبل میدادن شما گفتند اگر ایشان ثمری
از شجرهٔ اعراض خود دیدند شما هم خواهید دید و عنقریب بآبای خود در نار مستقر خواهید
یافت فالنار مثویهم فبئس مثوی الظالمین و در جای دیگر میفرماید و اذا علم
من آیاتنا شیئا اتخذها هزوا اولئک لهم عذاب مهین یعنی در وقتیکه عالم
شود از آیات ما شیئی را اخذ مینماید آن را از روی استهزا و از برای ایشان است
عذابی خوار کننده از جمله استهزا این بود که میگفتند معجزهٔ دیگر ظاهر نما و برهان
دیگر بیار آن یکی فاسقط علینا کسفا من السماء میگفت و دیگران کان هذا
هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء مذکور میداشت مثل یهود
عهد موسی که تبدیل نمودند مائدهٔ سماوی را باشیای خبیثه سیر و پیاز آن قوم
هم طلب تبدیل مینمودند آیات منزله را بظنونات نجسهٔ کثیفه چنانچه الیوم
مشاهده میشود که مائدهٔ معنویه از سماء رحمت الهیه و غمام مکرمت سبحانیه نازل
است و بحور حیوان در رضوان جنان بامر خالق کن فکان در موج و جریان و جمیع جه

آیا ما ترک کننده‌ایم خدایان خود را برای شاعری مجنون که آنحضرت را شاعر میدانستند

و بآیات الهیه سخریه مینمودند و میگفتند این کلمات اساطیر اولین است یعنی کلماتیست

که قبل گفته شده و محمد آن کلمات را ترکیب نموده میگوید از خدا است چنانچه الیوم

بمثل همین را شنیده‌اید که نسبت باین امر میدهند و میگویند که این کلمات را یا کلمات

قبل ترکیب نموده و یا کلماتیست مغلوط قد کبر قولهم و صغر شأنهم و حدهم اخبث

که بعد از این انکارها و اعتراضات که مذکور شد گفتند بعد از موسی و عیسی موافق کتب

نباید نبی مستقل که ناسخ شریعت باشد مبعوث شود باید شخصی بیاید که تکمیل

شریعت قبل باشد این آیه مبارکه که مشعر بر جمیع مطالب الهیه و مدل بر عدم

انقطاع فیوضات رحمانیه است نازل شد ولقد جائکم یوسف من قبل

بالبینات فما زلتم فی شک مما جائکم به حتی اذا هلک قلتم لن یبعث الله

من بعده رسولا کذلک یضل الله من هو مسرف مرتاب و ترجمه آن تحقیق آمد

شما را یوسف از پیش با بینات پس پیوسته بودید در شک از آنچه آمد شما را بآن تا

چون هلاک شد گفتید مبعوث نمیکرداند خدا بعد از او رسولی را همچنین اضلال میکند

عقلون و در همین آیه مذکور و لئالی اسرار مخزون است اگر فی الحکمه در دوی یا

شود و دوا میرسد گوش بحرفهای مزخرف عباد ندهید که میگویند کتاب و آیات از برای

عوام حجت نمیشود زیرا که نمی فهمند و احصا نمی کنند با اینکه این قرآن حجت است

بر مشرق و مغرب عالم اگر قوه ادراک او در مردم نبود چگونه حجت بر کل واقع میشد

از این قرار بر معرفت الهیه هم نفسی مکلف نیست و لازم نه زیرا که عرفان او اعظم از

عرفان کتاب اوست و عوام استعداد ادراک آن ندارند باری این سخن بغایت

لغو و غیر مقبول است همه از روی کبر و غرور گفته میشود که مردم را از ریاض رضای

الهی دور کنند و زمام آنها را محکم حفظ نمایند با اینکه نزد حق این عوام از علمای ایشان

که از حق اعراض نموده‌اند بغایت مقبولتر و پسندیده‌ترند و فهم کلمات الهیه و درک

بیانات حمامات معنویه هیچ دخلی بعلم ظاهری ندارد و این منوط بصفای قلب و

تزکیه نفوس و فراغت روح است چنانچه حال عبادی چند موجودند که حرفی از

رسوم علم ندیده‌اند و بر رفرف علم جالسند و از سحاب فیض الهی ریاض قلوبشان

بگلهای حکمت و لالهای معرفت تزیین یافته فطوبی للمخلصین من انوار یوم عظیم

از این علمای عصر که اعراض از جمال حق نمودند و بعلومیکه خود از نفس و هوی
ناشی گشته متمسک شده بر نبأ الهی و امر او احتجاج مینمودند قل هو نبأ عظیم انتم
عنه معرضون و همچنین میفرماید و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قالوا ما هذا
الا رجل یرید ان یصدکم عما کان یعبد آباءکم و قالوا ما هذا الا افک مفتری
والحق یقول و چون خوانده شود بر ایشان یعنی بر آن کفره و فجره آیات قدسیه احدیه
گویند آن مشرکان از حق بیخبران نیست این رسول پروردگار مگر مردیکه میخواهد منع
کند شمارا از آنچه که میپرستیدند آنرا پدرهای شما و دیگر گفتند نیست این مگر کذبی
افترا کرده شده بشنوید ندای قدس الهی و نوای خوش صمدانی را که چگونه در تلویح
انذار فرموده مکذبین آیات را و بیزاری جسته منکرین کلمات قدسیه را و بعد ناس را
ملاحظه فرمائید از کوثر قرب و اعراض و استکبار آن فجره و فاجره از جمال قدس با اینکه
آن جوهر لطف و کرم هیاکل عدم را بعرصه قدم هدایت میفرمود و آن [illegible]
حقیقی را بشریعه قدسیه غنا دلالت مینمود مع ذلک بعضی میگفتند این نسبت
افترا کننده بر پروردگار عالمیان و بعضی میگفتند این منع کننده است ناس را

فرمائید و همچنین شنیده که در عصر هر امم آن عهد بآیه از کتاب تمسک جسته از اینگونه
حرفهای مزخرف میگفتند که دیگر نبی نباید در ابداع بیاید مثل آنکه آیه انجیل را که
مذکور شد علمای آن استدلال بآن نمودند که هرگز حکم انجیل مرتفع نمیشود و
پیغمبری مستقل مبعوث نگردد الا برای اثبات شریعت انجیل و اکثری از ملل مبتلا
باین مرض روحی شده اند چنانچه اهل فرقان را می بینی که چگونه مثل امم قبل بذکر
خاتم النبیین محتجب گشته اند با اینکه خود مقرند باینکه لا یعلم تأویله الا الله
والراسخون فی العلم بعد که راسخ در علوم و ابنا و نفسها و ذاتها و جوهرها
بیان میفرماید که قدری مخالف هوای ایشان واقع میشود نیست که می شنوی که چه
میگوئید و چه میکنند و نیست اینها مگر از رؤسای ناس در دین یعنی آنهائیکه آلهه
بغیر هوا اخذ نکرده اند و بغیر ذهب مذهبی نیافته اند و بحجبات علم محتجب گشته اند
و بضلالت او گمراه شده اند چنانچه بتصریح تمام رب الانام میفرماید افرأیت
من اتخذ الهه هواه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی
بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله افلا تذکرون یعنی آیا دیدی آنکسی را
که گرفت خدای خود خواهشهای نفس خود را و اضلال کرد او را خدا بر علمی و مهر نهاد
بر گوش و دل او و گردانید در چشم او پرده پس که هدایت میکند او را بعد از خدا آیا پند نمیگیرید

مقصود در این آیه و چه مبرهن است حجیت آیات منزله و این آیه در وقتی نازل شد که
کفار باسلام اذیت مینمودند و نسبت کفر میدادند چنانچه نسبت میدادند باصحاب
آنحضرت که بخدا کافر شده اید و بساحری کذاب مؤمن و موقن گشته اید و در
صدر اسلام که هنوز امر بر حسب ظاهر قوت نداشت در هر مقام و مکان که دوستان
آنحضرت را ملاقات مینمودند نهایت اذیت و زجر و زخم و سب بر آن
مقبلین الی الله معمول میداشتند و در این وقت این آیه مبارکه از سماء احدیه
نازل شد برهانی واضح و دلیلی لائح و تعلیم فرمود اصحاب آنحضرت که
بگوئید بکافران و مشرکان که آیا اذیت میکنید ما را و ستم مینمائید و عملی از ما صادر نشده
مگر آنکه ایمان آورده ایم بخدا و بآیاتیکه نازل شد بر ما از لسان محمد و همچنین آیاتیکه نازل شد
بر انبیای او از قبل که مقصود این است که تقصیری نداریم مگر آنکه آیات جدیده بدیعه
الهیه را که بر محمد نازل شده و آیات قدیمه که بر انبیای قبل نازل شد جمیع را من عند الله
دانستیم و تصدیق و اذعان نمودیم و این دلیلی است که سلطان احدیه تعلیم فرموده
عباد خود را مع ذلک آیا جایز است این آیات بدیعه که احاطه فرموده و شرق و غرب را

خطا نامه که بآن منبع و معدن عصمت داده اند با آنکه در کتاب الهی و لوح قدر
صمدانی در جمیع اوراق و کلمات انذار فرموده مکذبین و معرضین آیات منزله را و
بشارت فرموده مقبلین آنرا با وجود این چه قدر اعتراضات که بر آیات منزله
از سموات قدسیه بدیعه نموده اند و حال آنکه چشم امکان چنین فضلی ندیده و گوش
سمع اکوان چنین عنایتی نشنیده که آیات بمثابه غیث نیسانی از غمام رحمت رحمانی
جاری و نازل شود چه که انبیای اولوالعزم که عظمت قدر و رفعت مقامشان چون شمس
واضح و لائح است مفتخر شدند هر کدام بکتابی که در دست هست و مشاهده شده و آیات
آن احصا گشته و از این غمام رحمت رحمانی اینقدر نازل شده که هنوز احدی احصا ننموده چنانچه
بیست مجلد الآن بدست می آید و چه مقدار که هنوز بدست نیامده و چه مقدار هم که تاراج شده
و بدست مشرکین افتاده و معلوم نیست چه کرده اند ای برادر باید چشم گشود و تفکر نمود
و ملتجی بمظاهر الهیه شد که شاید از مواعظ واضحه کتاب پند گیریم و از نصایح مذکوره در الواح
متنبه شویم اعتراض بر منزل آیات نکنیم امرش را بجان تسلیم کنیم و حکمش را بتمام جان و روان
قبول نمائیم و مذعن شویم که شاید در فضای رحمت وارد شویم و در شاطی فضل مسکن نمائیم

نفرماید حاشا ثمّ حاشا که مقبلین و متقرّبین آیات احدیّه را از ابواب رحمت
خود براند و متمسّکین بحجّهٔ مثبته را تحدید فرماید اذ انّه مثبت الحقّ بآیاته و محقّق
الامر بکلماته و انّه لهو المقتدر المهیمن القدیر و همچنین میفرماید و لو نزّلنا علیک
کتاباً فی قرطاس فلمسوه بایدیهم لقال الّذین کفروا ان هذا الّا سحر مبین
و اکثری آیات فرقانیّه مدلّ و مشعر بر این مطلب است و این بنده اختصار نمودم
باین آیات مذکوره حال ملاحظه فرمائید که در جمیع کتاب جز آیات را که حجّت قرار
فرموده برای معرفت مظاهر جمال خود دیگر امری ذکر شده تا بآن متمسّک شوند
و اعتراض نمایند بلکه در جمیع موارد بر منکرین آیات و استهزاکنندهٔ آن وعدهٔ نار
فرموده اند چنانچه معلوم شد حال اگر کسی باید گوهر بارها از آیات و خطب و صحایف
و مناجات بی آنکه تعلیم اخذ نموده باشد آیا بچه دلیل میتوان اعتراض نمود و از این
فیض اکبر محروم شد و جواب چه خواهند گفت بعد از عروج روح از جسد ظلمانی آیا
میشود که بفلان حدیث تمسّک جستیم و چون معنی او را بظاهر نیافتیم لهذا بر مظاهر
امر اعتراض نمودیم و از شرایع حقّ دور گشتیم آیا نشنیده‌اید که از جمله علّت اینکه

فلان مرو که از روی جهل بعضی کلمات برای القای شبهه در قلوب جمع نموده و
شیطان عصر شده برای اضلال عباد و اضلال من فی البلاد و پیروی نمایند و از خورشید
فیض الهی بی بهره کردند و از همهٔ این مراتب گذشته آیا از این نفس قدسی و نفس رحمانی
چه از او دیدند و ادبار نمایند نمیدانم بکدام متمسّک جویند و بکدام وجه اقبال کنند بلی
ولکلّ وجهة هو مولّیها فقد هدیناک السّبیلین فی هذین المنهجین ثمّ امش علی ما تختار
لنفسک و هذا قول الحقّ و ما بعد الحقّ الّا الضّلال و از جمله ادلّه بر اثبات این امر
آنکه در هر عهد و عصر که غیب هویّه در هیکل بشریّه ظاهر میشد بعضی از مردمیکه معروف
نبودند و علاقه بدنیا و چیزی نداشتند بضیاء شمس نبوّت مستضیء و بانوار قمر هدایت
مهتدی میشدند و بلقاء الله فائز میگشتند لهذا این بود که علمای عصر و اغنیای عهد
استهزاء مینمودند چنانچه از لسان آن گمراهان میفرماید فقال الملأ الّذین کفروا من قومه
ما نریک الّا بشراً مثلنا و ما نریک اتّبعک الّا الّذین هم اراذلنا بادی الرّأی
و ما نری لکم علینا من فضل بل نظنّکم کاذبین اعتراض مینمودند و بآن مظاهر قدسیّه
میگفتند که متابعت شما نکرده مگر اراذل ما که اعتنائی بشأن آنها نیست و مقصودشان

[illegible]

دوست داوند که همه عالم را ایثار دل و جان ایشان متحیر گشتند که این همه برای این

جهادی که هستند و انکار بعضی علما که دین را مدرسی داوند و اقرار اغنیا تبدیل نمودند و گوهر

قربانی آن همه هاشمی شور و معاونت کردند و بجز اخذ اموال ناس مرادی نجویند چنانچه مشاهده میشود

که کل بر جادهٔ دنیا مشغول شده اند و از رتبهٔ علم دور مانده و حال انصاف دهید

که شهادت اینها مقبول نیست چه که قولشان و فعلشان موافق و ظاهرشان و باطنشان

مطابق نه و حقیقت بحث العقول فی [illegible] و تحیرت النفوس [illegible] باعتبار هم و با

حضرت حباره هم و باشهادت این مرضیین که بجز هوای نفس تنفسی بر نیاوردند و از قفس

نفسانیات باطله نجات نیافته اند و در یوم سر از فرش بر ندارند مگر چون خفاش ظلمانی

در طلب دنیای فانی کوشند و در لیل راحت نشوند مگر در تدبیرات امورات واهیه کوشند

بتدبیر نفسانی مشغول گشته و از تقدیر الهی غافل شده اند در روز بجان در تلاش معاش

و شب در تزیین اسباب فراش آیا در هیچ شرع و ملتی جایز است که با عراض این نفوس

محدوده متمسک شوند و از اقبال و تصدیق نفوسی که از جان و مال و اسم و رسم و ننگ

و نام در رضای حق گذشته اند غافل مانند آیا نشنوده که از قبل امر سید الشهداء را

بر بطلان حق [illegible] حق مینمودند و اما در این ظهور بدیع و شمس [illegible] جمعی از علما

راشدین و فضلای کاملین و فقهای بالغین از کأس قرب و وصال مشروب

شدند و بعنایت عظمی فائز گشتند و از کون و امکان در سبیل جانان گذشتند

بعضی از اسامی آنها ذکر میشود که شاید سبب استقامت انفس مضطربه و نفوس غیر مطمئنه

شود از آنجمله جناب ملا حسین است که محل اشراق شمس ظهور شدند لولاه ما استوی

الله علی عرش رحمانیته و ما استقر علی کرسی صمدانیته و جناب آقا سید یحیی که وحید عصر

خود و فرید زمان خود بودند و ملا محمد علی زنجانی و ملا علی بسطامی و ملا سعید

بارفروشی و ملا نعمت الله مازندرانی و ملا یوسف اردبیلی و ملا مهدی

خوئی و آقا سید حسین ترشیزی و ملا مهدی کندی و برادر او ملا باقر و ملا عبد الخالق یزدی

و ملا علی برقانی و امثال ذلک که قریب چهار صد نفر بودند که اسامی جمیع در

لوح محفوظ الهی ثبت شده همهٔ اینها مهتدی و مقر و مؤمن گشتند برای آن شمس ظهور

بقسمی که اکثری از مال و عیال گذشتند و برضای ذو الجلال پیوستند و از سر جان

برای جانان برخواستند و انفاق نمودند بجمیع آنچه مرزوق گشته بودند بقسمی که

سینهاشان محل تیرهای مخالفین گشت و سرهاشان زینت سنان مشرکین چنانچه

[illegible]

صد در جزای حب تا اند بر بطلان این نور لائح جایز و مقبول است با آنکه بعد

مردم ایشان را شناخته اند و منقطعین را ادراک نموده که از روی تواتر اعتبار دلیلی آمده

ملکی در سبیل دین الهی منبسط کردند تا چه رسد بجان و مال و غیره حال ملاحظه

فرمائید که چگونه محکمات الهیه بنص کتاب تفصیل نمود و خالص را از غش تمیز

داده و مع ذلک هنوز شاعر نشده اند و در نوم غفلت بکسب دنیای فانیه و

ریاست ظاهریه مشغول شده اند یا ابن الانسان قد مضی علیک ایام و قد غلبت

فیها بما تهوی نفسک من الظنون والاوهام الی متی تکون راقدا علی بساطک فارفع

رأسک عن النوم فان الشمس قد ارتفعت فی وسط الزوال لعل یستشرق علیک

من انوار الجمال والسلام و لکن معلوم باشد که این علما و فقها که مذکور شد هیچیک

ریاست ظاهره نداشته اند چه که محال است علمای مقتدر معروف عصر که بر مسند حکم

جالسند و بر سریر امر ساکن تابع حق شوند الا من شاء ربک چنین امری در عالم

ظهور ننمود مگر قلیلی و قلیل من عبادی الشکور چنانچه در این عهد احدی از علمای

مشهوره که زمام ناس در قبضه حکم ایشان بود اقبال نجستند بلکه بتمام بغض و انکار در دفع

ح

[illegible]

بشر است دادو نیافت ولیکن این انوار مقدسه مجرده بسینه میگذارند که بلایا از جمیع جهات

مثل باران بر آنها بارید و بچه عشق و حب و محبت و ذوق که جان را رایگان در سبیل

سبحان انفاق نمودند چنانچه بر همه واضح و مبرهن است با وجود این چگونه این امر را

سهل شمرند آیا در هیچ عصر چنین امر خطیری ظاهر شده و آیا اگر این اصحاب مجاهد فی الله

نباشند دیگر که مجاهد خواهد بود و آیا اینها طالب عزت و مکنت و ثروت بوده اند و آیا مقصودی

جز رضای حق داشته اند و اگر این همه اصحاب با این آثار عجیبه و افعال غریبه باطل باشند دیگر

که سزاوار است که دعوی حق نماید قسم بخدا که همین فعلشان برای جمیع من علی الارض حجت کافی

و دلیل وافی است لو کان الناس فی اسرار الامر یتفکرون و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

و از همه گذشته علامت صدق و کذب در کتاب معلوم و مقرر شده باید ادعا و

دعاوی کل عباد را باین محک الهی زده شود تا صادق را از کاذب تمیز دهند چنانچه میفرماید

فتمنوا الموت ان کنتم صادقین حال ملاحظه فرمائید این شهدای صادق که بنص

کتاب شاهد بر صدق قول ایشانست چنانچه دیده اید که همه جان و مال و زنان و فرزند

و کل ما ملکت را انفاق نموده اند و باعلی غرف رضوان عروج فرموده اند شهادت این

[illegible]

اعراض و اعتراض هر کدام را در توقیع او تفصیل ذکر فرموده اند فاعتبروا یا اولی
الابصار و مقصود این ذکر آن بود که مبادا اهل بیان در ظهور مستغاث
فی قیامة الاخری اعتراض نمایند که در ظهور بیان جمعی از علما موقن گشته اند
و چرا در این ظهور نشد و نعوذ باللّه متمسک باینگونه مزخرفات شوند و از جمال
الهی محروم شوند بلی این علما که مذکور شد اکثری معروف نبوده اند و بفضل اللّه از ریاست
ظاهره و زخرف فانیه جمیع مقدس و منزه بوده اند و ذلک من فضل اللّه یؤتیه
من یشاء و دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین دلائل مشرق است استقامت آن جمال ازلیست
بر امر الهی که با اینکه در سن شباب بودند و امریکه مخالف کل اهل ارض از وضیع و شریف
و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیت بود و با وجود این قیام بر آن امر فرمود
چنانچه کل استماع نموده اند و از هیچکس و هیچ نفس خوف ننمودند و اعتنا نفرمودند
آیا میشود این بغیر امر الهی و مشیت مثبته ربانی قسم بخدا اگر کسی فکر
چنین امری نماید فی الفور هلاک شود و اگر قلبهای عالم را در قلبش جا دهند
باز جسارت بر چنین امر معظم ننماید مگر باذن الهی باشد و قلبش متصل بفیوضات

دنیای فانیه این امور را متعرض شده اند سبحان اللّه
قیوم اسما نامیده و اول و اعظم و اکبر جمیع کتب است اخبار از شهادت خود
میدهند و در مقامی این آیه را ذکر فرموده اند یا بقیة اللّه قد فدیت بکلی لک و
رضیت السب فی سبیلک و ما تمنیت الا القتل فی محبتک و کفی باللّه العلی معتصما
قدیما و همچنین در تفسیر هاء تمنای شهادت خود را نموده اند کأنی سمعت منادیا ینادی
فی سری افد احب الاشیاء الیک فی سبیل اللّه کما فدی الحسین علیه السلام فی
سبیلی و لو لا کنت ناظرا بذلک السر الواقع فو الذی نفسی بیده لو اجتمعوا الملوک
الارض لن یقدروا ان یأخذوا منی حرفا فکیف العبید الذین لیس لهم شأن بذلک و انهم
مطرودون الی ان قال لیعلم الکل مقام صبری و رضائی و فدائی فی سبیل اللّه آیا صاحب
این بیان را میتوان نسبت داد که در غیر صراط الهی مشی نماید و یا بغیر رضای او امر
طلب نموده و در همین آیه نسیم انقطاعی مکنون شده که اگر بوزد جمیع هیاکل وجود
جان انفاق نمایند و از روان درگذرند حال ملاحظه نمائید که چه قدر ناس نسناس شده اند
و بغایت حق ناسپاس که چشم از جمیع اینها پوشیده اند و بعقب مرداری چند که از

قدر رشحات علمی از آن بحر علم لدنی که احاطه نموده جمیع ممکنات را با آنکه در بر بلد

و مدینه جمیع علما و اعزه بر منع و رد ایشان برخواستند و کمر غل و حسد و ظلم

بر دفعشان بستند و چه نفوس قدسی را که جواهر عدل بودند بنسبت ظلم کشتند

و چه هیاکل روح را که صرف علم و عمل از ایشان ظاهر بود به بدترین

عذاب هلاک نمودند مع کل ذلک هر یک از آن وجودها تا دم مرگ بذکر الله

مشغول بودند و در هوای تسلیم و رضا طایر و بعضی این وجودات را تقلیب

نمودند و تصرف فرمودند که بجز اراده او شیء مرادی نخواستند و بجز امرش

امری نگزیدند رضا برضایش دادند و دل بخیالش بستند حال قدری تفکر

نمائید آیا چنین تصرف و احاطه از احدی در امکان ظاهر شده و جمیع این قلوب

منزهه و نفوس مقدسه بکمال رضا در موارد قضا شتافتند و در مواقع شکایت

جز شکر از ایشان ظاهر نه و در مواطن بلا جز رضا از ایشان مشهود نه و این

رتبه هم معلوم است که کل اهل ارض چه مقدار غل و بغض و عداوت باین اصحاب

داشتند چنانچه اذیت و ایذای این طلعات قدسی معنوی را علت فوز

و اعرضوا عن لقاء الله فی یوم القیمة وعدهم الله بنار شرکهم و اعد لهم فی الآخرة

عذابا یحترق به اجسادهم و ارواحهم ذلک بانهم قالوا ان الله لم یکن قادرا علی شیء

و کانت یداه عن الفضل مغلولا و استقامت بر امر حجتی است بزرگ و برهانی است عظیم

چنانچه خاتم انبیا فرموده شیبتنی الآیتین یعنی پیر نمود مرا دو آیه که هر دو مشعر بر استقامت

بر امر الهی است چنانچه میفرماید فاستقم کما امرت حال ملاحظه فرمائید که این

سدرهٔ رضوان سبحانی در اول جوانی چگونه بتبلیغ امر الله قیام فرمود و چه قدر

استقامت از آن جمال احدیت ظاهر شد که جمیع من علی الارض بر منعش اقدام

نمودند حاصلی نبخشید آنچه ایذا بر آن سدرهٔ طوبی وارد می‌آوردند شوقش بیشتر و نار

حبش مشتعل‌تر میشد چنانچه این فقرات واضح است و احدی انکار ندارد تا آنکه بالآخره

جان را در باخت و برفیق اعلی شتافت و از جمله دلائل ظهور غلبه و قدرت و احاطه‌ایست

که از آن مظهر وجود و مظهر معبود در اکناف و اقطار عالم ظاهر شد چنانچه آن جمال

ازلی در شیراز در سنهٔ ستین ظاهر شدند و کشف غطا فرمودند مع ذلک باندک زمانی

آثار غلبه و قدرت و سلطنت و اقتدار از آن جوهر الجواهر و بحر البحور در جمیع بلاد

نماید جمیع اسرار کلمات الهیه و امور ظاهره از آن سلطان حقیقی را از آنچه
ذکر شد ادراک مینماید ولیکن چون همه ناس بر یک شأن و یک مقام نیستند
لهذا چند حدیثی ذکر مینمائیم تا بسبب استقامت انفس متزلزله شود و اطمینان
عقول مضطربه گردد و همچنین حجت الهیه بر اعالی و ادانی عباد تام و کامل گردد
از جمله احادیث اینست که میفرماید اذا ظهرت رایة الحق لعنها اهل الشرق
والغرب و حال باید قدری از صهبای انقطاع نوشید و بر رفرف امتناع
مقر گزید و تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة را منظور داشت که آخر سبب
این امر شنیع چه میشود که جمیع مردم با اظهار حب و طلب حق بعد از ظهور اهل حق را
لعن نمایند چنانچه مستفاد از حدیث میشود و این واضحست که سبب نسخ
قواعد و رسوم و عادات و آداب است که همه ناس با آن محدود گشته‌اند
و الا اگر جمال رحمن بر همان رسوم و آداب حرکت نماید و تصدیق کند
مردم را در آنچه با او مشغولند دیگر چرا اینهمه اختلاف و فساد در ملک ظاهر
می شود و مصدق و مثبت این حدیث شریف قوله تعالی یوم یدع الداع

ظاهر گشت و با اینهمه ایذا و اذیت محل لعن جمیع ناس شدند و محل ملامت جمیع
عباد و لکن با صبر در عالم کون از اصطبارشان ظاهر شد و وفا در
ارکان عالم از فعلشان موجود گشت باری در جمیع این وقایع حادثه
و حکایات وارده تفکر فرمائید تا بر عظمت امر و بزرگی او مطلع گردید
تا بعنایت رحمن روح اطمینان در وجود دمیده شود و بر سریر ایقان مستریح
و جالس شوید خدای واحد شاهد است که اگر فی الجمله تفکر نمائید علاوه
بر همه این مطالب مقرره و دلائل مذکوره همین رد و سب و لعن اهل ارض
بر این جواهر میدان تسلیم و انقطاع اعظم دلیل و اکبر حجت بر حقیت
ایشانست و هر آن که تفکر در اعتراضات جمیع مردم از علما و فضلا و
جهال فرمائید در این امر محکم‌تر و راسخ‌تر و ثابت‌تر میشوی زیرا که جمیع
آنچه واقع شده از قبل معادن علم لدنی و مواقع الکلام ازلی خبر داده‌اند گر
چه این بنده اراده ذکر احادیث قبل را نداشتم ولیکن نظر بمحبت آنجناب
چند روایتی که مناسب این مقام است ذکر مینمائیم با اینکه فی الحقیقه احتیاج

[illegible] او با اینها چه از [illegible] که جمیع امورات [illegible] تغییر [illegible] ظهور [illegible]
کلیه تغییر خواهد بود و با اینکه در عوالم الهیه از کتب مشهوره معتبره روایت میفرماید
یظهر من بنی هاشم صبیّ ذو کتاب و احکام جدید الی ان قال و اکثر اعدائه العلماء
و در مقامی دیگر از صادق ابن محمّد ذکر مینماید که فرمودند و لقد یظهر صبیّ من بنی
هاشم و یأمر النّاس ببیعة و هو ذو کتاب جدید یبایع النّاس بکتاب جدید
علی العرب شدید فان سمعتم منه شیئاً فاسرعوا الیه خوب وصیّت ائمّه
دین و سرج یقین را عمل نمودند با اینکه میفرماید اگر شنیدید که جوانی از بنی
هاشم ظاهر شد و میخواند مردم را بکتاب جدید الهی و احکام بدیع ربّانی
بشتابید بسوی او مع ذلک جمیع حکم کفر و خروج از ایمان آن سیّد امکان
دادند و نرفتند بسوی آن نور هاشمی و ظهور سبحانی مگر با شمشیرهای
کشیده و قلبهای پرکینه و دیگر ملاحظه عداوت علما نمائید که بچه صریحی در کتب
مذکور است با وجود همه این احادیث ظاهره مدلّه و اشارات واضحه محقّقه
جمیع ناس از جوهر صافی معرفت و بیان معرض شده و بمظاهر ضلالت و
طغیان اقبال نموده و با این روایات وارده و کلمات نازله میگویند آنچه

لهذا این همه افتتان و امتحان رو میدهد و حال مردم را ملاحظه نما که هیچیک از
این احادیث محکمه را که جمیع ظاهر شده نمی‌نمایند و لکن آن احادیثی را
که صحت و سقم آن معلوم نیست تمسک بآنها جسته‌اند که چرا ظاهر نشد
و حال آنکه آنچه را هم که تعقل نموده‌اند ظاهر شد و باهر گشت و آثار و علامات
حق مثل شمس در وسط سماء لائح مع ذلک عباد در تیه جهل و نادانی سرگردان
مانده‌اند با اینکه چه قدر از آیات فرقانیه و روایات محققه که جمیع آن دلیل است
بر شرع و حکم جدید و امر بدیع باز منتظرند که طلعت موعود بر شریعت فرقان
حکم فرماید چنانچه یهود و نصاری همین حرف را میگویند و از جمله کلمات مدلّه
بر شرع جدید و امر بدیع فقرات دعای ندبه است که میفرماید این المدّخر
لتجدید الفرائض و السّنن و این المتخیّر لاعادة الملّة و الشّریعة و در زیارت میفرماید
السّلام علی الحقّ الجدید سئل ابوعبدالله عن سیرة المهدی کیف سیرته قال یصنع
ما صنع رسول الله ص و یهدم ما کان قبله کما هدم رسول الله امر الجاهلیّة حال ملاحظه
فرمائید که با وجود امثال این روایات چه استدلال بر عدم تغییر احکام

قول ائمه دین و انوار مبین است و در شرع متین چنین امری و حکمی صادر
نشده و چنانچه الیوم امثال این سخنها می‌شنوید و از اینها کل فانیه ظاهر شده
و میشود و حال این روایت را ملاحظه نمائید که چگونه از قبل جمیع امورات را
اخبار فرموده اند در اربعین ذکر فرموده یظهر من بنی هاشم صبی ذو احکام
جدیدة فیدعو الناس فلم یجبه احد و اکثر اعدائه العلماء فاذا حکم بشیء لم یطیعوه
فیقولون هذا خلاف ما عندنا من ائمة الدین الی آخر الحدیث چنانچه الیوم
جمیع همین کلماترا اعاده مینمایند و شاعر بر این نشده که آنحضرت
بر عرش یفعل ما یشاء جالسند و بر کرسی یحکم ما یرید ساکن و هیچ ادراکی
سبقت نیابد بر کیفیت ظهور او و هیچ عرفانی احاطه ننماید بر کمیت
امر او و جمیع قولها بتصدیق او منوط است و تمام امور بامر او محتاج و
ماسوای او بامر او مخلوق اند و بحکم او موجود و اوست مظهر اسرار الهی
و مبین حکمتهای غیب صمدانی چنانچه در بحار الانوار و عوالم و در ینبوع از صادق
این حدیث وارد شده که فرموده العلم سبعة و عشرون حرفا فجمیع ما جاءت به الرسل

فرموده و جمیع انبیا از آدم الی خاتم دو حرف آنرا بیان فرموده اند
و بر این دو حرف مبعوث شده اند و میفرماید قائم ظاهر میفرماید جمیع این
بیست و پنج حرف را از این بیان قدر و رتبه آنحضرت را ملاحظه فرما که
قدرش اعظم از کل انبیا و امرش اعلی و ارفع از عرفان و ادراک کل اولیا و امریرا
که انبیا و اولیا و اصفیا بآن اطلاع نیافته و یا بامر مبرم الهی اظهار نداشته
این همج رعاع بعقول و علوم و ادراک ناقص خود میزان میکنند اگر مطابق
نیاید رد مینمایند ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الا کالانعام
بل هم اضل سبیلا آیا این حدیث مذکور را چه حمل مینمایند که صریح
بر ظهور مطالب غیبیه و امورات بدیعه جدیده است در ایام آنحضرت
و این امورات بدیعه سبب اختلاف ناس میشود بقسمی که جمیع علما و فقها
حکم بر قتل آنحضرت و اصحاب او کنند و همه اهل ارض بر مخالفت قیام نمایند
چنانچه در کافی در حدیث جابر در لوح فاطمه در وصف قائم میفرماید علیه کمال
موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب فیذل اولیائه فی زمانه و تتهادی رؤوسهم

وجلین تصبغ الارض بدمائهم و یفشو الویل و الرنة فی نسائهم اولئک اولیائی
حقا حال ملاحظه فرمائید که حرفی از این حدیث باقی نماند مگر آنکه ظاهر شد چنانچه
در اکثر اماکن دم شریفشان ریخته شد و در هر بلدی ایشان را اسیر نمودند و بولایات
و شهرها گردانیدند و بعضی را سوختند و مع ذلک هیچ نفسی فکر ننمود که اگر قائم
موعود بشریعت و احکام قبل مبعوث و ظاهر شود دیگر ذکر این احادیث برای
چه شده و چرا اینهمه اختلاف ظاهر میشود تا آنکه قتل این اصحاب را واجب دانند
و اذیت این ارواح الهیه را سبب وصول بمعارج قرب شمرند و دیگر ملاحظه
فرمائید چگونه جمیع این امور وارده و افعال نازله در احادیث قبل ذکر شده
چنانچه در روضه کافی در بیان زوراء میفرماید و فی روضة الکافی عن معاویة
ابن وهب عن ابی عبدالله قال اتعرف الزوراء قلت جعلت فداک یقولون
انها بغداد قال لا ثم قال دخلت الری قلت نعم قال اتیت سوق الدواب
قلت نعم قال رأیت جبل الاسود عن یمین الطریق تلک الزوراء یقتل فیها
ثمانون رجلا من ولد فلان کلهم یصلح الخلافة قلت من یقتلهم قال یقتلهم اولاد العجم
اینست حکم و امر اصحاب آنحضرت که از قبل بیان فرموده اند و حال
ملاحظه فرمائید که زوراء موافق این روایت ارض ری است و این

قدسی را عجم شهید نمودند چنانچه در حدیث مذکور است و شنیده اید
و بر همه عالم واضح و مبرهن است حال چرا این خراطین ارض
در این احادیث که جمیع آن مثل شمس در وسط سما ظاهر شده تفکر نمینمایند
و اقبال بحق نمیجویند و بعضی احادیث که معنی آنرا ادراک ننموده اند
از ظهور حق و جمال الله اعراض جسته اند و بسقر مقر گزیده اند نیست
این امور مگر از اعراض فقهای عصر و علمای عهد اینست که صادق بن محمد
میفرماید فقهاء ذلک الزمان شر فقهاء تحت ظل السماء منهم
خرجت الفتنة و الیهم تعود و از فقها و علمای بیان مستدعیانیم که چنین
ننمایند و بر جوهر الهی و نور ربانی و صرف ازلی و مبدء و منتهای
مظاهر غیبی در زمن مستغاث وارد نیاورند آنچه در این کور وارد
شد و بعقول و ادراک و علم متمسک نشوند و با آن مظهر علوم نامتناهی
ربانی مخاصمه ننمایند اگر چه با جمیع این وصایا دیده میشود که شخص اعور که
از رؤسای قوم است در نهایت معارضه برخیزد و همچنین در هر بلدی
نفوسی بانکار آن قدس برخیزند و اصحاب آن سلطان وجود و جوهر مقصود

توکل نمایند و با کمال انقطاع جان در بازند و گویا مشاهده میشود نفسی که
بکمال زهد و تقوی موصوف و معروفست بقسمیکه جمیع ناس اطاعت
او را فرض شمرند و تسلیم امرش را لازم دانند بمجاهده با آن اصل
شجرهٔ الهیّه قیام نماید و بمنتهای جهد و اجتهاد در معارضه برخیزد و اینست
شأن ناس باری امیدواریم که اهل بیان تربیت شوند و در هوای روح
طیران نمایند و در فضای روح ساکن شوند حق را از غیر تمیز دهند و تلبیس
باطل را بدیدهٔ بصیرت بشناسند اگرچه در این ایام رائحهٔ حسدی وزیده
که قسم بمربّی وجود از غیب و شهود که از اول بنای وجود عالم با اینکه او را
اولی نه تا حال چنین غلّ و حسد و بغضائی ظاهر نشده و نخواهد شد چنانچه
جمعی که رائحهٔ انصاف را نشنیده‌اند رایات نفاق برافراخته‌اند و بر
مخالفت این عبد اتفاق نموده‌اند و از هر جهت رمحی آشکار و از هر سمت
تیری طیّار با اینکه باحدی در امری افتخار ننمودم و بر نفسی برتری نجستم
مع هر نفسی مصاحبی بودم در نهایت مهربان و رفیقی بغایت بردبار

فوالله الذی لا اله الا هو که با این همه ابتلا و بأساء و ضرّاء که از اعدا و اولو
الکتاب وارد شد نزد آنچه که از احباء وارد شد معدوم صرفست
و مفقود بحت باری چه اظهار نمایم که امکان را اگر انصاف باشد طاقت
این بیان نه و این عبد در اول ورود این ارض چون فی الجمله بر امورات
محدثه بعد اطلاع یافتم از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابانهای
فراق نهادم و دو سال وحده در صحراهای هجر بسر بردم و از عیونم
عیون جاری بود و از قلبم بحور دم ظاهر چه لیالی که قوت دست نداد و چه
ایام که جسد راحت نیافت و با این بلایای نازله و رزایای متواتره فوالذی
نفسی بیده کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود زیرا که از ضرر
و نفع و صحت و سقم نفسی اطلاع نبود بخود مشغول بودم و از ماسوی غافل
و غافل از اینکه کمند قضای الهی اوسع از خیالست و تیر تقدیرش مقدس
از تدبیر سر را از کمندش نجات نه و جز رضایش را چاره نه قسم بخدا
که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید مواصلت نه و
مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب

ذکر شد خیال ننمود و امری مسطور نه اگر چه بر نفسی تحمل نیست و بهوای خود خیالی ننمود
باری تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابد تسلیم نمودم و راجع
شدم دیگر قلم عاجز است از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد حال دو سنه
میگذرد که اعداء در اهلاک این عبد فانی بنهایت سعی و اهتمام دارند چنانچه
جمیع مطلع شده اند مع ذلک نفسی از احباب نصرت ننموده و بهیچوجه
اعانتی منظور نداشته بلکه از عوض نصر حزنها که متوالی و متواتر قولاً و فعلاً
مثل غیث هاطل وارد میشود و این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضرم
که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهور در سبیل
نقطه و کلمه مستوره فدا شود و جان در بازد و اگر این خیال نبود فوالذی نطق
الروح بامره آنی در این بلد توقف نمی نمودم و کفی بالله شهیداً اختم القول
بلاحول و لا قوة الا بالله و انا لله و انا الیه راجعون صاحبان هوش
که از صهبای حب نوشیده اند و گامی بکام نفس بر نداشته اند دلائل
و براهین و حجت را که جمیع شعر بر این امر بدیع و ظهور منیع الهی است
اظهر از شمس در فلک چهارم مشاهده نمایند حال اعراض خلق را از جمال
الهی و اقبالشان بهوای نفسانی ملاحظه فرمائید با همه این آیات متقنه

و اشارات محکمه که در ثقل اکبر که ودیعه ربانیه است در میان عباد و از
احادیث واضحه که اصرح از بیان و تبیان است از همه غافل و معرض
شده اند و چند حدیث که بادراک خود مطابق نیافته اند و معنی آنرا ادراک
ننموده اند متمسک بآنها شده و از سلسال خمر ذو الجلال و زلال
بیزوال جمال لایزال محروم و مأیوس مانده اند و ملاحظه فرمائید
که در اخبار سنه ظهور آن هویه نوراً ذکر فرموده اند مع ذلک
شاعر نشده اند و در نفسی از هوای نفس منقطع نگشته اند فی حدیث
المفضل سئل عن الصادق فکیف یا مولای فی ظهوره فقال فی سنة الستین
یظهر امره و یعلو ذکره باری متحیر است از این عباد که چگونه با این اشارات
واضحه لائحه از حق احتراز نموده اند مثلاً ذکر حزن و سجن و ابتلاء که بر آن
خلاصه فطرت الهی وارد شده در اخبار قبل ذکر شده و فی البحار ان فی
قائمنا اربع علامات من اربعة نبی موسی و عیسی و یوسف و محمد اما العلامة
من موسی الخوف و الانتظار و اما العلامة من عیسی ما قالوا فی حقه و العلامة
من یوسف السجن و التقیة و العلامة من محمد یظهر بآثار مثل قرآن با این
حدیث باین محکمی که جمیع امورات را مطابق آنچه واقع شده ذکر فرموده

الحدیث فی سنه الستین

حال

مع ذلک احدی مشتبه نشده و گمان ندارم که بعد مشتبه شود

الا من شاء ربک ان الله یسمع من یشاء و ما انا بمسمع من فی القبور و

بر آنجناب معلوم بوده که انبیاء الهیه و حمامات ازلیه را دو بیانست

بیانی بر حسب ظاهر بلی رمز و نقاب و حجاب فرموده و میفرمایند تا سراج

باشد هدایت کننده و نوری راه نماینده و تا سالکین را بمعارج قدس

رسانند و طالبین را ببساط انس کشانند چنانچه مذکور شد از روایات

مکشوفه و آیات واضحه و بیاناتی با حجاب و ستر فرموده و میفرمایند تا منقلبین

آنچه در قلب پنهان نموده اند ظاهر شود و حقایقشان باهر گردد اینست که صادق

بن محمد میفرماید و الله لیمحصن و الله لیغربلن اینست میزان الهی و محک صمدانی

که عباد خود را بآن امتحان میفرماید و احدی پی بمعانی این بیانات نبرد مگر

قلوب مطمئنه و نفوس مرضیه و افئده مجرده و مقصود در امثال اینگونه بیانات

معانی ظاهریه که مردم ادراک مینمایند نبوده و نیست اینست که میفرماید لکل

علم سبعون وجهاً و لیس بین الناس الا واحد و اذا قام القائم یبث باقی الوجوه

بین الناس و ایضاً قال نحن نتکلم بکلمة و نرید منها احدی و سبعین وجهاً و لنا لکل منها

المخرج و مراد از ذکر این مراتب مرام آنست که از بعضی روایات و بیانات که در عالم

ملک آثار آن ظاهر نشد مضطرب نشوند و حمل بر عدم ادراک خود نمایند نه بر عدم

ظهور معانی حدیث زیرا که نزد این عباد معلوم نیست که مقصود ائمه دین چه بوده

چنانچه از حدیث مستفاد می شود پس باید عباد باینگونه عبارات خود را از فیوضات

ممنوع نسازند و از اهلش سؤال نمایند تا اسرار مستوره بلاحجاب ظاهر و هویدا

شود ولیکن احدی از اهل ارض مشاهده نمی شود که طالب حق باشد تا آنکه در مسائل

غامضه رجوع بمظاهر احدیه نماید کل در ارض نسیان ساکن و باهل بغی و طغیان متبع

لکن الله یفعل بهم کما هم یعملون و ینسیهم کما نسوا لقائه فی ایامه و کذلک قضی علی

و اختم القول بقوله تعالی و من یعش عن ذکر

الرحمن نقیض له شیطاناً فهو له قرین

و من اعرض عن ذکری فان له

معیشة ضنکاً و کذلک

نزل من قبل ان انتم تعقلون

المنزول من الباء و الهاء و السلام علی من سمع نغمة الورقاء

فی سدرة المنتهی فسبحان ربنا الاعلی

خوشتر آن باشد که سر دلبران
گفته آید در حدیث دیگران

سر تو حیف است با نامحرمان
گویم اندر مجلس روحانیان

گر نبودی خلق محجوب کثیف
ور نبودی حلقها تنگ و ضعیف

در مدیحت داد معنی دادمی
غیر این منطق لبی بگشادمی

من بگویم وصف تو تا ره برند
تو رحیمی و بحق جبار جان

یا صاحب الذنب هل ترضی لنفسک [illegible]

قید الاساری و اخوان [illegible] بر لعو [illegible]

گدایان بین اندر روز محشر

به تخت ملک بر چون پادشاهان

چنان نور [illegible] اندازه [illegible]

که گردد آفتاب با [illegible]

تو خود چون زر خجالت سر برآری

که بر هر صورت بد بار گناهی

اگر داده ضمیر [illegible] در رقی

نیابی بیش از عقوبت عذرخواهان

[illegible] ما هم قبله [illegible]

عمری در پی مقصود [illegible] کرده ایم

حسرت در خانه و ما کعبه جو [illegible] کرده ایم

خود سرا [illegible] ز مکان بیرون [illegible]

آنکه ما در طلبش کون و مکان [illegible] کرده ایم

همچو [illegible] تا [illegible]

روی [illegible] چو خضر [illegible] نهان کرده ایم

تا افق نور صبح ما از نور تو

در صبح [illegible] با منی [illegible] نور تو

داده حق چون جانی دلدار مرا

باده که بود تا طرب آرد مرا

باده در جوشش گدای جوش ماست

چرخ در گردش گدای هوش ماست

باده از ما مست شد نی ما از او

عالم از ما هست شد نی ما از او

ما چو زنبوریم و قالبها چو موم

خانه خانه کرده قالب [illegible] چو موم